

چشم پزشکی در دوره اسلامی

به کوشش:
الهه قاسمی



دفتر فرهنگ معلولین
دارالطاقة للمعوقين
Handicap Cultural Center



دفتر فرهنگ معلولین
دارالثقافة للمعوقين
Handicap Cultural Center

چشم پزشکی در دوره اسلامی

به کوشش: الهه قاسمی

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۶

ناشر: دفتر فرهنگ معلولین

قم، بلوار محمدامین، خیابان گلستان، کوچه ۱۱، پلاک ۴

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۴۵۲ - فکس: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۵۵۲ - همراه: ۰۹۱۲۵۵۲۰۷۶۵

www.HandicapCenter.com , info@handicapcenter.com

فهرست

۷	مقدمه
۹	پیشگفتار
۱۱	فصل اول: تحولات تاریخی
۱۳	چشم پزشکی به عنوان یک رشته علمی
۱۷	تاریخ تحولات در ایران
۲۱	تحولات کحاله در دوره اسلامی و تأثیر طب یونان
۵۱	تحولات چشم پزشکی در مصر و شام
۵۳	کارنامه چشم‌پزشکان عرب
۶۱	فصل دوم: شخصیت شناسی
۶۵	ابن بطریق
۶۵	یوحنا بن ماسویه
۶۶	ابن زَین طبری
۶۸	ابن بختیشوع
۶۸	خلف الطولونی
۶۹	زکریای رازی
۷۱	ابن سیار
۷۲	احمد طبری
۷۳	بُخاری
۷۴	اهوازی، علی بن عباس
۷۶	جبرائیل بن بختیشوع
۷۶	ابن مندویه
۷۸	زهرای، ابوالقاسم
۷۸	ابومنصور موفق هروی
۸۱	ابن هندو
۸۳	عمار موصلی

۸۴	ابن سینا
۸۹	جرجانی، اسماعیل بن حسن
۹۴	ابن زُهر، عبدالملک
۹۸	ابن قف
۹۹	ابن الیاس شیرازی
۱۰۰	نَجیب سمرقندی
۱۰۰	داود انطاکی
۱۰۱	طیبیاتی، فرزاد
۱۰۳	فصل سوم: کتابشناسی
۱۰۵	دغل العین
۱۰۵	معرفة محنة الکحالمین
۱۰۵	العشر فی مقالات فی العین
۱۰۶	المسائل فی العین
۱۰۶	تعریف امراض العین
۱۰۷	الرسالة الیاقوتیه
۱۰۷	الحاوی
۱۰۷	المشجر
۱۰۸	امراض العین
۱۰۸	فردوس الحکمة
۱۰۹	النهاية و الکفاية
۱۰۹	ما الفارق او الفرق
۱۰۹	الابنية عن حقایق الادوية
۱۰۹	المعالجات البقراطیه
۱۱۰	هدایة المتعلمین
۱۱۰	کتاب الطب الملکی یا الصناعة الطیبة
۱۱۱	عصب العین
۱۱۱	المنتخب
۱۱۲	البصر و البصيرة
۱۱۲	کتاب التصریف لمن عجز عن التألیف
۱۱۲	مفتاح الطب و منهاج الطلاب

القانون	۱۱۳
تذكرة الكحالين	۱۱۳
نور العين يا نور العيون	۱۱۴
ذخيره خوارزمشاهى	۱۱۴
التيسير فى المداواة و التدبير	۱۱۵
منابع سده هفتم و هشتم	۱۱۵
العمدة فى الجراحة	۱۱۵
الكافى فى الكحل	۱۱۵
نور العيون و جامع الفنون	۱۱۶
كتب سده نهم	۱۱۷
كتب سده دهم	۱۱۸
فصل چهارم: گزارش كتاب	۱۱۹
جوامع كتاب جالينوس فى الامراض الحادثه فى العين	۱۲۱
نسخه ديگر جوامع كتاب جالينوس فى الامراض الحادثه فى العين	۱۲۲
كتاب العين، المعروف بدغل العين	۱۲۴
كتاب تشريح العين و اشكالها و مداواه اعلاها	۱۲۷
تذكرة الكحالين	۱۲۸
كتاب المنتخب فى علم العين و عللها و مداواتها بالادويه و الحديد	۱۳۲
كتاب فى تركيب العين و عللها و علاجها على رأى ابقراط و جالينوس	۱۴۲
كتاب البصر و البصيره فى علم العين و عللها و مداواتها	۱۴۴
فى تشريح العين	۱۴۵
محنه الكحالين	۱۴۸
صلاح الصحاح فى حفظ الصحة	۱۵۸
منابع	۱۶۱

مقدمه

چشم ظریف‌ترین و حساس‌ترین عضو بدن است و در طول تاریخ همیشه عوامل آسیب رسان و مخرب چشم وجود داشته و موجب از بین رفتن بینایی افراد می‌شده است. در مقابل عالمانی بوده‌اند که با تلاش و کوشش سعی می‌کرده‌اند برای بازیابی بینایی راهی پیدا کنند و به درمان این آسیب بپردازند. در دوره اسلامی، پزشکان مشهوری در ایران پیدا شدند و آوازه آنان از مرزها گذشت و جهانی گردید.

خود نابینایان در بر دوش کشیدن مسئولیت درمان و پیشرفت تحقیقات مربوط به درمان نابینایی، مشارکت داشته‌اند؛ حتی بعضی از آنان به مقام پزشکی دست یافتند؛ گاه به پژوهش و نویسندگی در این باره روی آوردند.

دفتر فرهنگ معلولین درصدد است با معرفی اجمالی و با عرضه چشم اندازی از دانش چشم پزشکی یا کحاله در تاریخ ایران، زمینه‌های توسعه تحقیقات و بررسی‌های همه جانبه را فراهم آورد. به ویژه معرفی معلولین فرهیخته و نابینایان نخبه و اطلاع‌رسانی تحقیقات آنان در این موضوع نشانگر توانمندی‌های آنان است.

شناخت میراث کهن ایرانیان و مسلمانان در زمینه چشم پزشکی سودمندی‌های بسیار دارد و می‌تواند پیشرفت‌های بیشتر را به ارمغان آورد. اهتمام به آسیب شناسی نابینایی و درمان این بیماری نشانگر این واقعیت هم هست که مقصد و مقصود اسلام و نیز فرهنگ ایرانی زدودن این معضل از جامعه انسانی است. بر خلاف بعضی از اروپائیان که به نابودی و هلاکت معلولان به ویژه نابینایان می‌اندیشیدند، ایرانیان به درمان و تداوم حیات این قشر می‌اندیشند. زیرا معتقد بودند، اینان مثل دیگر انسان‌ها حق حیات و زندگی دارند و مثل دیگر اقشار جامعه لازم است موانع حیات آنان شناسایی و زدوده شود.

دفتر فرهنگ معلولین بر اساس اندیشه حیات داری و حق حیات و حق زیست معلولان از ماه‌های نخست تأسیس، به جمع‌آوری اسناد و مدارک و منابع درباره تاریخ تحولات درمان در حوزه‌های چشم، گوش، عضلات، نخاع و دیگر اعضا و جوارح بدن پرداخت.

در زمینه چشم و تاریخ تحولات درمان آن، حدود شش جلد تا کنون آماده انتشار شده است. مجلد حاضر کلیات و نگاه کلی به تاریخ چشم پزشکی است.

از همه کسانی که مشورت دادند یا در شناسایی و جمع‌آوری متون ما را یاری رساندند به ویژه از حمایت‌های بی‌دریغ جناب حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شهرستانی زیدعزه کمال تشکر را داریم. امید است از نقدهای پژوهشگران بهره‌مند شویم و بتوانیم این مجموعه را با حداقل اشتباه و مشکل علمی منتشر کنیم.

دفتر فرهنگ معلولین

پیشگفتار

چشم یکی از اعضاء مهم بدن انسان است که از قدیم توجه بشر را به خود جلب کرده به ویژه پزشکان درباره ابعاد این عضو و آسیب شناسی آن بسیار کوشیدند. به ویژه در دوره اسلامی رشته علمی به نام کحاله یا چشم پزشکی یا علم العین پدید آمد و گسترش یافت.

کحاله به عنوان شاخه‌ای از پزشکی در جهان اسلام مورد توجه فراوان قرار گرفت؛ کحالی یا کحال به کسی گفته می‌شد که حرفه و تبحرش چشم پزشکی بود و به درمان بیماری‌های چشمی می‌پرداخت. کحال یا چشم پزشک در جهان اسلامی در میان طبقات مختلف پزشکان از منزلت خاص برخوردار بود. مسلمانان، وارث اطلاعات چشم پزشکی یونانی و اسکندرانی شدند و میراث بر منابع علمی گردیدند. در قدیم‌ترین رساله‌های عربی منعکس شده که نخستین چشم‌پزشکان در جهان اسلام جبرئیل الکحال المأمونی است. وی کحال دربار مأمون بود و ماهانه‌ای برابر هزار درهم می‌گرفت. حنین بن اسحاق (درگذشت ۲۶۰ق) طبیب نصرانی و مؤلف و مترجم بزرگ آثار پزشکی، در کحالی نیز مهارت داشت. کتاب او، عشر مقالات فی العین که در ۱۹۲۸م در قاهره به چاپ رسیده است، قدیمی‌ترین اثر بازمانده در چشم پزشکی است. از چهره‌های برجسته چشم پزشکی در سده چهارم قمری، ابن وصیف است. وی در حدود ۳۵۰ق در بغداد به طبابت اشتغال داشت و دانشجویان از سرزمین‌های دور و نزدیک برای تحصیل این دانش، نزد او می‌آمدند. پس از آن، علی بن عیسی کحال (درگذشت ۳۰۰ق) در این دانش درخشید و کتاب تذکره الکحالیین را تألیف کرد که همه وقت در بین کحالان معمول بود و همه جا، متن درسی بوده است. حتی به زبان لاتینی نیز ترجمه شد. این

کتاب در ۱۹۶۴م در حیدرآباد هند منتشر شد. بزرگ‌ترین کخال ایرانی ابوروح محمد جرجانی ملقب به زرین دست است که کتاب نورالعین وی قرن‌ها منبع اطلاع کحالان بوده است.

چشم پزشکی به صورت خاص در سرزمین مصر رشد پیدا کرد و شاید سبب این امر آن بوده باشد که چون گرد و غبار فراوان از بیابان به این سرزمین می‌رسیده، بیماری‌های چشم در آنجا بیش از جاهای دیگر شیوع داشته است. حتی در دوران پیش از اسلام نیز پزشکان اسکندریه به کارهای خود در چشم پزشکی شهرت داشتند. در مشرق تألیفات مردانی چون جرجانی در هندوستان رواج پیدا کرد. در آنجا، گزارش‌های عمل بیرون آوردن جلیدیه در معالجه آب مروارید تا زمان حاضر بر جای مانده است. بعداً نام این رشته در کشورهای عربی به «طب العین»، و در ایران به چشم پزشکی مشهور شد.^۱

این دفتر به منظور این آماده شد که پژوهشگران معلولیت نابینایی، شناخت عمومی و اجمالی داشته باشند.

اطلاعات عرضه شده در این دفتر مستند به دو مقاله از دانشنامه جهان اسلام، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و چند منبع مرجع دیگر تدوین شده است. البته تمامی مطالب این دو منبع را نیاورده‌ام بلکه به روش گزینشی منتخبی از مطالب همراه با شرح توضیحات آمده است.

الیه قاسمی

فصل اول

تحوّلات تاریخی

هدف این فصل این است که سیر اجمالی تحولات درمان چشم و نابینایی را در اختیار کاربران قرار دهد. البته تحولات بسیار در دوازده سده گذشته جریان داشته و گزارش همه حوادث نیاز به متنی چند جلدی دارد. از طرف دیگر فقط برای آشنا شدن اجمالی، یک متن کوتاه کافی است. از این رو گزارشی از رئوس مطالب اصلی و شرح رخدادها عرضه می‌گردد.

چشم پزشکی^۱ به عنوان یک رشته علمی

منابع ایرانی پیش از اسلام این رشته را «دیدپان» می‌نامیدند ولی اشارات زیادی در این باره نمی‌یابیم. از دوره پیش از اسلام اسناد معدودی وجود دارد که در آنها به چشم پزشکی اشاراتی شده است. قدیم‌ترین آنها شاید قانون‌نامه حمورابی است که مربوط به حکومتی ۲۰۶۷-۲۰۲۵ ق م می‌باشد. در شماره‌های ۲۱۵، ۲۱۸ و ۲۲۰ آن احکامی درباره پاداش و پادافراه جراحی که چشمی را علاج یا نابود کند آمده است. اشاره به چشم پزشک (دیدپان)، وظیفه او و پادافراه آسیب رساندن او به بیمار، در هوشپازم نَشک در کتاب دینکرد^۲ نیز نشان از حضور کسانی است که این کار را انجام می‌دادند برخی واژه‌های فارسی مثل شبکور، روزکور در کتابهای کحالی عربی هست که گویای کاربرد این واژه‌ها قبل از اسلام است.

گویا نسطوریان طرد شده از رم، که به بین‌النهرین و ایران پناه آوردند، طب و چشم پزشکی را با خود به ارمغان آوردند. کسانی چون یوحنا بن ماسویه جندی شاپوری (درگذشت ۲۴۳ق)؛ این دانش را در مرکز پزشکی در ایران توسعه دادند. بنابراین سنت چشم پزشکی در قلمرو خلافت اموی و عباسی، بر پایه دانش پزشکی دنیای کهن (یونان و رم و ایران) بوده است.

چشم پزشکی نخستین رشته تخصصی پزشکی است که جزئیات تاریخی مفصّلی از آن در دست است و این به سبب کتاب حجیم تاریخ چشم‌پزشکی،^۳ اثر یولیوس هیرشبرگ^۴ (۱۸۴۳-۱۹۲۵)، چشم پزشک و تاریخ‌نگار چشم پزشکی)، است که جلد سیزدهم آن (۱۹۰۸/۱۳۲۶) درباره تاریخ چشم پزشکی دوره اسلامی است. این بخش بعدها در جلد سوم کتاب طب العیون عند العرب و المسلمین^۵ جداگانه تجدید چاپ شد. همچنین به تشویق هیرشبرگ، شماری از

1. Ophthalmology

2. Dinkard

3. Geschichte der Augenheilkunde, Leipzig & Berlin 1899-1918.

4. Julius Hirschberg.

5. Augenheilkunde im Islam, Frankfurt on the Main, 1986.

رساله‌های چشم پزشکی را خاورشناسانی چون لیپرت^۱ و میتووخ،^۲ ترجمه کردند. بررسی این منابع، پیشرفته بودن اعجاب‌انگیز علم چشم پزشکی و جراحی چشم را در میان مسلمانان سده‌های چهارم و پنجم روشن کرد و نشان داد یونانیان طی هزار سال، از بقراط تا بولس، فقط پنج کتاب درسی در این حوزه نوشته بودند، اما پزشکان دوره اسلامی، در کمتر از پنج سده، بیش از چند برابر این تعداد، کتاب درسی نوشتند.

البته اطلاعات ما درباره چشم پزشکی در قلمرو اسلام تا اواخر سده ۲ق/۸م پراکنده است. مثلاً در عصر اموی از پزشکی به نام زینب از بنی‌اُود در حجاز یاد شده است که در مداوای بیماری‌ها و جراحی‌های چشم، دستی قوی داشت. اما از آنجا که ظهور و رشد علوم پزشکی و داروشناسی در قلمرو اسلام اساساً مبتنی بر سنت پزشکی و آثاری است که در جندی‌شاپور، از ترکیب و تکمیل طب ایرانی و یونانی و هندی، پدید آمد، نخستین چشم‌پزشکان و این دانش مرهون کوشش‌های جندی‌شاپوریان و شاگردان آنهاست.

از قرائن و شواهد معتبر دانسته می‌شود که درمان و جراحی چشم در زمان ساسانیان تا عصر صفوی نوعی تخصص محسوب می‌شده است. این معنی، هم از آنجا پیداست که چون ماسویه پدر یوحنا از جندی‌شاپور به بغداد رفت، در آنجا به مداوای چشم فضل بن ربیع و غلام او پرداخت. پسر او یوحنا، صاحب کتاب دغل العین، نیز از جندی‌شاپوریان به شمار می‌آمد. همچنین حنین بن اسحاق چشم‌پزشک ماهر، صاحب کتاب العشر مقالات فی العین و علاج امراض العین بالحدید در جراحی چشم، و چندین رساله دیگر در همین زمینه را نیز می‌توان غیرمستقیم وابسته به سنت جندی‌شاپور دانست و البته از همین آثار پیداست که این رشته از دانش پزشکی در جندی‌شاپور و میان جندی‌شاپوریان رواج داشته است.

درباره جندی‌شاپور و فعالیت آن در نخستین سال‌های اسلام اطلاعات چندان در دست نیست؛ اما از همین اطلاعات به روشنی برمی‌آید که بیمارستان و مرکز

1. Lippert.
2. Mittwoch.

آموزشی آن به خصوص چون شهر جندی شاپور به صلح فتح شد و آسیبی به آن وارد نیامد، همچنان در زمینه خدمات پزشکی و آموزشی فعال بوده است. تا در آغاز عصر عباسی، جور جیس پسر بختیشوع، رئیس پزشکان جندی شاپور به دعوت منصور عباسی در ۱۴۸ ق/ ۷۶۵ م با دو تن از شاگردان برجسته خود، ابراهیم و عیسی بن شهلافا، به بغداد رفت. در تاریخ پزشکی، این حادثه را که موجب انتقال دانش و شیوه پزشکی جندی شاپور به مرکز خلافت، و ترجمه بسیاری از آثار یونانی و ایرانی و هندی به عربی شد، مهم‌ترین سبب ظهور و رشد تکامل علوم پزشکی و داروشناسی در قلمرو اسلام به شمار آورده‌اند.

از این رو چشم پزشکی به عنوان یکی از فروع پزشکی به سرعت پیشرفت کرد، چشم‌پزشکان تحصیل کرده مانند دیگر پزشکان می‌بایست در فنون و دانش‌های وابسته به پزشکی مانند کالبدشناسی و منافع الاعضاء و شناخت انواع داروها، خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و کنش‌های آنها، فصد و داغ و البته بیماری‌شناسی ماهر می‌بودند. به خصوص باید به کالبدشناسی اشاره کرد که از لوازم پزشکی عمومی، چشم پزشکی و جراحی‌های چشم به شمار می‌رفته است، به همین سبب بسیاری از کتب عمومی بزرگ و مهم پزشکی، یا کتب مستقل در چشم پزشکی معمولاً پس از مقدمه و تعاریف و بحث در اخلاط و امزجه، با تشریح اندام‌های انسان آغاز می‌شده است. باب اول کتاب المنصوری فی الطب نوشته محمد زکریای رازی؛ بیش از ۲۰ باب از ابواب هدایة المتعلمین نوشته اخوینی بخاری؛ کتاب اول القانون ابن سینا؛ کامل الصناعة نوشته اهوازی و کتاب العمدة فی الجراحة از ابن‌قف؛ العشر مقالات فی العین منسوب به حنین بن اسحاق؛ تذکره الکحالیین از علی بن عیسی؛ الکافی فی الکحل حلبی، از اهم منابع در این زمینه است. به سبب موانع دینی، علم تشریح عموماً جنبه نظری داشته، و به ندرت امکان تشریح عملی برای پزشکان دست می‌داده است.

چشم پزشکی در فرهنگ عربی به کحالة یا کحل و چشم پزشک کحال نامیده می‌شد ولی در دوره معاصر «علم العین» به جای کحاله و کحل استفاده می‌شود. اروپایی‌ها با ترجمه متون عربی به زبان‌های اروپایی این دانش را بردند و در توسعه و پیشرفت آن کوشیدند. اما مسلمانان پس از سده ۷ و ۸ ق فقط یافته‌های پیشین را

تکرار می کردند. اما در سده اخیر با غلبه و سیطره دانش پزشکی جدید غرب، مسلمانان مجبور شدند نظام پزشکی جدید غربی را بپذیرند و اجرا کنند.^۱

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۲، ص ۱-۲.

تاریخ تحولات در ایران

چشم پزشکی به شیوه جدید در ایران از تأسیس مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۶۸ آغاز شد. پیش از آن، شغل کحالی از طبابت یا حکیم‌باشی‌گری جدا بود و حتی مهارت برخی از کحالان سنتی زبانزد بود. کحالان جراحی‌های گوناگونی می‌کردند، از جمله برای درمان کجی مژگان، تراخم، ناخنک و آب مروارید. برخی کحالان زن نیز به دلیل مهارتشان شهرت داشتند. کحالی سنتی تا سال‌ها پس از تأسیس دارالفنون ادامه یافت. درباره کاربرد عینک قدیم‌ترین سند، دو تصویر از رضا عباسی در حال نقاشی است متعلق به ۱۰۸۷ در اصفهان، که در هر دو رضا عباسی عینک به چشم دارد.

پس از تأسیس دارالفنون تا سال‌ها کسی عنوان چشم پزشکی نداشت و این رشته نیز از جمله خدمات عام پزشکان بود و دارالفنون به پزشکان فارغ التحصیل آنجا تصدیق توأمان طب و کحالی می‌داد. پس از تأسیس مدارس خارجی‌ان در ایران، برخی از آنها (از جمله مدرسه آلیانس همدان) نیز به فارغ التحصیلان خود تصدیق طب و کحالی می‌دادند.

نخستین مدرّس چشم پزشکی جدید در دارالفنون، دکتر یاکوب ادوارد پولاک (۱۲۳۴ - ۱۸۱۸/۱۳۰۸ - ۱۸۹۱)، نخستین معلم طب و جراحی مدرسه بود که جراحی چشم نیز انجام می‌داد. کتاب جلاء‌العیون او در معالجه بیماری‌های چشم که میرزا محمدحسین افشار آن را به فارسی ترجمه کرد و در ۱۲۷۳ چاپ سنگی شد، و علاج الاسقام نخستین کتاب‌ها در چشم پزشکی جدید به زبان فارسی هستند.

یوهان لوئی شلیمر هلندی، دیگر مدرّس پزشکی و کحالی دارالفنون، نیز کتابی با نام جلاء‌العیون در بیماری‌های چشم نوشت. در ۱۳۱۰ دکتر گالزوفسکی،^۱ چشم پزشک صاحب نام لهستانی‌الاصل فرانسوی، به درخواست ظل السلطان به ایران

آمد. وی علاوه بر درمان چشم درباریان، در دارالفنون تدریس و در بیمارستان دولتی کار و جراحی می‌کرد. در ۱۳۱۱، مخبرالدوله، وزیر علوم وقت، شاگرد وی دکتر راتولد^۱ را استخدام کرد که دو سال در تهران بود و در دارالفنون کرسی مخصوص تعلیم کحالی داشت و شماری از نخستین چشم‌پزشکان ایرانی به معنای جدید، از شاگردان او بودند، از جمله یحیی میرزا شمس لسان‌الحکما، محمدشیرخ اعیاءالملک، علی‌رضا خان بهرامی مذهب السلطنه، و اسماعیل خان مرزبان.

از نخستین چشم‌پزشکان ایرانی، که در فرانسه نیز تحصیل کردند، این اشخاص بودند: یحیی میرزا شمس لسان‌الحکما (متوفی ۱۳۲۴ ش)، که پس از فارغ التحصیل شدن از دارالفنون، به فرانسه رفت و در ۱۳۱۶ - ۱۳۱۸/۱۸۹۹ - ۱۹۰۱ در فرانسه نزد گالزوفسکی کار و تحصیل کرد و پس از گرفتن تصدیق رسمی در چشم‌پزشکی، به ایران بازگشت. به این اعتبار، او نخستین چشم‌پزشک ایرانی به مفهوم امروزی بود. وی پس از بازگشت، رئیس چشم‌پزشکی (کحالی) بیمارستان دولتی (سینا) شد و در دارالفنون نیز تدریس می‌کرد. او کتابی به نام شفاء‌العیون نوشت که چاپ شد. در ۱۳۳۶ عده‌ای از شاگردان او در دارالفنون تصدیق‌نامه مستقل کحالی دریافت کردند. با جدا شدن مدرسه طب از دارالفنون در محرم ۱۳۳۷، لسان‌الحکما در آنجا نیز تدریس کرد و کشفیات و ابتکاراتی نیز در چشم‌پزشکی داشت، از جمله یافتن ظفره (ناخنک) مخصوصی که تراخم سبب آن است و نیز سالک قرنیه. روش درمان او برای تراخم، چند دهه بین پزشکان ایرانی متداول بود. از خانواده لسان‌الحکما چند نفر چشم‌پزشک بودند.

دکتر محمد شیخ اعیاءالملک (متوفی ۱۳۱۷ ش) نیز پس از اتمام مدرسه دارالفنون به پاریس رفت و نزد گالزوفسکی کار کرد. پایان‌نامه‌اش در چشم‌پزشکی در ۱۳۱۰ در تهران چاپ سنگی شد.

دکتر علی‌رضا بهرامی مذهب السلطنه (متوفی ۱۳۱۷ ش) نیز پس از دارالفنون در پاریس درس خواند و بعد از بازگشت، رئیس وقت قسمت کحالی مریض‌خانه احمدیه شد. در ۱۳۳۵ شعبه کحالی مریض‌خانه نسوان تحت نظر و ریاست او

افتتاح گردید. اسماعیل خان مرزبان (متوفی ۱۳۳۹ ش) نیز در دارالفنون و پاریس درس خواند و پس از بازگشت به ایران، به چشم پزشکی هم پرداخت. با شروع اعزام مرتب دانشجویان به خارج در دوره رضاشاه، شمار کسانی که در چشم پزشکی تحصیل کردند، افزایش یافت. با تأسیس دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ ش، مدرسه طب به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران منتقل شد. از جمله چشم‌پزشکان ایرانی نسل بعد، فتحعلی و محمدقلی شمس، دو تن از فرزندان لسان‌الحکما، و نصرت‌الله باستان بودند. پروفیسور محمدقلی شمس (متوفی ۱۳۷۵ ش)، استاد کرسی چشم پزشکی دانشگاه تهران، بانی ریشه‌کنی تراخم است. این بیماری در شهرهای جنوبی ایران، خصوصاً دزفول، بسیار شایع بود. نخستین پیوند قرنیه را در ایران انجام داد و به همت او بود که بیمارستان تخصصی چشم پزشکی فارابی در ۱۳۱۹ ش پا گرفت و به دانشکده پزشکی ملحق شد. در همان سال بیمارستان وزیری هم به دانشکده پزشکی ملحق شد و بخش چشم پزشکی آن تحت ریاست دکتر نصرت‌الله باستان قرار گرفت. انجمن چشم پزشکی ایران در ۱۳۲۶ ش به سعی او به ثبت رسید و در ۱۳۴۷ ش مجله چشم پزشکی ایران به مدیریت و صاحب امتیازی او بنیان نهاده شد.^۱

تحولات کحاله در دوره اسلامی و تأثیر طبّ یونان*

چشم، درمان و جراحی آن از ازمینه قدیم در ایران نوعی تخصص محسوب می‌شد، و چشم پزشکی، درست مثل جراحی، رشته کاملاً متمایزی از طب عمومی بود. دانش و هنر بینایی و چشم پزشکی که در میان رومیان و یونانیان چندان پیشرفته نبود، پزشکان دوره اسلامی آنچه را که این دو ملت در این زمینه می‌دانستند، و البته خالی از اشتباهات بسیار نبود، گرفتند و به صورتی محدود، ولی موفقیت آمیز تکمیل کردند. طبیب چشم که در زمان جالینوس شخصیت پیش پا افتاده و حقیری بیش نبود، در دوران حکمرانی خلفای اسلامی از ارباب شریف و محترم حرفه پزشکی شمرده می‌شد و در دربار حکومتی مقام خاصی را اشغال می‌کرد.^۱

پزشکان دوره اسلامی به بیماری‌های چشم توجه کامل داشتند. در رأس آنها علی بن عباس اهوازی، ابن سینا، ابن هیثم، عمار موصلی، مؤلف کتاب «علاج العیون» قرار دارند. در این کتاب، شرح مفصلی برای چشم و بیماری‌های آن آورده شده است. دیگر، علی بن عیسی، صاحب «فی علاج العین»، است. از جمله بیماری‌های چشم که پزشکان عرب و مسلمانان به آن پرداخته‌اند، عبارت است از: چشم درد، ورم چشم، خارش چشم، ریزش اشک، قرمزی، زخم‌های چشم، پارگی، برآمدگی چشم، تیرگی، سفیدی، سرطان و موهای زاید چشم و غیره.

محمد قاضی، در مقاله خود با عنوان «المساهمة الاسلامیه فی الطب» که در مجله «الضیاء» منتشر شده است، می‌گوید: «چشم پزشکی از ابتکارات اعراب بود. این علم با کوشش آنها به اوج رسید. تلاش‌های آنان در این علم در طول روزگاران زیادی در جایگاه اول قرار داشت. یونانیان پیش از آنها و ایتالیایی‌های معاصر آنان و کسانی که بعد از آنان آمدند، در این زمینه به پایه آنها نرسیدند. تألیفات این

* نوشته یوسف بیگ باباپور، نسخه برگردان مجموعه چشم پزشکی، ص ۹-۳۵.

۱. تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۱۶۱.

دانشمندان تا آغاز قرن هجدهم میلادی در دانشگاه‌های اروپا به عنوان نظر نهایی در چشم پزشکی تدریس می‌شد. آنان در این زمینه، کشفیات گران‌بهایی داشتند. اطلاعات گسترده دانشمندان علوم طبیعی در قوانین نور و دید، تا حدّ زیادی به چشم پزشکان عرب کمک کرد. این چشم پزشکان، چشم حیوانات را بر پایه علم فیزیولوژی^۱ تشریح کردند. آنان علت تنگ و گشاد شدن مردمک چشم را شناختند و گفتند: تنگ و گشاد شدن مردمک، بر اثر انقباض و انبساط «عنبیه» است. ابن سینا در کتاب «القانون» به کالبدشکافی چشم همت گمارده و عضلات چشم و وظایف آن را بیان کرده است.

گروهی از مؤلفان عرب در کتاب خود، «الموجز فی تاریخ الطبّ و الصيدله عند العرب»، برخی از بیماری‌های چشم را به شرح زیر تعریف کرده‌اند:

۱. عقب کشیدن پلک بالای چشم. وقتی موی پلک زیاد باشد، شایسته است که بیمار به پشت بخوابد و پلک او برگردانده و درمان شود.

۲. برگشتگی پلک در چشم‌های خرگوشی که عبارت است از کوتاهی پلک‌ها و بالا بودن آن به طوری که نتواند چشم را پوشاند؛ گویی که این چشم، چشم خرگوش است.

۳. پیله چشم که جسمی است به شکل پیه و زیر پوست پلک بالا ایجاد می‌شود.

۴. ناخنک چشم که زائیده‌ای است عصبی. این زائیده در گوشه چشم ایجاد می‌شود و گسترش می‌یابد، تا این که سیاهی چشم را فرا می‌گیرد و آن قدر بزرگ می‌شود که مردمک را می‌پوشاند و مانع دید می‌شود.

۵. ریزش اشک از چشم. اشکی که از چشم خارج می‌شود، بر چند نوع است: برخی از آن به رنگ هواست، بعضی به رنگ شیشه، برخی سفید رنگ، بعضی نیلگون، بعضی سبز رنگ و برخی مایل به آبی.

عزالدین فراج در کتابش به نام «فضل علماء المسلمین علی الحضاره الاروبیه» درباره پیشرفت چشم پزشکی در میان اعراب نوشته است: «شاید کتاب صلاح

۱. فیزیولوژی: علمی که درباره طرز عمل اعضای بدن جانوران و رابطه آن با یکدیگر بحث می‌کند.

الدین بن یوسف، چشم پزشک، بزرگترین مرجع بیماری‌های چشم باشد. او کتاب خود را به چند فصل تقسیم کرده که عبارت است از: تشریح چشم، تشریح بینایی، بیماری‌های چشم و عوامل و عوارض آن، حفظ بهداشت چشم، بیماری‌های پلک‌ها، بیماری‌های ملتحمه و قرنیه و حدقه، بیماری‌های چشم که حس نمی‌شود و داروهای چشم. ابن نفیس در کتاب خود در زمینه چشم پزشکی مباحثی درباره چشم دارد».

اولین بار اعراب بودند که فرضیه بینایی را دگرگون ساختند. فلاسفه طبیعی قبل از بقراط بینایی را نتیجه اطلاعاتی می‌دانستند که به وسیله اشعه شاخک ماندی که از چشم خارج می‌شوند، جمع‌آوری می‌گردند. افلاطون معتقد بود که دسته دیگری اشعه هستند که از چیز رؤیت شده آزاد می‌گردند و دانشمندان طبیعی زمان اسکندر محل بینایی را در عدسی‌ها تعیین کردند. در این مورد هم بزرگترین افتخار را باید به ابوعلی محمدالحسن بن الهیثم بصری داد. وی با استفاده از فیزیک و هندسه آن زمان تعدادی از مسائل نور و بینایی را حل کرد و در نتیجه ثابت کرد اشیا در نتیجه اشعه‌ای که از آنها عبور می‌کند و به چشم می‌رسد، رؤیت می‌شوند، نه برعکس. این دانشمندان تحقیقات خود را درباره بینایی چندان دنبال کرد که به کشف استفاده از عینک نزدیک شد. پس از وی، دانشمندان بزرگی چون ابن سینا و بیرونی نظریات او را پذیرفتند و تأیید کردند.

بی‌تردید یکی از افتخارات ابن هیثم، به اعتراف همه تاریخ‌نگاران علم، آن است که پس از نقد نظریات پیشینیان خویش درباره «ابصار» نظریه مهم و دوران ساز خود را در این زمینه مطرح ساخت. چنان که در فصل پیشین و در آغاز این فصل گذشت، پیش از ابن هیثم دو نظریه اصلی درباره «ابصار» وجود داشت: ۱- نظریه‌ای که به موجب آن، ابصار، پیامد انطباع یا ورود صورت یا شجی از منصر (شیء مرئی) به چشم است. ابن هیثم این نظریه را به فلاسفه طبیعی، یا به گفته وی «اصحاب الطبیعه» منسوب ساخته است؛ ۲- نظریه دیگری که ابن هیثم آن را به دانشمندان علوم تعلیمی، یا به تعبیر وی «اصحاب التعالیم»، نسبت داده (منظور ابن هیثم از آنان، اقلیدس و پیروان او بود که منحصرأً به ویژگی‌های هندسی پرتوهای نوری توجه داشتند)، و بر اساس آن ابصار با خروج شعاعی از

چشم و برخورد آن به مبصر صورت می‌پذیرد. اما نظریه نخست، نظریه مبهم، غیر واضح و پرسش برانگیزی بود. به راستی شبح یا سایه‌ای که پیوسته از اجسام جدا می‌گردد و بر چشم تأثیر می‌نهد، چنان که اپیکوریان می‌گفتند، چه می‌توانست باشد؟! و یا چگونه ممکن بود گفتار ارسطوییان را پذیرفت که می‌پنداشتند «ابصار» تنها با قرار گرفتن (یا محازات) مبصر در برابر چشم. و انطباع صورتی از آن در چشم حاصل می‌گردد، گویی که مبصرات از دور و بدون واسطه و تنها با فراهم آمدن شرایطی بر چشم تأثیر می‌گذارند؟! و اما نظریه دوم، بسیار ابتدایی و ساده انگارانه می‌نمود، زیرا در این نظریه، بینایی با حس بساوایی قیاس گردیده، و چنین گمان رفته بود که برای دیدن اشیاء مرئی می‌باید پرتوی از چشم بیرون آمده، با آن اشیاء تماس یابد، هم چنان که برای ادراک کیفیات بساوایی لازم است عضوی مانند دست با اجسام تماس پیدا کند. با این همه، پیروان این نظریه نیز درباره چگونگی و سرشت این پرتو (یا «شعاع») هم داستان نبودند: آیا این «شعاع» به شکل مخروط یکپارچه و توپری است که رأس آن در مرکز چشم قرار دارد؛ یا آنکه خط راستی است که بر سطح شیء مرئی به سرعت حرکت می‌کند، و در این حرکت حجم مخروط توپری را می‌پیماید؛ و یا این «شعاع» از خطوط مستقیم جدا از هم و باریکی تشکیل یافته که از یک سو در مرکز چشم به هم می‌رسند، و از سوی دیگر بر سطح شیء مرئی قرار دارند؟ سرشت و ماهیت این شعاع چیست، آیا قوه‌ای نورانی است که از چشم به سوی اشیاء مرئی گسیل می‌گردد؛ یا آنکه دگرگونی و تغییری است که در اثر مجاورت چشم با هوای پیرامونش، در بخشی از آن هوا پدید می‌آید، و سپس به هوای مجاور آن سرایت می‌کند، تا آنکه به شیء مرئی برسد؟! ...

ابن هیثم پس از بررسی و نقد همه این دیدگاه‌ها، کاوش خویش را درباره حقیقت بینایی پی گرفت، و گام به گام به راه حل نهایی مسئله نزدیک‌تر شد. او در گفتار نخست از کتاب المناظر در بایست‌های لازم برای پیدایش احساس بینایی را - که از آنها با عنوان «المعانی التي لا يتم الابصار الا بها» یاد کرده - بر شمرده است:

۱- باید شیء مرئی یا خود منیر باشد، یا آن که نور خود را از منبع منیر دیگری

بگیرد.

۲- باید در میان چشم و شیء مرئی فاصله‌ای باشد.

۳- باید خط واصل میان چشم و شیء مرئی یا جسم کدری قطع نگردد، (یعنی این که محیط میان چشم و شیء مرئی باید شفاف باشد).

۴- باید شیء مرئی حجم به اندازه‌ای داشته باشد، و کاملاً شفاف نباشد.

۵- باید چشم از بیماری‌ها و صدمات در امان باشد.

توجه به شرایط پیدایش احساس بینایی (یا به عبارت فلسفی، علل معده ابصار) ابن هیثم را بر آن داشت تا «علت پیدایش احساس بینایی» را جستجو کند: «زمانی که چشم شیئی را که لحظه‌ای پیش نمی دیده، می بیند، در چشم چیزی پدید آمده که پیشتر نبوده است، و چیزی که پیشتر نبوده، بدون «علت» پدید نمی آید. می دانیم که شیء مرئی چون در برابر چشم قرار گیرد، دیده می شود، و اگر از برابرش برداشته شود، دیگر چشم آن را احساس نمی کند، و چون به جای خود در برابر چشم بازگردانده شود، آن احساس نیز باز می گردد. همچنین می دانیم هنگامی که چشم شیء مرئی را احساس کند و سپس پلک‌هایش را فرو بندد، آن احساس از میان می رود، و چون پلک‌ها را بگشاید، و شیء همچنان در برابرش باشد، همان احساس باز می گردد. و (از سوی دیگر می دانیم) «علت» همان است که چون از میان رود، معلول آن از میان برود، و چون باز گردد. معلولش نیز برگردد. از این رو علتی که آن چیز را در چشم پدید می آورد، همان شیء مرئی است»^۱. و از اینجا نتیجه گرفته است که «ابصار» فقط در اثر نوری که از شیء مرئی به چشم می رسد، روی می دهد.^۲ اما پرسش مهم دیگری در اینجا پیش می آید: چشم چه نقشی در

۱. ان البصر إذا أحس بالمبصر بعد ان كان لا يحس به، فقد حدث فيه شيء ماء بعد ان لم يكن، وليس يحدث شيء بعد ان لم يكن الا لعله. ونجد المبصر إذا قابل البصر أحسن به البصر، وإذا زال عن مقابله البصر لم يحس به البصر، وإذا عاد إلى مبصر لمقابله البصر عاد الاحساس. وكذلك نجد البصر إذا أحس بالمبصر ثم أطبق اجفانه بطل ذلك الاحساس، وإذا فتح اجفانه والمبصر في مقابله عاد ذلك الاحساس. والعلّة هي التي إذا بطلت بطل المعلول، وإذا عادت عادالمعلول، فالعله إذن التي تحدث ذلك الشيء في البصر هو المبصر».

۲. همچنین ابن هیثم به این نکته توجه داشت که نورهای شدیدی که از اجسام تابناکی مانند خورشید ساطع می گردند، چشم را می آزرند، و می توانند بر آن صدمه زنند، در نتیجه، آنچه بر چشم چنین

فرآیند بینایی یا «ابصار» دارد؟ ابن هیثم از این پرسش نیز غافل نبود، و از این رو در پی یافتن پاسخی برای آن برآمد.

ابن هیثم در توصیف ابزار حس بینایی، یعنی چشم، عملکرد بخش‌هایی از ساختمان آن را مورد توجه قرار داده که از دیدگاه وی نقش مهم‌تری در بینایی، و به ویژه در انتقال تصاویر به مغز داشته‌اند، و از این رو جنبه‌های تشریحی محض ساختمان چشم در نظر نگرفته است.^۱

گفتار ابن هیثم در این بخش با توصیف دو عصبی آغاز گردیده که از دو نیم کره مغز خارج می‌گردند، و سپس به سوی یکدیگر آمده، به هم می‌رسند، و آنگاه دوباره از یکدیگر فاصله می‌گیرند، هر کدام به سوی یکی از کره‌های دو چشم می‌روند، و از راه سوراخی در حفره چشمی به چشم راه می‌یابند، و مانند یک قیف آن را در بر می‌گیرند، و در این جا به ملتحمه [صلبیه] متصل می‌شوند.^۲

به نظر ابن هیثم، شیء مرئی تنها هنگامی برای چشم قابل رؤیت است که

تأثیری می‌گذارد، از خارج به آن وارد شده است. نکته دیگری که ابن هیثم خاطر نشان ساخته، این است که وقتی به آسمان‌ها می‌نگریم، چگونه امکان دارد که چشم منبع صدور چیزی با شعاعی باشد که همه فضا را تا فلک ستارگان پر کند.

۱. کمال‌الدین فارسی در کتاب تفتیح المناظر لذوی الابصار و البصائر (شرح المناظر ابن هیثم) هنگام بحث درباره ساختمان چشم می‌نویسد: «چون به این موضع از کتاب ابن هیثم رسیدم، بر آن شدم که مباحث تشریح چشم را تکمیل نمایم... از این رو در آثار پیشگامان دانش پزشکی نگرستم. و آنچه را در آنها یافتیم، گرد آوردم، نظم بخشیدم و به این فصل از کتاب بیفزودم».

۲. مسیر عصب‌های بینایی در جهت معکوس (از چشم به مغز) چنین است: اعصاب بینایی هر دو چشم پس از خروج از صلبیه و جدا شدن از کره چشم، در محلی به نام کیاسمای بینایی (Optic chiasm) به هم می‌رسند. در اینجا بخشی از عصب هر چشم با بخشی از عصب چشم دیگر مجتمع می‌گردد (کیاسما در پستانداران در محلی جسیبده به هیپوتالاموس قرار دارد). نتیجه تلاقی اعصاب بینایی در کیاسما آن است که اگر رشته‌هایی از این اعصاب درست در محل کیاسما قطع شوند، نیمه کناری میدان دید هر یک از دو چشم زایل می‌گردد. هر یک از دو شاخه اعصاب بینایی پس از عبور از کیاسما به بخشی از تالاموس به نام جسم زانویی جانبی (Lateral geniculate body) و از آنجا به کر تکس بینایی در سطح پسین هر نیم کره مغزی می‌رود.

پرتوهای نور گسیل شده از آن شیء در داخل مخروطی قرار گیرد که رأس آن در مرکز چشم، و قاعده اش سوراخ عنبیه (مردمک) باشد، زیرا چنان که گذشت، برای آن که احساس بینایی در جلیدیه حاصل گردد، می بایست از هر نقطه در سطح شیء مرئی پرتوی نوری بدون شکست در پرده های کروی و متحدالمرکز چشم نفوذ کند تا در راستای قائم به سطح جلیدیه برخورد نماید، و از نظر هندسی، همه این راستاهای قائم در داخل مخروط مزبور - که در اینجا «مخروط شعاع» خوانده می شود - می گنجند.

از این رو، به موجب بند گذشته زمانی که شیء مرئی بیرون از «مخروط شعاع» قرار می گرفت، نایبستی دیده می شد، ولی تجربیات متعدد ابن هیثم نشان می داد که اگر شیء مرئی بیرون این مخروط نیز واقع شود، باز هم رؤیت آن امکان پذیر بود. او در این خصوص چنین گفته است: «هنگامی که انسان میله باریکی را برداشته، یک سر آن را در انتهای چشم و در میان دو پلکش قرار دهد و چشم خود را بی حرکت نگاه دارد، سر آن میله را می بیند. همچنین اگر سر آن میله را در نزدیکی محل خروج اشک بگذارد، باز هم آن را می بیند. و اگر میله را به درون چشم آورد و یک سر آن را کنار سیاهی چشم یا در نزدیکی آن بچسباند، این بار نیز سر میله را خواهد دید ... و هنگامی که انسان انگشت نشانه خود را در کنار صورت و در نزدیکی پیشانی اش بلند کند، آن انگشت را می بیند. همچنین اگر همان انگشت را به پلک پائینی اش بچسباند، و بکوشد که سطح بالایی آن به طور محسوس، با سطح چشم موازی باشد، باز هم سطح انگشت خود را می بیند. و همه این مواضع آشکارا و بی هیچ شبهه ای از مخروط شعاع بیرونند»^۱.

۱. «إذا اعتمد الانسان ميلاً فجعل طرفه عند مؤخر عينه، و فيما بين جفنيه و سكن بصره فانه يرى طرف الميل و كذلك ان جعل طرف الميل عند موق عينه فانه يراه. و ان ادخل الميل في عينه و الصق طرفه بجانب سواد العين او قريباً منه فانه يرى طرف الميل ... و اذا اقام الانسان سبائته عند جانب وجهه و قريباً من جبينه فانه يرى سبائته، و كذلك ان الصق سبائته بجفنه الاسفل و تعمد ان يكون سطحها الاعلى موازياً لسطح بصره بالقياس الى الحسن فانه يرى سطح سبائته، و هذا المواضع كلها ظاهرة غير ملتبسه انها خارجه عن مخروط الشعاع».

بنابراین از دیدگاه ابن هیثم رؤیت شیء مرئی در بیرون از «مخروط شعاع» تنها از طریق پرتوهای شکست یافته نور در پرده‌های شفاف چشم امکان‌پذیر است. بر اساس نظریه ابن هیثم، فرایند بینایی، در دو سطح متمایز صورت می‌پذیرد: مرحله نخست، شامل احساس بینایی است. سطح دیگر، ادراک بینایی است که بر اثر یادآوری، پردازش، تحلیل و سنجش محسوسات بینایی به کمک نیروی عقل حاصل می‌گردد. این بخش از نظریه ابن هیثم از نظر روانشناختی دارای اهمیت بسیار زیادی است.^۱

هنگامی که انسان چیزی را می‌بیند، روشنایی، رنگ، فاصله، شکل، حرکت یا سکون، پیوستگی یا عدم پیوستگی آن به سایر اجسام و بسیاری از مفاهیم دیگری را - که ابن هیثم بر اساس شمارش خود آنها را «مفاهیم جزئی ۲۲گانه» نامیده - ادراک می‌کند، مفاهیمی چون روشنایی، رنگ، فاصله، وضع (سمت‌گیری فضایی)، عمق (بعد سوم)، شکل، بزرگی، اتصال (به هم پیوستگی و یکپارچگی)، پراکندگی، شماره و تعداد، حرکت، سکون، شفافیت، کدر بودن، سایه، تاریکی، همسانی، ناهمسانی، زشتی و زیبایی و ... ابن هیثم به تفصیل چگونگی ادراک هر یک از این مفاهیم را به طور جداگانه توضیح داده، و مفاهیمی را که ادراک آنها در ضمن هر یک از مفاهیم طبقه‌بندی شده بالا می‌گنجد، خاطر نشان ساخته است، برای مثال ادراک مفهوم تقعر یا تحدب را از نوع ادراک «شکل»، و یا ادراک حالت گریستن را از نوع ادراک «شکل و حرکت» بر شمرده است.^۲

دکتر زیگرید هونکه، در کتاب ارزشمند خود، فرهنگ اسلام در اروپا، ضمن

۱. ابن هیثم در گفتار دوم از کتاب المناظر نظریه دقیق و مفصلی را درباره ادراک بینایی پیش کشیده است (که می‌توان آن را نظریه شناختی وی بر پایه ادراک بینایی به شمار آورد). این نظریه بارها از سوی فیلسوفان سده چهاردهم میلادی، از جمله اکام Ockham، مورد استفاده قرار گرفت (Turin, G. F. Vescovini, Studi sulla prospettiva medievale (1965), p 141 همچنین نگاه کنید به «ارزش کتاب المناظر ابن هیثم المصری از نظر روانشناسی گشتالت» نوشته رضا شاپوریان در «مجله دانشکده ادبیات شیراز»، هفتم، بهمن ۱۳۴۱، ۵۸-۵۳.

۲. ر.ک: ابن هیثم (فیزیکدان اسلامی)، صص ۱۳۲-۱۶۰.

اشاره به ابن هیثم، می نویسد: «مسلمانان وارث علوم پیشینیان خود شدند، ولی نه نسخه دار آنان. این هم در مورد وسایل علمی صادق است و هم در مورد علوم که با آن تا آن زمان هیچ تماسی نداشتند و از خارج کسب کردند (علوم غریبه). انسان از عدم پیش داوری آنها تعجب می کند. از هیچ یک از دانشمندان نامدار باکی نداشتند. برق نام و علم کسی چشمشان را نمی زد و مانع نمی شد که نتایج علمی کسی را دوباره کنترل کنند، تا احتمالاً اشتباهش را تصحیح نمایند و روی آن زمینه جدید به دست آمده، سیستم علمی و جدید خود را بسازند.

مثال واضحی برای این روش، یعنی عدل و عدم جانبداری در قضاوت نسبت به مسائل علمی، همان است که هیچ چیزی را به عنوان حقیقت قبول نداشتند، مگر اینکه خودشان آن را در آزمایش اثبات می کردند. حتی نوشته های کسی همچون ارسطو با بطلمیوس را با دیده انتقادی بررسی می کردند. نوشته هایی با این مضامین در دست است: «درباره آنچه تئون در موقع محاسبه خورشید و ماه گرفتنی در نظر نگرفته است» یا «درباره علت اختلاف جدول بطلمیوس با تجربیات و آزمایش های علمی» که ثابت بن قره به خاطرش رسیده بود.

حقیقت جویی بی باکانه و سرسختانه شان، آنان را بدون تردید به سوی مشاهده علمی سوق می داد. اگر برای یونانیان، جمعیت و کل را در نظر گرفتن، و کشف قانونمندی آن از تمام دیدگاه ها ضروری بود، برای مسلمانان، تک تک سؤال های علمی ضروری است، که به جواب آنها بپردازند و آن هم نه با یک یا ده، بلکه با صدها آزمایش و ارائه دلیل. و این اختلاف روشن بین یونانیان و مسلمانان (به خصوص اعراب) دسترس عموم قرار گرفت.

در سال ۱۶۴۵م نیز در شهر بولونیا (ایتالیا) با نام لاتینی کتاب علم ستارگان نوشته محمد البتانی با اضافاتی از یوهانس رگیو مونتانیوس جداگانه به چاپ رسید. واضح است که کوپرنیکوس نیز با دانشمندان اسلامی عمیقاً در رابطه بود و حتی آثار کوپرنیکوس و ابن یونس از اهالی قاهره در حدود سال ۱۸۰۰م مورد استفاده تحقیقاتی دانشمند فرانسوی به نام لاپلاس قرار گرفت.

البتانی به محاسبه دقیق دایره البروج پرداخت و به روشی دست یافت که درجه عرض یک نقطه را روی زمین می توان به وسیله آن روش تعیین کرد. چیزی که ابن

الهیثم نابغه، باز هم راه جدیدی برای محاسبه آن یافت و این راه جدید، بر حسب کشف تاریخی و دوران ساز او، یعنی محاسبه انکسار نور صورت گرفت. الحسن بن الهیثم (۱۰۳۹-۹۶۵م) که در اروپا به نام الحسن معروف است، یکی از پرنفوذترین استادانی است که اروپا در مکتب او تعلیم یافته است. تئوری «حرکت صفحه‌ای بر روی جام نامریی» از او است، که اذهان اروپای قبل از رنسانس را بسیار به خود مشغول کرد. اثری از آموزش او را امروزه در اشتیافت اشتامز در نزدیکی اینزبروک می‌یابیم. در آنجا بر روی یک میز بزرگ از چوب بلوط، که در ۱۴۲۸م در آگسبورگ ساخته شده، مدل حرکت شش ستاره را بر حسب نظریه او به نمایش گذاشته‌اند. ولی معروفیت این دانشمندا اسلامی بر روی تئوری استوار نیست. کشف مهم‌تر او در علم نجوم، این بود که همه کرات سماوی منجمله ثابت، از خودشان اشعه نوری دارند و فقط کره ماه است که روشنایی خود را از خورشید دریافت می‌کند. همین کشف او بود که او را به کشف مسئله طبیعی دیگری، که یک نوع انقلاب علمی بود، رساند. او با این کشف اخیر، نظریه دو دانشمند بزرگ اهل اسکندریه یعنی اقلیدوس و بطلیموس را نقض کرد. دو دانشمندی که او می‌بایست از بد روزگار، نظریه آنان را اجباراً آشاعه دهد تا در دوران پیری بتواند امرار معاش کند. داستان بدین شرح است: در حقیقت تقصیر به گردن رود نیل بود و افکاری که او درباره طغیان هر ساله آن داشت و درباره اینکه چگونه می‌توان این طغیان را برای آبادی زمین‌های اطراف نیل مورد استفاده قرار دارد. آن زمان او طیب و کارمند یکی از خلفا در بصره (واقع در ساحل خلیج فارس) بود الحاکم که یکی از خلفای فاطمی بود و در قاهره حکومت می‌کرد، شنیده بود که دانشمند حاضر است طغیان رود نیل را تنظیم کند و بدین ترتیب یکی از مسائل حیاتی مصر را که لاینحل به نظر می‌رسید، حل کند. بدین منظور الحاکم حسن بن الهیثم را از بصره بدان جا خواند. الحاکم که بر حسب عادت در همه کارهایش زیاده روی می‌کرد، از حسن بن الهیثم استقبالی شاهانه کرد و مبلغ هنگفتی برای کاری که در پیش داشت در نظر گرفت. حسن ابن الهیثم با عده‌ای از همکارانش در جهت عکس جریان آب رود نیل به پیش رفتند. او جریان آب رود نیل را در حوالی آسوان و در قسمت‌های جنوبی رود بررسی کرد و همه جا در مسیر راهش آثار باستانی هزاران ساله آن سرزمین را دید:

قبرها، عبادتگاه‌ها و اهرام. با دیدن این آثار عظیم که گویای اطلاعات هندسی و تکنیکی سازندگان آنها بود، چنین نتیجه‌گیری کرد که یک چنین ملت با استعدادی، اگر خودش نتوانسته تاکنون این رود را تحت کنترل در آورد، پس این کار برای او نیز می‌بایست غیر ممکن باشد. با سرافکنندگی و احساس شکست به قاهره بازگشت و از انجام این کار سرباز زد و بدین جهت مورد غضب الحاکم قرار گرفت. پس از این، کاری اداری به او محول کردند که این کار چندان رضایت او را جلب نمی‌کرد. بدبختانه در هنگام عمل هم اشتباهی برایش رخ داد و برای اینکه دچار خشم بی‌حساب آن حاکم پیر نشود، خود را به دیوانگی زد؛ حيله‌اش مؤثر افتاد، ولی او را در منزلش حبس و داراییش را ضبط کردند. بعداً پس از آن که خلیفه در اطراف قاهره، هنگام گردش با اسب بدون اینکه اثری از خود باقی گذارد، به طور مبهم و برای همیشه ناپدید شد، حسن بن الهیثم هم آزاد گردید و به خانه‌ای در نزدیکی مسجد الازهر نقل مکان کرد، ولی مخارج زندگی‌اش را می‌بایست با زحمت زیاد به وسیله کارهای نویسندگی تأمین کند. بدین ترتیب این دانشمند بزرگ مجبور شد سرتاسر سال‌های دراز تا آخر عمرش را برای صاحبکارش کتاب‌های عناصر اثر اقلیدس و المجسطی اثر بطلمیوس را، بدون اشتباه و با خط خوب و تمیز رونویسی کند تا بتواند زندگی روزمره خود را بگذرانند. او همان کسی است که تئوری‌های اقلیدس و بطلمیوس (که اینان خود دو ستون دانش هلنی به شمار می‌روند) را در نقاط حساسش نقض کرده است.

اقلیدس و بطلمیوس معتقد بودند که شعاع‌ها از چشم خارج شده، به اجسام برخورد می‌کنند و این سبب دیدن اشیا می‌شود. الهیثم تشریح کرد که این ادعا غلط است و گفت: «شعاعی که از چشم خارج می‌شود سبب دیدن اجسام نمی‌شود، بلکه جسم مورد دید است که شعاعش به چشم می‌تابد و به وسیله بدنه شفاف (عدسی) چشم، معکوس می‌شود». با کشف این واقعیت فیزیکی بود که او تمام دانش دوران یونان را در مورد مظاهر نور پشت سر گذاشت. او قانونی را کشف کرد که با آزمایش‌های مختلف، صحت آن به اثبات رسید. نه

راجریبکن پایه گذار علم تحقیقی^۱ است و نه با کوفون ورولام و نه لئوناردو داوینچی و نه گالیله. پیش از آنان علم فیزیک تحقیقی و آزمایشی به وسیله دانشمندان اسلامی پایه گذاری شده بود. همان طور که علم طبیعی مدرن کنونی، یک تئوری متناسب را، با آزمایش تنظیم شده ربط می دهد تا به نتیجه برسد، حسن الهیثم در آن زمان عیناً همین کار را می کرد. در طول دوران زندان خود خواسته اش و در سال های آزادی دوباره یافته اش، به آزمایش هایی پرداخت که سرتاسر بخش هندسه نور را به زمینه بارور علمی تبدیل کرد.

اگر ماه به خودی خود نور نداشته باشد و نورش را از خورشید دریافت کند، چگونه ماه گرفتگی به وجود می آید؟ این سؤال نجومی، او را متوجه سایه انداختن یک جسم بر اثر جسم دیگر نورانی محیط، کرد. پس از آن، برای خودش مرکز نور ساخت و به آزمایش های سیستماتیک مختلفی که برایش ارزش علمی داشت پرداخت و این نوشته اش را درباره طبیعت و خواص به وجود آمدن سایه نامید.

او اولین کسی است که دوربین جعبه ای یک سوراخه ساخت؛ - مدل اولیه دوربین عکاسی - و با آن به آزمایش نور پرداخت. این جعبه یک سوراخه، پخش مستقیم اشعه نور را به او ثابت می کند. با چشم خود می بیند ولی باور نمی کند که چگونه این آزمایش، محیط را در صفحه مقابل، معکوس نشان می دهد.

او همان روش آزمایشی را انجام داد که بعدها لئوناردو داوینچی نیز آن را به کار برد. او دلیل شکست نور را به وسیله چیزهای مختلف، مانند هوا یا آب کشف کرده و شرح داده است و به این ترتیب ضخامت جوّی را که کره زمین را احاطه کرده است، دقیقاً ۱۵ کیلومتر حساب می کند. او به بررسی هاله اطراف کره ما و شفق و همچنین رنگین کمال، که ارسطو در شرح علت فیزیکی آن درمانده بود، می پردازد. او معلومات خود را در مورد وسایلی، که با عدسی و نور مربوط اند به کار برد و انعکاس آینه های مقعر، با برش های کروی و مخروطی را مطالعه و محاسبه کرد و قانون نورافکن را کشف کرد.

او نه تنها تأثیر حرارتی محل تقاطع نور و بزرگ نشان دادن آینه های مقعر را مورد

آزمایش علمی قرار داد، بلکه همچنین این تأثیرات را نیز در مورد ذره‌بین بررسی کرد.^۱

۱. در لغت‌نامه دهخدا تحت نام ابن هیثم (ابوعلی حسن بن حسن) چنین آمده است: مهندس بصری نزیل مصر، صاحب تصانیف و تالیف نامی در علم هندسه، مولد او به بصره به سال ۳۵۴ ق و عالم به غوامض این علم و معانی آن و به سایر علوم عقلی نیز بصیر بود و مردم عصر از او فواید بسیار گرفتند. وقتی به حاکم علوی صاحب مصر که متمایل به حکمت بود درج اتفاق ابن هیثم را در این علم خبر دادند او آرزومند دیدار وی گشت و بر این آرزوی او بیفزود آن گاه که گفتند ابن هیثم گفته است اگر من به مصر بودمی در نیل تصرفی کردمی که درحالت طغیان و نقصان هر دو سودمند باشد چه شنیده‌ام نیل در طرف اقلیم مصری از مکانی بلند سرازیر می‌گردد. الحاکم بالله سرآ مالی بدو فرستاد و وی را به آمدن به مصر ترغیب کرد و او به مصر رهسپار شد آن‌گاه که خبر وصول او به حاکم رسید حاکم به تن خویش او را پذیره گشت و در قریه معروف به خندق به ظاهر قاهره معز یکدیگر را دیدار کردند و حاکم امر به فرود آوردن وی و اکرام او داد و چون از رنج سفر بیاسود از او ایفای وعد امر نیل خواست و وی با حاکم و جماعتی از دستکاران و معماران برای انجام منظور خویش اقلیم مصر را به درازا به پیمود و چون آثار سکنه پیشین مصر را در غایت اتقان و احکام صنعت وجود هندسه بدید و محتویات آن را از اشکال سماویه و مثالات هندسیه با تصویر معجز مشاهده کرد دانست که قصد او به عمل نتواند آمدن چه بر پیشینیان مصر چیزی از علم او مجهول نبوده و اگر این قصد ممکن و مسیر بودی آنان خود بدان توفیق یافته بودندی. پس بدو نومیدی راه یافت خاصه آنگاه که به موضع معروف به جنادل قبلی شهر اسوان رسید و آن موضعی مرتفع است که آب نیل از آنجا به نشیب افتد و پس از معاینه و اختیار و دیدن دو ساحل نیل یقین کرد که این امر بر وفق مراد او نرود و از وعد خویش خجل و شرمنده گشت و از حاکم پوزش خواست و حاکم عذر او را بپذیرفت و از آن پس او را تولیت بعض دواوین داد و او از ترس، نه به رغبت آن شغل قبول کرد و یقین داشت که تقلید خدمت حاکم غلط است چه او متلون و خونخوار بود و بی‌سیبی یا به ضعیف‌ترین سبب به سفک دما، می‌پرداخت. عاقبت برای نجات خویش حیلتی اندیشید و آن اظهار دیوانگی بود و چون خبر دیوانگی او به حاکم رسید امر داد تا او را در خانه وی در بند کردند و پرستارانی به خدمت او گماشت و امور او را به نام خود او به نواب خویش سپرد و او بدین تظاهر بپایید تا حاکم بمرد و چند روز پس از وفات حاکم اظهار عقل کرد و از خانه بیرون شد و در قبه بر در جامعه از هر منزل گرفت و مال سپرده بدو باز دادند و به شغل تصنیف پرداخت وی خطی نیکو داشت و در مدت یک سال در ضمن مشاغل علمی خود سه کتاب اقلیدس و متوسطات و مجسطی را به خط خویش می‌نوشت و به یکصد و پنجاه دینار می‌فروخت و مؤنت سال او همان بود و بدین‌سان در قاهره می‌زیست تا در حدود سال ۴۳۰ یا کمی پس از آن

او اولین عینک را، برای خواندن اختراع کرد. آزمایش او در مورد جریان نور در داخل یک جسم کروی اهمیت استنادناش را چه به لحاظ تئوری و چه به لحاظ عمل نشان می‌دهد. آزمایشی که دویست سال بعد طبق مفاهیم و هدف او، به وسیله کمال‌الدین، که خود نیز هم قدر او به حساب می‌آید و شارح آثار زیادی است، انجام شد تأثیر این مسلمان نابغه بر اروپا بسیار عمیق است. تئوری‌های فیزیکی، اپتیک (عدسی و جریان و شکست نور)، او، علم اروپا را تا اواسط دوران جدید رهبری کرد.

حسن بن الهیثم در کتاب گنجینه نور و عدسی هرگونه مسائل عدسی و نور را که بعدها از راجر بیکن انگلیسی (۱۲۹۴-۱۲۱۹م) تا ویتلیوی مجارستانی، مورد مطالعه قرار داده‌اند، پایه‌گذاری می‌کند.

لئوناردو داوینچی ایتالیایی، که مدعی اختراع دوربین عکاسی و پمپ آب و هنر تراشکاری و اولین هواپیماست، به طور چند جانبه تابع دانشمندان اسلامی بوده است و قابل اثبات است که شدیداً تحت تأثیر کتاب‌های علمی و آزمایش‌های حسن بن الهیثم قرار داشته است.

«یوهانس کپلر» در آلمان، در اواخر قرن ۱۶ میلادی، موقعی که قوانین فیزیکی را که بر اساس آن، دوربین گالیله ستاره‌های تا آن زمان ناشناخته را به پیش چشم نزدیک کرد، مورد بررسی قرار می‌داد، متوجه شد که کارهای گالیله و قوانینش در سایه کشفیات حسن بن الهیثم انجام گرفته است. حتی امروز مسائل فیزیکی و ریاضی که او به کمک معادله چهار مجهولی حل کرد و قدرت ریاضی او را نشان

درگذشت. بیش از دویست کتاب از تألیفات او نام برده‌اند از جمله: کتاب المناظر است که به لاتینی ترجمه شده و از زمان روجر باکون تا کپلر در مغرب اهمیت بسیار داشته و کمال‌الدین ابوالحسن فارسی متوفی به حدود ۷۱۹ شرحی بر آن عربی بر آن نوشته دیگر از کتب او کفیات الاظلال. کتاب فی المرآ یا المحرقه بالقطوع. کتاب فی المرآ یا المحرقه بالدوائر، کتاب فی مساحه المجسم المكافی. فقراتی از رساله فی المكان، فی مساله عددیه. فی شکل بنی موسی. فی اصول المساحه که به عربی با ترجمه آلمانی آن طبع و منتشر شده است و برای نام سایر کتب او رجوع به عیون الانباء ابن ابی اصیبهه شود. و عدسی محدب ذره‌بین از اختراعات اوست و او را بطلمیوس دوم گویند».

می‌دهد، مسائل الحسن نام دارند. مثلاً محاسبه کردن نقطه‌ای در یک آینه فضایی، که از آن نقطه، یک جسم از فاصله معینی به سوی تصویر معینی منعکس می‌شود. ولی دانشمندان اسلامی، مشاهدات آسمانی را فقط با چشم و بدون دوربین انجام می‌دادند. و همین نیز باعث تعجب است که تعداد بی‌شماری از این نقاط روشن را مورد توجه قرار داده‌اند»^۱.

مخلص کلام آن که، پژوهش‌های ابن هیثم در قلمروی نورشناسی (اپتیک) از جایگاه والایی در سیر تحول این دانش برخوردار بوده است. او از سوئی، نورشناسی کهن را به یک باره با مفاهیم و یافته‌های نوآورده خویش دگرگون ساخت، و از سوی دیگر، روش تحقیق علمی، آزمون و تجربه را به طور گسترده در پژوهش‌های خویش به کار بست. در سده‌های میانه، آثار تحقیقی ارزشمندش، به ویژه شاهکارش، کتاب المناظر، الهام بخش بسیاری از پژوهشگران شرقی و اروپایی بود. از این رو می‌توان ادعا کرد که تأثیر ابن هیثم بر دانش نورشناسی، همانند تأثیر نیوتن بر دانش مکانیک بوده است. و یا به عبارتی دیگر، نقش کتاب المناظر (یا ترجمه لاتینی آن، اپتیکای تساوروس) در پیشبرد دانش نورشناسی، با نقش سازنده کتاب اصول^۲ نیوتن در تکامل دانش مکانیک قابل مقایسه است.

ممکن است گفته شود که پیشینیان ابن هیثم در کشف پاره‌ای از موضوعات علم نورشناسی بر او پیشقدم بوده‌اند، برای مثال، پیش‌تر اقلیدس از «قانون بازتابش نور» آگاه بود، یا بطلمیوس با برخی از واقعیت‌های شکست نور آشنایی داشت، و یا ارشمیدس انواع آینه‌های سهمی‌وار و کروی را مورد آزمایش قرار داده بود. اما در پاسخ باید گفت: چنین وضعی برای نیوتن (۱۶۴۲-۱۶۴۲) نیز وجود داشته است. برای مثال گالیله (۱۶۴۲-۱۵۶۴) پیش از او قانون شتاب ثابت اجسام در حال سقوط را فرمول‌بندی کرده بود، و یا مسیر سهمی شکل پرتابه‌ها را توصیف نموده بود.

همچنین کریستیان هویگنس (۱۶۹۵-۱۶۲۹) پیش از نیوتن، برخی از مفاهیم

۱. فرهنگ اسلام در اروپا، دکتر زیگرید هونکه، صص ۱۷۹-۱۸۴.

2. *Philosophiae Naturalis principia Mathematica*.

و موضوعات کلیدی و مهم مکانیک (همچون نیروی گریز از مرکز و مسئله برخورد) را مورد مطالعه قرار داده بود. اما بی تردید این، نیوتن بود که با اندیشه‌ای ژرفکار و دستمایه پرباری از دانش ریاضی، مفاهیم و یافته‌های ابهام‌آمیز و پراکنده مکانیکی را از نو سامان داد، و مطالب بسیاری بر آن افزود، تا آن که از مکانیک کهن، دانشی نظام‌مند و هماهنگ پدید آورد. ابن هیثم نیز چنین کاری را در مورد دانش نورشناسی کهن انجام داد. «گرچه کار ابن هیثم در نورشناسی محتوی عناصری یونانی، به ویژه از بطلمیوس بود، او همه چیز را چنان از نو سامان داد، و از نو بررسی کرد که نتایج کاملاً تازه‌ای به دست آورد.

مصدق این سخن، به ویژه نظریاتش در خصوص نور و بینایی (ابصار) است که همگی از آن خود اوست، و مطلقاً چیزی به افکار عتیق یا نظریات اسلامی پیشین بدهکار نیست^۱ نورشناسی پیش از ابن هیثم، سراسر پراکندگی، ناهماهنگی و ابهام بود، حتی اندیشه‌های اساسی ساده‌ای چون وجود عینی نور، و این که نور همان عامل خارجی پدید آورنده احساس بینایی است، از امور مسلم به شمار نمی‌آمد. خود ابن هیثم در مقدمه کتاب المناظر وضعیت مباحث نورشناسی را در آن روزگار چنین توصیف می‌کند، «حقایق در پرده ابهامند؛ مقاصد ناپیدا؛ و شبهات فراوانند؛ اندیشه‌ها تاریک، و سنجش‌ها، گوناگون و ناهمسازند... از این روست که از راه پژوهش جز ردی ناپیدا، اثری بر جای نمانده، و پوینده این راه از لغزش و خطا در امان نیست». ^۲ سپس می‌افزاید: «چون وضع چنین بود... بر آن شدیم که تا حد امکان به این موضوع با عنایتی بی‌کم و کاست همت گماریم، و در بررسی حقیقت آن سخت بکوشیم، و در اصول و مقدمات آن بازنگری کنیم... سپس با نقد مقدمات و پرهیز از نتیجه‌گیری‌های نادرست، گام به گام و به طور سازمان یافته، پژوهش‌ها و سنجش‌های خود را پیش گیریم، و در طول جستجو و کاوش‌ها استقرائی خویش،

۱. تاریخ علم کمبریج (۱۹۸۴)، اثر گالین ا. رنان. ترجمه حسن افشار، ص ۳۱۸، همچنین نگاه کنید به:

I. sabra, "Ibn al- Haytham...", in Dictionary of Scientific Biography, vol. VI, P. 190.

۲. «فالحقایق غامضه، والغایات خفیه، والشبهات کثیره، والافهام کدره والمقاییس مختلفه... فطریق النظر

معنی الاثر، والمجتهد غیر معصوم من الزلل».

به کارگیری انصاف، و نه پیروی از خواهش دل را سر لوحه کار خود نهیم... باشد که از این راه به حقیقتی نایل آییم که دل بدان آرام گیرد، و رفته رفته و به آهستگی به نتیجه یقین آوری برسیم، و نقادانه و با پروا و احتیاط به حقیقتی دست یابیم که اختلافها را از میان بردارد، و بنیاد شبهات را براندازد. با این همه، ما از تیرگی‌های بشری که در سرشت آدمی نهفته است ایمن نیستیم، ولی به قدر توانایی خود می‌کوشیم، و در همه کارها از خدا یاری می‌جوییم»^۱.

کارهای ابن هیثم به وسیله شخصی ایرانی به نام کمال الدین حسن بن علی فارسی، مؤلف کتاب «تنقیح المناظر» (اواخر سده ۷ ه.ق.) توسعه یافت.

ابن هیثم در بررسی چشم و طبقه‌بندی آن، مهارت داشت. او شکل چشم را در کتاب «المناظر» (فصل پنجم مقاله اول) ترسیم کرده است.

از مشهورترین کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، کتاب علی بن عیسی، چشم پزشکی، به نام «نذکره الکخالین» است. این کتاب شامل سه مقاله است به شرح زیر:

مقاله اول در کالبدشکافی چشم.

مقاله دوم درباره بیماری‌های چشم و درمان آن.

مقاله سوم درباره داروهای چشم و تشریح برخی از بیماری‌هایی که حس نمی‌شود و علایم و درمان آن.

دومیلی، در کتاب خود «العلم عند العرب» می‌گوید: «کتاب علی بن عیسی به

۱. «و لما كان ذلك كذلك ... رأينا ان تصرف الاهتمام الى هذا المعنى بغايه الامكان مخلص العناية به، ونوقح الجد في البحث عن حقيقته و نستاتف النظر في مباديه و مقدماته ... ثم تترقى في البحث والمقاييس على التدریج والترتيب، مع انتقاد المقدمات والتحفظ من الغلط في النتائج. و نجعل غرضنا في جميع ما نستقرئه و نصفحه استعمال العدل لا اتباع الهوى ... فلعلنا ننهي بهذه الطريق الى الحق الذي به يتلج الصدر و نصل بالتدریج و التلطف الى الغايه التي عندها يقع اليقين، ونظفر مع النقد والتحفظ بالحقيقه التي يزول معها الخلاف و تتحسم بها مواد الشبهات. و ما نحن مع جميع ذلك براء مما هو في طبيعه الانسان من كدر البشريه و لكننا نجتهد بقدر ما لنا من القوه الانسانيه و من الله نستمد العون في جميع الامور».

عنوان مرجع اصلی در اروپا باقی مانده و به همین جهت به دوزبان لاتینی و عربی ترجمه شده است».

ابن ابی اصیبعه، در کتاب خود با عنوان «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» می‌گوید: «علی بن عیسی، چشم پزشک، در ساخت سرمه و گرد چشم شهرتی بی‌نظیر داشت». سخنان او درباره بیماری‌های چشم و درمان آن مورد قبول و پیروی دیگران بود. هرکس می‌خواست به ساخت سرمه و گرد چشم روی آورد، ناچار بود که از کتاب مشهور او به نام «تذکره الکخالین» استفاده کند و مردم از میان کتاب‌هایی که در این زمینه تألیف شده بود، فقط به کتاب علی بن عیسی اکتفا می‌کردند.^۱

از نظر علمی باید گفته شود که «پانوس»^۲ برای نخستین بار، نه به وسیله یونانیان، بلکه از طرف اعراب تشریح و توجیه شده است. عمل جراحی برای درمان شکل مزمن بیماری چشم را نیز نسل‌های بعدی از عرب گرفتند. گلوگوم (آب سبز) تحت عنوان «سر درد مردمک» اول بار توسط یک نفر عرب توصیف گردیده و تا اول قرنیه یا ملتحمه و «رشته مروارید» یا جوش‌هایی که بر قسمت سفید مردمک چشم پیدا می‌شود، اول بار در آثار عربی دیده شده‌اند «قرحه سفید» قرنیه را نیز اعراب بهتر از یونانیان توجیه کرده و آن را از قرحه قرنیه جدا ساختند. بسیاری از داروها که مورد شناسایی یونانیان بوده، ولی مورد استفاده‌شان قرار نگرفته به وسیله اعراب در رشته چشم پزشکی معرفی و معمول گردید. کافور، مشک و عنبر کاملاً به اعراب منسوبند، ولی از طرف دیگر داروهای بازکننده مردمک چشم بر آنان مجهول بود.

وانگهی حتی نام‌ها و اصطلاحات اعراب نیز به چشم پزشکی جدید رسیده و در آن داخل شده است، مثلاً کلماتی مانند رتینا^۳ (شبکیه) و کاتاراکت^۴ (آب مروارید)

۱. پزشکان برجسته در عصر تمدن اسلامی، صص ۵۱-۵۴؛ و نیز: تاریخ پزشکی ایران، صص ۱۶۲-

۱۶۳.

۲. پانوس: عبارت از عارضه پیدایش عروق و نسوج هم بند در چشم است.

3. Retina

4. Cataract

مدیون تشریح توصیفی عرب است.^۱

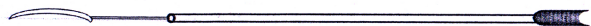
بزرگ‌ترین خدمتی که اعراب در چشم‌پزشکی عملی کردند، در زمینه «آب مروارید» بود. نام قدیم یونانی این عارضه «اوروکسدوا» و اسم لاتین آن «سوفوسیو»^۲ بود که هر دو بر پاتولوژی آن دلالت می‌کند. اعراب از عقیده یونانیان که این بیماری را نتیجه ریختن مایع به داخل چشم می‌دانستند، پیروی کردند، و ایرانیان نیز آن را «نزول آب» نامیدند.

ایشان به این نتیجه رسیده بودند که این عارضه با مایع فاسد و غلیظ شده‌ای بین مردمک و عدسی‌ها جمع شده و بینایی را تیره می‌سازد. با پاک کردن این فضای خالی می‌توان بینایی را به بیمار باز گردانید. «زهرآوی» روش خاصی را برای درمان این بیماری توسط جراحی بیان کرده است که شاید بتوان گفت که از ابداعات خود وی بوده است، او می‌گوید: «... برای این کار بیمار را در حالی که آفتاب مستقیم بر او می‌تابد و چشم او را، در حالتی که چشم بیمار چشم چپ باشد با دست چپ خود بالا نگاه دار، و اگر چشم راست باشد با دست راست خود این کار را به انجام برسان، سپس لوله مخصوص کشیدن آب را با فاصله‌ای به اندازه ضخامت یک میل سرمه دان تا سیاهی چشم، بر سفیدی چشم در طرف گوشه خار جی قرار بده و آن را بفشار و در ضمن آن را بر گرد خودش بچرخان تا وارد سفیدی چشم شود و چنان احساس کنی که به یک جای خالی رسیده‌ای. اندازه‌ای که لوله باید در چشم داخل شود، برابر با فاصله از مردمک تا کنار عنبیه باشد که اکیلیل چشم نام دارد، خود لوله را از میان مردمک در ضمن فرورفتن خواهی دید و این به سبب شفافیت غشای قرنیه چشم است. سپس لوله را بر بالای جایی قرار ده که آب در آن است و چندین بار آن را به طرف پایین فشار بده، اگر آب بلافاصله خارج شود، بیمار در حالی که لوله در چشم دارد چیزهایی را که در مقابل او قرار دارد می‌بیند. پس اگر آب بالا آمد، بار دیگر لوله را پایین ببر، و چون استقرار پیدا کرد و آب خارج نشد، لوله را به ملایمت در ضمن گرداندن آن بر گرد خودش از

۱. تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۱۶۱-۱۶۲.

چشم خارج کن...»^۱.

«زهرای» در ادامه آورده که «اگر لوله کشیدن آب، در بعضی اشخاص به سبب سختی چشم نتواند به آن داخل شود، باید از نشتری استفاده شود»^۲ و سپس شکل نشتر را آورده که چنین است:



بعد تأکید دارد که با این نشتر تنها باید پرده ملتحمه را شکاف داد و با آن زیاد به درون چشم نباید داخل شد.

وی پیشنهاد می‌کند که پس از عمل بیمار را باید مدتی در اتاق تاریکی نگاه داشت که با بهبودی تدریجی «در اتاق تاریک با چشمان باز خود تمرین کند».

چنان که خود «زهرای» هم اشاره کرده، در عراق سوزن‌های تو خالی، شبیه به لوله‌ای که زهرای به کار می‌برده، ساخته بودند که «آب مروارید» را با آن از چشم می‌مکیدند، که یقیناً می‌توان گفت که این عمل از ابداعات مسلمانان بوده و در آثار یونانیان به چنین چیزی اشاره نشده است.

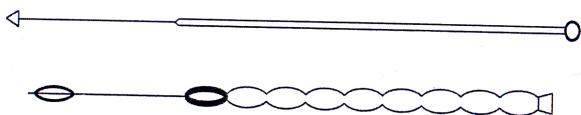
«زهرای» می‌نویسد: «به من از طرف بعضی از عراقیان خبر رسیده است که در عراق میله‌ها یا سوزن‌های سوراخ داری می‌سازند که آب را از میان آنها می‌مکند و هرگز در سرزمین خودمان ساختن چنین سوزن‌ها را ندیده و نیز در کتاب‌های قدیم هم خبری از آن نخوانده‌ام، و ظاهراً باید چنین کاری مخصوص به این اواخر بوده باشد»^۳.

سپس شکل آن سوزن‌ها را ترسیم کرده است «تا کسانی که از آنها آگاهی ندارند اطلاع حاصل کنند» و شکل آنها چنین است:

۱. التّصریف، ص ۷۷-۷۸.

۲. التّصریف، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۷۹.



و اشاره کرده که این سوزن‌ها را از مس می‌ساختند و نوک آنها مثلثی شکل و تیز بود.

ابو روح جرجانی، صاحب «نورالعیون» که نخستین اثر فارسی در چشم پزشکی و مربوط به قرن پنجم هجری (تألیف ۴۸۰ قمری) است، سه روش را برای جراحی آب مروارید (آب خوش) بیان کرده است: یک روش که مخصوص اهل عراق است و آن را «برید» می‌خواند که با «مهت» میان «ملتحم» تا «لحاظ» را شکاف می‌زنند و بیمار را وادار به سرفه کردن و حرکت سر می‌کنند تا بعد از چندین بار تکرار آب مروارید فرو می‌ریزد.

روش دیگر را که مخصوص هندیان است، «خام سنب» می‌نامد که با کمی تفاوت همان روش اهل عراق است.

اما روش سوم که جرجانی مطرح کرده، همان روشی است که «زهرای» مطرح کرده بود با این تفاوت که وی این عمل را مخصوص رومیان می‌داند، در حالی که «زهرای» آن را رد کرده است. جرجانی این عمل را توسط «مهت مجوف» (سوزن یا نشتر توخالی) که نوک آن را وارد چشم علت‌دار می‌کردند و از سر آن می‌مکیدند، مطرح کرده است.^۱

در میان کتاب‌های اصلی عربی که از گزند زمان محفوظ مانده‌اند، از همه قدیمی‌تر کتاب ماسویه اکبر یعنی یوحنا بن ماسویه^۲ است، با عنوان «دغل العین» که در قرن سوم هجری به زبان عربی نوشته شده و بسیاری از اصطلاحات و عناوین یونانی، سریانی و فارسی در آن وارد شده است.^۳

هم زمان با این کتاب، نوشته مهمتر دیگری در این زمینه به نام «العشر مقالات

۱. نورالعیون، مقاله هفتم، سؤال بیست و ششم.

۲. درباره وی بنگرید به: تاریخ‌الحکما، قفطی، صص ۵۱۴-۵۲۸.

۳. ر. ک: تاریخ پزشکی ایران، صص ۱۶۵.

فی العین» از حنین بن اسحق عبادی^۱ (متوفی ۲۶۴ ه.ق.) به وجود آمد. وی تمام مطالبی را که جالینوس در کتب و رسالات مختلف خود درباره چشم و چشم پزشکی نوشته بود، برای مأمون ترجمه کرد و همراه با دانش خود، همه را یکجا در همین کتاب گردآوری کرد.

حنین بن اسحاق عبادی (۱۹۴-۲۶۵ ه.ق.)، با کنیه ابوزید در بغداد به دنیا آمد و در شام پرورش یافت و در آنجا دانش فراگرفت. به قول ظهیرالدین بیهقی، در کتاب خود «تاریخ حکماء الاسلام» می‌گوید:

«حنین بن اسحاق مترجم، نخستین کسی بود که زبان یونانی را تفسیر و معنی کرد و آن را به سریانی و عربی برگردانید».

حنین بن اسحاق، فقط مترجم کتاب‌های پزشکی نبود، بلکه وی پزشکی ماهر نیز بود. در آن زمان، چشم درد شایع بود و بسیاری از مردم فقیر سالخورده، از آن می‌بردند؛ بدین جهت، حنین کتابی نوشت شامل ده گفتار درباره چشم و طریقه درمان چشم درد.

توفیق طویل، در کتاب خود به نام «العرب و العلم فی عصر الاسلام الذهبی و دراسات علمیه اخری» می‌گوید: «حنین بن اسحاق، نخستین کسی بود که درباره چشم درد، یک شیوه علمی به زبان عربی ارائه کرد. کتاب او (العشر مقالات فی العین) نخستین کتابی است که در چشم پزشکی، با شیوه علمی نوشته شد. این کتاب با شکل‌های جالب همراه است. این اشکال اولین و دقیق‌ترین شکل‌هایی بود که در کالبدشکافی چشم شناخته شده بود».^۲

ابن ابی اصیبعه، بسیاری از اطلاعات مشروح درباره کتاب‌هایی که حنین بن اسحاق ترجمه یا تألیف کرده، آورده است. وی اظهار داشته که مقاله یازدهمی هم از حنین می‌شناسد که درباره درمان به وسیله جراحی است.^۳ این نکته که زمانی چنین مقاله‌ای وجود داشته با این حقیقت تأیید می‌شود که رازی در کتاب

۱. درباره وی بنگرید به: نزهة الأرواح و روضة الافراح، ص ۳۵۱.

۲. پزشکان برجسته در عصر تمدن اسلامی، صص ۵۵ به بعد.

۳. ر. ک: عیون الأنبیاء فی طبقات الاطباء، ج ۱، ص ۱۹۹.

«الحاوی» خود از آن نقل قول می‌کند.^۱

کتاب العشر مقالات فی العین، در ده مقاله به شرح زیر است:

گفتار اول: درباره طبیعت چشم و ترکیبات آن.

گفتار دوم: درباره طبیعت مغز و فواید آن

گفتار سوم: درباره عصب بینایی

گفتار چهارم: درباره حفظ بهداشت و مراحل گوناگون آن.

گفتار پنجم: درباره عوامل عارضه‌هایی که در چشم پدید می‌آید.

گفتار ششم: درباره علائم بیماری‌های چشم.

گفتار هفتم: درباره داروهای عمومی.

گفتار هشتم: درباره انواع داروهای چشم.

گفتار نهم: درباره درمان بیماری‌های چشم.

گفتار دهم: درباره داروهای ترکیبی مناسب برای درمان بیماری‌های چشم.

حنین مقاله دیگری هم درباره چشم پزشکی برای پسرانش داود و اسحق نوشته و نام آن را «کتاب المسائل فی العین» نهاده است. این رساله به صورت سؤال و جواب و درباره فیزیولوژی و آسیب شناسی چشم است و تقریباً مقدمه همان کاری بود که ابوروح جرجانی در «نورالعین» بعدها، به صورتی مفصل‌تر انجام داد.

علاوه بر کتاب یاد شده، در میان آثار حنین که بیش از یکصد عنوان کتاب ترجمه و تألیف وی است، کتاب‌های دیگری نیز در زمینه چشم پزشکی به چشم می‌خورد که برخی از آنها که ابن ابی اصیبعه به آنها اشاره کرده است، به شرح زیر است: کتاب فی العین علی طریقہ السؤال و الجواب؛ کتاب فی ترکیب العین؛ کتاب فی الرمد و...^۲.

به نظر می‌رسد با انتشار کتاب‌های حنین، توجه به چشم پزشکی بیشتر شده؛ زیرا به طوری که دیده می‌شود در تمام کتاب‌های طبّی درسی بعد از آن زمان بخش

۱. ر. ک: الحاوی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲. ر. ک: عیون النباء فی طبقات الاطباء، ج ۱، ص ۲۰۰.

بزرگی به بحث درباره بیماری‌های چشم اختصاص یافته است. در میان این کتاب‌ها «فردوس الحکمه» علی بن ربن طبری، «الحاوی» رازی، «قانون» ابن سینا، «کتاب الملکی» علی بن عباس را باید ذکر کرد. علی بن سهل بن ربن طبری^۱ که شاگرد حنین بود، در باب اول مقالت سوم^۲ کتاب «فردوس الحکمه» در تشریح عین وارد شده است. پس از علی بن ربن طبری، شاگرد وی، محمد بن زکریای رازی (متوفی حوالی ۳۲۰ هـ.ق.) در کتاب «الحاوی» تشریح عین و مطلق تشریح را عنوان کرده است. بخش‌هایی از کتاب «قانون» و «الملکی» هم درباره چشم و بیماری‌ها و روش‌های درمان امراض مختلف چشم است.

پس از گذشت یک قرن از زمان حنین بن اسحاق، چشم پزشکی در جهان اسلام به سرعت پیشرفت کرد و در عرض این مدّت، به مقام والایی دست یافت و در اواخر قرن چهارم هجری به اوج اعتلای خود رسید که یکی علی بن عیسی^۳ (متوفی حدود ۲۷۹ هـ.ق.)، چشم پزشک عیسوی بغداد و شاگرد ابوالفرج بن الطیب^۴ بود، و دیگری عمّار بن علی موصلی^۵ (متوفی حدود ۴۱۱ هـ.ق.) نام داشت.

علی بن عیسی مؤلف کتاب «تذکره الکخّالین» می‌باشد. این کتاب در سه مقالت است و هر مقالت آن در چند باب از باب ششم تا باب بیستم مقالت نخستین آن در تشریح جهاز چشم و بیان طبقات و رطوبات آن است. باب ششم آن در تشریح

۱. درباره وی بنگرید به: تاریخ الحکما، قفطی، ص ۳۲۰-۳۲۱، و نیز: نزه الأرواح و روضة الأفراس، ص ۳۵۹.

۲. فردوس الحکمه، صص ۱۵۹ به بعد.

۳. درباره وی بنگرید به: تاریخ الحکما، قفطی، ص ۳۴۰؛ نیز: المخلوطات العربیه شیخو، ص ۴۹.

۴. درباره وی بنگرید به: تاریخ الحکما، ص ۳۱۰؛ این که قفطی، علی بن عیسی را شاگرد حنین می‌داند از لحاظ زمانی نمی‌تواند درست باشد. (ر.ک: ص ۳۱۰).

۵. درباره وی بنگرید به: طبقات الاطباء، ج ۲، ص ۸۹؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۲۶۸؛ نیز: عیون الانباء، ج ۲، ص ۸۹.

طبقات هفتگانه چشم است. این کتاب بدون هیچ شک و تردیدی بهترین و کامل‌ترین کتابی است که در دوره خلفا راجع به چشم پزشکی نوشته شده است، زیرا حاوی مجموعه اطلاعات یونانیان از این علم و مقادیر زیادی اطلاعات و معلومات خود او که به مراتب جدیدتر، دقیق‌تر و صحیح‌تر بودند، می‌باشد.

این کتاب در سه قسمت تألیف گردیده: قسمت اول آن اختصاص به تشریح دارد، قسمت دوم مربوط به بیماری‌های خارجی چشم است و قسمت سوم از بیماری‌های داخلی چشم که در معاینه قابل رؤیت نیستند، گفتگو می‌کند. قسمت اخیر شاید از لحاظ نظریات جدید بیش از قسمت‌های دیگر جالب توجه باشد، زیرا مرزهای چشم پزشکی یونانی و عربی را به طور قطعی نشان می‌دهد. وقتی علی بن عیسی از بیماری‌های داخلی چشم صحبت می‌کند، منظورش بیماری‌هایی است که محدود به چشم نیستند، زیرا تصور نمی‌شود تشخیص بیماری قند، بیماری کلیه و غده مغزی در مطب چشم پزشکان آن روزگار امکان‌پذیر بوده باشد.

طبق نظریات جدید هر بیماری چشم نموداری از یک بیماری عمومی محسوب می‌شود. در این کتاب هم در یک مورد توجه طبیب به این حقیقت معطوف گردیده است. نقص و اختلال در بینایی همچنان که ممکن است در اثر یک «آب مروارید» ابتدایی به وجود آید، احتمال دارد از یک بیماری معدی یا مغزی نیز ناشی شود. این نزدیک‌ترین نظریه‌ای است که علی بن عیسی در کتاب خود نسبت به نظریه جدید پیش کشیده و بدین ترتیب موضوع را پایان داده است.^۱

سه چشم پزشک دیگر با علی بن عیسی معاصر بودند و کتاب‌های قابل توجهی تألیف نمودند. یکی از آنها جبرئیل بن عبیدالله، از خاندان بزرگ بختیشوع و چشم پزشک عضدالدوله بود و کتابی تحت عنوان «طب العین» به رشته تحریر در آورد. دومی، عمار بن علی موصلی بود که به طور غیر عادلانه‌ای تحت الشعاع معاصر خود، علی بن عیسی که معروف‌تر، ولی کمتر عمیق بود، قرار گرفت. عمار ابتدا در عراق و بعد در مصر می‌زیست.

۱. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: تاریخ پزشکی ایران، صص ۱۶۷-۱۶۸.

این شخص به سفرهای بسیاری مبادرت ورزید و از خراسان و فلسطین بازدید کرد و در تمام این سفرها به طبابت و اعمال جراحی پرداخت. در مصر بود که اثر مهم خود «کتاب المنتخب فی علاج العین» را نوشت. عمار این کتاب را با مقدمه‌ای درباره داستان تألیف کتاب آغاز می‌کند و بعد به تشریح چشم و بیان بیماری‌های آن می‌پردازد. نویسنده در طی قسمت‌های گوناگون کتاب، شش مورد عمل آب مروارید را شرح می‌دهد.

نفر سوم، یک ایرانی به نام ابوالحسن احمد بن محمد الطبری است و به طوری که در کتاب خود تحت عنوان «کتاب المعالجه البقراطیه» نوشته، رساله مفصل مخصوصی درباره بیماری‌های چشم نگاشته است، ولی این رساله امروز ناشناس است و اثری از آن نیست.^۱

چنان که ذکر شد، شاید بتوان گفت که منشأ چشم پزشکی به طور کلی به صورت ساده و ابتدایی، یونان بوده که اطباء اسلامی از جمله حنین بن اسحق، علی بن عیسی، رازی، ابن سینا و حتی ابوروح جرجانی هم از آثار طبایی چون بقراط (هیپوکرات)، جالینوس، پاولوس و دیگران اقتباس کرده‌اند. اما صرف نظر از برخی نقل قول‌ها و تقلید و اقتباس‌ها، نوآوری و ابداعاتی هم در سیر تکامل چشم پزشکی در میان اطباء اسلامی بوده است که نمونه بارز آن در بخش جراحی چشم در مقاله هفتم از کتاب «نورالعیون» ابوروح جرجانی است؛ یا مباحثی که «ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی» در کتاب «التصریف لمن عجز عن التألیف» در بخش جراحی و ابزارهای آن، درباره شیوه‌های جراحی برخی امراض چشمی است.^۲

اما دکتر زیگرید هونکه، در کتاب ارزشمند خود، «فرهنگ اسلام در اروپا»، می‌نویسد: «قابل ملاحظه‌ترین مورد پیشرفت پزشکان اسلامی نسبت به یونانیان، چشم پزشکی بود. به این بخش طب توجه به خصوصی داشتند و آن خوشبختانه با

۱. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: همان، صص ۱۶۸.

۲. ر. ک: التصریف، صص ۱۶-۲۲ و ۵۶ و ۵۸-۷۴ و ۷۵-۷۷.

تأیید کشفیات فیزیکدانان پیش قدم اسلامی درباره نور و عدسی، به آنجا رسید که تقریباً اختراع عربی شناخته می‌شود. در اصل، اولین کتاب درباره چشم پزشکی را حنین بن اسحق نوشت. این کتاب به همراهی اثر مهم علی بن عیسی و عمار الموصلی، مأخذ اصلی پایه چشم پزشکی اروپا شدند و تا آخر قرن هیجدهم همچنان استحکام خود را حفظ کردند.^۱

مطلب دیگری که ذکر آن در اینجا خالی از فایده نیست، این است که در برخی کتب و رسالات طب عمومی هم درباره تشریح یا برخی امراض چشم سخن رفته است، از جمله «حکیم میسری» در دانشنامه منظوم خویش که کهن‌ترین اثر طب منظوم فارسی است، به مداوای بیماری‌های چشم پرداخته و بخشی تحت عنوان «کحل» دارد که صرفاً در زمینه چشم پزشکی است و طریقه مداوای بیماری‌های گوناگون چشم.^۲

«منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن فقیه الیاس» در کتاب تشریح خود، با عنوان «تشریح الأبدان» چشم را تشریح کرده و در توصیف چشم گفته: «چشم از اعضای شریفه است و مرکب از سه رطوبت و هفت طبقه است و در او اعصاب و آورده و شرابین متفرق گشته و نسبت او با بدن، نسبت طلیعه است، بنابراین در اعلاى بدن مخلوق گشته...»^۳ سپس آن دو بیت معروف «هفت پرده چشم» را آورده، که چنین است: کرد آفریدگار تعالی به صنع خویش * چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم صلب و مشیمه، شبکه، زجاجی پس جلید * پس عنكبوت و بیض و عنب، قرن و ملتحم

این دو بیت در کتب و رسالات پزشکی دیگری همچون «زیده قوانین العلاج فی جمیع الامراض» از هبت الله سبزواری نیز در قسمت تشریح چشم آمده است، همچنین در «بديعات اختیاری» که شرح لغات طبّی کتاب «اختیارات بدیعی»

۱. فرهنگ اسلام در اروپا، ص ۲۸۰-۲۸۱.

۲. رک: دانشنامه در علم پزشکی، صص ۷۰ به بعد.

۳. رک: تشریح الأبدان، مقالات ششم (خاتمه فی ذکر اعضاء مرکبه).

است، با کمی تفاوت دیده می‌شود.^۱

«هفت پرده چشم» در ادبیات فارسی نیز وارد شده و شواهد شعری زیادی می‌توان بر آن یافت، ب عنوان نمونه خواجه حافظ شیرازی گوید:

اشک حرم نشین نهرانخانه مرا / زای سوی هفت پرده به بازار می‌کشی

اما راجع به تکنیک‌هایی که چشم پزشکان در قدیم برای جراحی چشم به کار می‌بردند، چهار کتاب مهم می‌توان نام برد: اولی کتاب حنین بن اسحق است که مطالب آن در کتاب علی بن عیسی نیز آمده است؛ دومی کتاب ابوروح جرجانی است که ذیلاً به تفصیل آن خواهیم پرداخت؛ سومی باب چشم پزشکی «ذخیره خوارزمشاهی» سید اسماعیل جرجانی است؛ و کتاب چهارم که از همه مؤخرتر است، «جمع الطب» است که توسط حکیم مهدی و حکیم جعفر نوشته شده است. در این کتاب علاوه بر این که پاتولوژی آب مروارید را به گونه‌ای عالی شرح شده است، حاوی بخش‌هایی درباره تکنیک‌های جراحی چشم نیز می‌باشد. این کتاب به مهاراجه رانویر سینگ که بین سال‌های ۱۲۴۵ تا ۱۳۰۳ هجری زندگی می‌کرد، تقدیم شده است.^۲

اما نخستین اثر موجود در زمینه چشم پزشکی که به زبان فارسی نوشته شده است، توسط یک پزشک ایرانی به نام ابوروح محمد (محمدربیع) بن منصور بن ابی عبدالله جرجانی یمانی، مشهور به «زرّین دست» است. نام کتاب «نورالعیون» است و در سال ۴۸۰ هجری قمری به پایان رسیده و به پیشگاه سلطان ملک شاه سلجوقی که بین سال‌های ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری سلطنت می‌کرد، اهدا شده است. طرز تنظیم مطالب این کتاب مثل «تذکره الکخّالین» علی بن بن عیسی است، ولی

۱. صاحب «زیده قوانین العلاج» این دو بیت را از شخصی به نام «حکیم عزیز الله دره‌ای» دانسته است. صاحب «تشریح الأبدان» هم نامی از ناظم ابیات نیاورده است؛ گویا این ابیات از خواجه طوس (خواجه نصیر) است. هر دو رساله مذکور توسط نگارنده تصحیح و تعلیق گردیده و «زیده قوانین العلاج» در گنجینه بهارستان (پزشکی - ۱) به سال ۱۳۸۶ در مرکز پژوهشی کتابخانه مجلس شورای اسلامی و «تشریح الأبدان» توسط مجمع ذخائر اسلامی (قم) به سال ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است.

۲. رک: طب در دوره صفویه، صص ۷۷-۷۸.

وجه امتیاز آن یک فصل (مقاله هفتم) است که از روش‌های مختلف جراحی چشم گفتگو می‌کند. کتاب مزبور به ده مقاله تقسیم گردیده و نویسنده طی این ابواب (مقالات)، ابتدا ساختمان و تشریح چشم را شرح داده و سپس به توضیح بیماری‌های چشم پرداخته است و یک مقاله درباره بیماری‌هایی است که قابل رؤیت هستند و یک مقاله هم درباره بیماری‌هایی است که قابل رؤیت نمی‌باشند، آن‌گاه دو فصل را به جنبه‌های دیگری بیماری‌های چشم اختصاص داده و این بار بیماری‌ها را به دو دسته قابل علاج و غیر قابل علاج تقسیم نموده است.

با مقالات ششم توضیحات مربوط به درمان شروع می‌گردد و فصل بعد از آن (مقاله هفتم) که خود از سی سؤال و جواب تشکیل گردیده است، منحصرأ به جراحی چشم اختصاص داده شده است. مقاله هشتم درباره انواع کوری‌ها و حیل‌گری‌های کحلان دروغینی که با معالجات نادرستی باعث کوری یا ازدیاد درد در چشم بیمار می‌شوند، می‌باشد؛ و بالاخره در دو فصل آخر از انواع داروهای در چشم پزشکی به کار برده می‌شوند، اسم برده شده است. فصل دهم در داروهای مرگب چشم و در بیست و یک باب نگاشته شده است.

با وجود آن که نویسنده متذکر شده است که در تألیف کتاب خود از «العشر مقالات فی العین» حنین استفاده کرده است، قسمت اعظم مطالب آن بدیع و بی‌سابقه می‌باشد و مطالب بسیاری در آن ذکر شده است که در کتاب حنین اصلاً وجود ندارد، از جمله مقاله هفتم کتاب که در نوع خود بی‌نظیر و تازه و بدیع می‌باشد. در این مقاله، که همچون مقاله دیگر کتاب به صورت سؤال و جواب طرح‌ریزی شده، جراحی شیوه‌های جراحی (دستکاری) انواع بیماری‌ها را مطرح می‌کند که شامل سی سؤال و سی جواب است.^۱

۱. جهت اطلاع بیشتر در این باره، ر. ک: کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۹۸۳؛ ذیل کشف الظنون، ج ۲، ص ۶۵۸؛ فهرست نسخه‌های خطی منزوی، ج ۱، صص ۶۰۷-۶۰۸.

تحولات چشم پزشکی در مصر و شام

پس از تأسیس امپراطوری بزرگ اسلامی، هریک از مناطق اسلامی از نظر دانش پزشکی، وضعیت خاص داشت. برخی بیماری‌ها در بعضی مناطق گسترده‌تر و بیشتر و در جاهایی کمتر بود. مثل عفونت‌ها و بیماری‌های چشمی در مصر و شام افزون‌تر بود. تحقیقات سیدحسین نصر بیماری‌های چشم را در مصر بیشتر نشان می‌دهد.

سنت پزشکی، که اساس آن تألیفات ابن سینا و رازی و استادان دیگر متقدم بود، در مصر، شام، مغرب، اندلس، ایران و دیگر سرزمینهای شرقی اسلام، شکوفایی آن را نشان می‌دهد. در مصر، که پیوسته بیماری‌های چشم فراوان بود، چشم‌پزشکی گسترش خاص یافت، و تأثیر آن به مغرب زمین نیز رسید. کحالان مصری پیش از اسلام شهرت فراوان داشتند. در دوره اسلام نیز این شاخه از طب در مصر مورد توجه تمام بود. نخستین رساله مهم درباره چشم کتاب تذکره الکحالین تألیف علی بن عیسی (به لاتینی، Jesu Haly) بغدادی است که در قرن چهارم قمری / دهم میلادی تألیف شد. کمی پس از آن ابوالقاسم عمار بن علی الموصلی (به لاتینی، Canamusali)، پزشک الحاکم، خلیفه فاطمی مصر، کتاب المنتخب فی علاج العین را تألیف کرد. این کتاب‌ها در زمینه خود، تا زمانی که کتاب دیوپتربیک کپلر در مغرب زمین انتشار یافت، اعتبار خود را در اروپا محفوظ داشتند، و حتی تا قرن هجدهم که تحقیق در این شاخه از طب در فرانسه تجدید حیات کرد، مورد مراجعه بودند. دربار الحاکم پشتیبان فعالیت‌های کسانی مانند ابن هیثم بود. او بزرگترین نورشناس مسلمان بود. تحقیقاتی در ساختمان و بیماری‌های چشم، بویژه درباره عمل رؤیت داشت.

همچنین علی بن رضوان (قرن پنجم قمری / یازدهم میلادی) شارح آثار جالینوس، دارای مناظراتی با ابن بطلان، مؤلف تقویم الصحة، داشته است. بیمارستان‌ها و کتابخانه‌های قاهره پیوسته پزشکان را از نزدیک و دور به خود جلب می‌کرده است. دو قرن پس از علی بن رضوان، ابن نفیس که در دمشق به دنیا آمده

بود به مصر آمد و در قاهره به سال ۶۸۷ق / ۱۲۸۸م از دنیا رفت. ابن نفیس، که اهمیت وی، یک قرن پیش شناخته شد، کاشف گردش کوچک یا گردش ریوی خون در بدن بوده است که تا این اواخر کاشف آن را میکائل سروتوس از قرن شانزدهم می دانستند. ابن نفیس در آثار کالبدشناختی جالینوس و ابن سینا به روش نقادانه تحقیق کرده و نتیجه تحقیقات خود را در کتاب القانون یا الموجز فی الطب آورده است. این کتاب بسیار رونق یافت و به فارسی ترجمه شد. در میان پزشکان مصری متأخرتر قرن هشتم قمری / چهاردهم میلادی، باید از الاکفانی و صدقة بن ابراهیم الشاذلی، مؤلف آخرین تألیف مهم مصری در کحالی، نام ببریم. و نیز داوود انطاکی، که به سال ۱۰۰۸ق / ۱۵۹۹م در قاهره از دنیا رفت قابل ذکر است. کتاب معتبر وی، تذکرة اولی الالباب و الجامع للعجب العجاب، که فاقد جنبه‌های نوین نیست، گویای وضع علم و پزشکی اسلامی در قرن شانزدهم میلادی است، یعنی درست در همان زمانی که علم اروپایی آغازگر روشی نوین بود، دانشمندان مسلمان سنت و رویه پیشین را ادامه می دادند؛ البته با اندکی نوآوری و تجدید نظر.^۱

۱. علم و تمدن در اسلام، سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.

کارنامه چشم‌پزشکان عرب

مسلمانان در دوره نهضت ترجمه، آثار چشم‌شناسی یونانی را به عربی برگرداندند و با مطالعات و آزمایش‌های بسیار، رشته چشم‌پزشکی را توسعه و عمق دادند. اطلاعات منابعی که در قرون نخستین اسلامی مورد توجه بود؛ هر چند متن این منابع اغلب به دست پزشکان و محققان مسلمانان نرسید. به عبارت دیگر منابع علمی چشم‌پزشکی از دوره باستان تا سده دوم قمری انگشت‌شمار است:

العین، از بقراط؛ فی تشریح العین، منسوب به روفس افسیسی؛ علل العین و علاجاتها، از اسکندر ترالسی؛ فی دلائل علل العین، فی تشریح العین، و جوامع جالینوس فی الامراض الحادثة فی العین، هر سه از جالینوس، که فقط از رساله آخر نسخه بر جای مانده است.

همه میراث تمدن‌های رم و یونان در زمینه چشم‌پزشکی همین شش اثر است. مهم‌تر اینکه از اینها، فقط یک رساله از جالینوس به دست ما رسیده است. اما در دوره اسلامی آثار فراوانی تألیف شد. این آثار را گاه به چند دسته منابع ویژه چشم و چشم‌پزشکی؛ کتب عمومی متضمن چشم‌پزشکی؛ درس‌نامه‌ها و آثار مرجع تقسیم شده است.

در دوره اسلامی، افزون بر بخش چشم‌پزشکی کتاب‌های عمومی پزشکی و درس‌نامه‌ها، نوشته‌های فراوانی درباره اندام بینایی نوشته شده است. این کتاب‌ها، با اختلاف‌هایی، معمولاً ساختار کلی مشابهی دارند: ساختمان چشم و مغز، قوه بینایی، بیماری‌ها (شامل بیماری‌های قسمت‌های بیرونی، چون پلک و مژه و گوشه‌های چشم؛ بیماری‌های داخلی چشم، چون بیماری‌های ملتحمه، قرنیه، عنبیه، زجاجیه، بیماری‌های عصب بینایی، اختلالات ناشی از ماهیچه‌های چشم، لوچی، شب‌کوری، روزکوری، آب مروارید و غیره)، درمان و بهداشت و انواع داروهای مفرد و مرکب. از کتاب‌های در دسترس، المهدب فی الکحل المجرب از ابن نفیس تنها نمونه‌ای است که به چشم حیوانات (تعداد چشم‌ها، شکل و اندازه، رنگ، محل قرار گرفتن، تغییرات قوه بینایی در زمان‌ها و مکان‌های خاص و غیره)

نیز می‌پردازد.

کارنامه چشم‌پژوهان عرب در دو فصل بررسی خواهد شد: فصل اول به معرفی آثار ویژه چشم می‌پردازد؛ فصل دوم، آثار عمومی ولی متضمن چشم پزشکی یا بررسی‌های چشمی می‌پردازد. اما منابع ویژه چشم عبارت‌اند از:

جابر بن حیان (نیمه دوم قرن دوم) در کتاب اخراج چون از اختلافات پزشکان درباره ساختار چشم یاد می‌کند، به العین خود ارجاع می‌دهد که گویا نسخه‌ای از آن باقی نمانده است. از ماسرجویة طیب (اواخر قرن دوم) کتاب فی العین گزارش شده است. نسخه یگانه‌ای از مقاله فی العین، نوشته جبرئیل بن بختیشوع به جا مانده است. چهار رساله نیز از یوحنا بن ماسویه (درگذشت ۲۴۳) موجود است، به نام‌های دَغَل العین؛ معرفة محنة الکحالیین، که مایرهوف^۱ در انتساب آن به ابن ماسویه تردید دارد؛ ترکیب العین و عللها و أدویتها؛ و رسالة فی العین. دغل العین مستقل از دیگر آثار مشابه است و گرچه به طور وسیعی مبتنی بر آرای جالینوس است، ولی واژه‌های فارسی فراوانی در آن وجود دارد که تأثیر جندی‌شاپور را نشان می‌دهد. کتاب العشر مقالات فی العین منسوب به حنین بن اسحاق (متوفی ۲۶۴)، شاخص‌ترین کحالی‌نگار از ابتدای اسلام تا سده سوم، با تعلیقات ماکس مایرهوف و همواره با ترجمه انگلیسی، در ۱۳۰۷ ش/ ۱۹۲۸ در قاهره چاپ شده است. تعبیر مایرهوف پذیرفتنی است که این، قدیم‌ترین کتاب روشمند در چشم پزشکی است. ابن اخوه (۶۴۸ - ۷۲۹) آن را کتاب مبنا برای سنجیدن چشم پزشکان معرفی کرده است. ابن ابی‌اصیبه از مقاله یازدهم این کتاب یاد کرده که در آن درباره درمان بیماری‌های چشم با جراحی سخن رفته است. مایرهوف کتاب علاج امراض العین بالحدید از حنین را همین مقاله یازدهم می‌داند. نام کامل‌تر این کتاب، ترکیب العین و عللها و علاجها علی رأی بقراط و جالینوس و هی عشر مقالات، است. حنین کتاب پرسش - پاسخ گونه‌ای نیز با نام کتاب فی العین مثنان و سبع مسائل یا کتاب المسائل فی العین برای دو فرزندش، داود و اسحاق، نگاشته که دست‌کم هشت نسخه خطی از آن موجود است و متن عربی و ترجمه فرانسه آن

در ۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م در قاهره چاپ شده است. خلیفة بن ابی المحاسن حلبی آن را ثلاث مقالات نامیده است. مایرهوف آن را خلاصه شش رساله از کتاب العشر مقالات، و کار یکی از شاگردان حنین دانسته است. دو رساله با نام‌های اجناس ادویة العین و البصر فی المجموع فی العین، که صرفاً نقل قول‌هایی از آنها شده است، و رساله‌ای تک نسخه‌ای به نام مقالة فی تقاسیم علل العین را نیز از حنین می‌شناسیم. حنین رساله‌ای نیز به نام *من کلام جمعه حنین بن اسحاق لأسطاطاليس فی أنّ الضوء لیس بجسم للقاسم بن هلال الصابی نوشته که پروفرا* و مایرهوف آن را به آلمانی ترجمه و در ۱۳۲۹ / ۱۹۱۱ چاپ کرده‌اند. عیسی بن یحیی بن ابراهیم، از شاگردان حنین بن اسحاق مقالة فی العین را نگاشته که دو نسخه از آن گزارش شده است. ثابت بن قره (متوفی ۲۸۸) البصر و البصيرة فی علم العین و عللها و مداواتها را تألیف کرده، که در ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱ در ریاض به چاپ رسیده است. سرگین بخش دوم نام این کتاب را ضبط کرده است. حبیب بن حسن دمشقی، خواهرزاده و شاگرد حنین و مترجم همکار او، تعریف امراض العین را نوشته بوده که نسخه‌ای از آن باقی نمانده است.

ابن ابی اصیبعه از النهایة و الکفایة فی ترکیب العینین و خلقتهمما و علاجهمما و ادویتهمما، از ابوعلی کحال طولونی (زنده در ۳۰۲)، نام برده که سرگین به آن اشاره نکرده است. از این کتاب فقط نقل قول‌هایی در رساله‌های دیگر آمده است.

فی ترکیب العین و اظهار حکمة الله فیها، و فی ترکیب العین و عللها، هر دواز قسطنطین لوقا (متوفی در ابتدای قرن چهارم) است، که از هر یک نسخه‌ای موجود است. در آثار محمد بن زکریای رازی (متوفی ۳۱۳)، دست کم از هشت رساله چشم پزشکی اطلاع داریم که شاید برخی از آنها قسمتی از دیگر تألیفاتش باشد. این رساله‌ها عبارت‌اند از: رساله فی شرف العین، و فی معرفة تطریف الاجفان، که نسخه‌ای از آنها در دست نیست؛ رساله فی الادویة العین و علاجها، فی هیئة العین، فی کیفیتة الابصار، فی فضل العین علی سائر الحواس، و رساله فی علاج العین بالحدید، که نسخه‌هایی از آنها موجود است. خلیفة بن ابی المحاسن حلبی

از المشجر، نوشته رازی، درباره چشم یاد نموده است.

اسحاق بن سلیمان اسرائیلی (متوفی ۳۲۰) مقاله فی الکحل را تألیف کرده است. احمد بن محمد طبری (متوفی بعد از ۳۶۶)، افزون بر بخش چشم پزشکی المعالجات البقراتیة، مقاله فی طب العین را نوشته که از این اثر نسخه یگانه‌ای گزارش شده است. فی امراض العین و مداواتها از اعین بن اعین (متوفی ۳۸۵) است که نسخه‌ای از آن مانده است. از رساله فی عصب العین، اثر جبرئیل بن عبیدالله بن بختیشوع، نسخه‌ای موجود است. همچنین مایرهوف از طب العین او نام برده است که شاید هر دو اثر یکی باشند. محمد بن احمد تمیمی در اواخر سده چهارم مقاله فی ماهیة الزمّد و انواعه و اسبابه و علاجه، ابن مندویه (متوفی ۴۲۰) رساله فی علاج انتشار العین، رساله فی ترکیب طبقات العین و فی علاج ضعف البصر را نوشته‌اند که از دو رساله اخیر نسخه‌ای باقی مانده است.

عمار موصلی، کخال نامدار سده چهارم، المنتخب من علم العین و علاجها را نوشته که یکی از سه کتاب برجسته چشم پزشکی تمدن اسلامی است و به خصوص از لحاظ بررسی آب مروارید و نحوه عمل کردن آن، حائز اهمیت است. این کتاب در ۱۴۱۱/۱۹۹۱، به همراه البصر و البصیرة اثر ثابت بن قره، در یک مجلد در ریاض به چاپ رسید. موسی بن هارون بن سعدان متطبّب (نیمه اول سده پنجم) پرسش - پاسخ‌گونه‌ای به نام فی علم العین را برای پسرش نگاشته که نسخه‌ای از آن موجود است. علی بن عیسی کحال (نیمه اول قرن پنجم) تذکرة الکحالین را نوشته و فردی ناشناخته به نام عباس بن فضل متطبّب، کتاب ساده‌ای در چشم پزشکی تألیف کرده است. مایرهوف از کتاب ترکیب العین و اشکالها و مداواة علماها از علی بن ابراهیم بن بختیشوع کفرطابی (سده پنجم) نام برده، که به دو نسخه کامل آن دسترسی داشته و بخش‌هایی از آن را به آلمانی ترجمه و در ۱۳۰۶ ش/۱۹۲۷ چاپ کرده است. نسخه‌ای از رساله فی کیفیة تدبیر الادویة المستعملة فی العین الشاذنج و التوتیا و المرقشیتا و حجر الکحل، از مؤلفی ناشناخته، موجود است. کتاب المرشد فی طب العین از محمد بن قسوم بن اسلم غاقفی (سده ششم)، پزشک اندلسی، در ۱۳۶۶ ش/۱۹۸۷ در بیروت چاپ شد. نتیجه فکر فی علاج امراض البصر، از احمد بن عثمان بن هبة الله قیسی (متوفی

۶۵۷)، نیز در ۱۴۱۹/۱۹۹۸ در لندن به چاپ رسید. المهدَّب فی الکحل المجزَّب، اثر ابن نفیس (متوفی ۶۸۷)، نخست در ۱۳۵۹ ش/۱۹۸۰ و بار دوم در ۱۳۷۳ ش/۱۹۹۴ در رباط، و نهایتاً الافکار و نزهة الابصار (تألیف ۶۲۴)، از عبدالله بن قاسم حریری اشبیلی بغدادی، در ۱۳۵۸ ش/۱۹۷۹ در بغداد به چاپ رسید. نور العیون و جامع الفنون (تألیف ۶۹۶)، که عموماً آن را از صلاح الدین بن یوسف کحال حموی دانسته‌اند، در ده باب است و آن را کامل‌ترین رساله عربی در چشم پزشکی می‌دانند. شولر استدلال کرده که مؤلف آن شخصی به نام ابوزکریا یحیی بن ابی‌الرجاء بوده است.

الکافی فی الکحل، از خلیفة بن ابی‌المحاسن حلبی (سده هفتم)، کارنامه چکیده‌وار چشم‌پزشکان تا زمان تألیف آن است. او از دانشمندان و کتاب‌های فراوان، داروهای مفرد و مرکب ساخت دانشمندان پیش از اسلام، از جمله امباذقلس / انباذقلس، بقرات و جالینوس و اسکندر افرویدیسی و شماری دیگر، و از میان آثار دانشمندان اسلامی بیش از همه به المعالجات البقراطیة احمد بن محمد طبری پرداخته است. از طریق این اثر با کحالان ناشناخته و آثاری که به روزگار ما نرسیده‌اند نیز آشنا می‌شویم، از جمله با صاعه [صاعد] ایلیوس کحال، کُنّاش اسکندر افرویدیسی و تذکره عبدوس.

کشف الزّین فی احوال العین از ابن اکفانی (متوفی ۷۴۹) است که خود خلاصه‌ای از آن با نام تجرید کشف الرین نوشته و نورالدین علی بن محمد مناوی (متوفی ۹۰۰) بر تجرید شرحی با نام وقایة العین نگاشته است. العمدة الکحلیة فی الامراض البصریة یا العمدة النوریة فی الامراض البصریة، در پنج «جمله»، اثر صدقه بن ابراهیم حنفی شاذلی، معروف به مصری الکحال، است که تألیف آن در ۷۶۶ به پایان رسیده و نسخه‌هایی از آن موجود است. اما کتاب‌های عمومی پزشکی که متضمن مطالب و تحلیل‌هایی درباره چشم است: رساله هارونیه یا رساله الکافیة الیهارونیة (تألیف پیش از ۱۹۳)؛ در بهداشت تن از مسیح بن حکم دمشقی، باب‌های اول تا پنجم فردوس الحکمة فی الطب (تألیف ۲۳۵) از علی بن ربّان طبری و قراپادین از شاپورین سهل (متوفی ۲۵۵) به بیماری‌های چشم نیز پرداخته‌اند. اسحاق بن علی رهاوی (نیمه دوم قرن سوم) در کتاب ادب الطیب، صفحاتی را به

حس بینایی و بهداشت آن، شیوه‌های آزمودن پزشکان و مدعیان کحالی اختصاص داده است. بخش‌هایی از آثار رازی نیز درباره چشم پزشکی است، از جمله در: الحاوی فی الطب که به نظر هیرشبرگ اغلب مفاهیم راجع به چشم‌پزشکی، داروها، و جراحی‌هایی که مسلمانان از آنها اطلاع داشتند در آن آمده است. مطالبی در بخش‌های مختلف المنصوری فی الطب، مطالبی در کتاب المرشد، بخش‌هایی از کتاب طبیب من لاطیب له و تدبیر الصبیان در چشم‌پزشکی کودکان. در المعالجات البقراتیة از احمد بن محمد طبری نیز بخش‌های مربوط به چشم وجود دارد، که مؤلف این مقاله در هم‌سنجی با الکافی فی الکحل دریافته که پیکره تألیف خلیفة بن ابی‌المحاسن حلبی بر آن استوار است. با توجه به اشاره‌های احمد بن محمد طبری به کحالان بصره احتمالاً بصره در آن روزگار از مراکز فعال چشم پزشکی بوده است. او شرح مبسوط بیماری‌های چشمی را به تألیف مستقل خود، العین فی المعالجة، ارجاع داده که ظاهراً از آن نسخه‌ای باقی نمانده است. ابن جَزَّار (متوفی ۳۶۹) در مغرب اسلامی در زاد المسافر و طب الفقراء به چشم‌پزشکی، احمد بن محمد بلدی (متوفی در ربع آخر قرن چهارم) در کتاب تدبیر الحَبالی به چشم پزشکی کودکان، علی بن عباس مجوسی (متوفی ۳۸۴) در کامل الصناعة الطبیبة، و عیسی بن یحیی مسیحی (متوفی در اوایل سده پنجم) در کتاب المائة فی الطب، به چشم پزشکی پرداخته‌اند. زهراوی (متوفی در اوایل سده پنجم) نیز در بخش سی‌ام التصریف لمن عجز عن التالیف، از درمان آب مروارید و اشک ریزش مزمن و جراحی برای نوزده بیماری چشمی یاد کرده است.

ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸) افزون بر یادکردهایی گذرا در ارجوزه منسوب به او و دفع المضار الکلیة عن الابدان الانسانیة، در القانون فی الطب به کالبدشناسی، مزاج و بهداشت چشم، و شناسایی و درمان ۴۹ بیماری چشمی پرداخته و از ۶۳ نسخه داروهای ترکیبی برای چشم یاد کرده و داروهای توصیه شده از طبیبان هندی، اریباسیوس، اُلیوس (آنتیوس) آمدی و دیگران را آورده است. برخی نوشته‌های او به کتاب‌های دیگر نیز راه یافته است (جرجانی). مطالب چشم پزشکی القانون به صورت کتابی مجزا با نام امراض العین و علاجاتها در ۱۴۱۵/۱۹۹۵ در بیروت به چاپ رسیده است.

بدرالدین قلانسی (اواخر سده ششم) نیز در کتاب اقرباذین به ذکر داروها و حفظ بهداشت چشم پرداخته است. کوهین عطار هارونی (متوفی ۶۵۸) در منهج الدُّکَّان به چشم پزشکی اطفال پرداخته است. ابوبکر بن بدرالدین بیطار مشهور به ابن مُنْدِر (متوفی ۷۴۱) در کاشف هَمَّ الویل فی معرفة امراض الخیل، نشانه‌شناسی و سبب‌شناسی و بیماری‌های چشمی را در اسب بررسی کرده است.^۱

فصل دوم

شخصیت شناسی

شخصیت‌های بسیار به عنوان کحالی و چشم‌پزشک در فرهنگ اسلامی رشد یافته و گاه شهرت آنان به کشورهای مختلف رسید. اینان در پیشبرد این دانش بسیار کوشیدند، تحقیقات دامنه داری انجام دادند، کتاب‌های بسیار تألیف و عرضه کردند. اما درباره کحالین، گویا طبقات نگاری نشده و کتابی که آنان را در چند گروه معرفی کند، سراغ نداریم.

طبقات عنوانی عام برای تألیفاتی است که مشتمل بر سرگذشت‌نامه‌های یک گروه است. در این شیوه، افراد متعلق به یک گروه یا دوره یا نسل که اصطلاحاً طبقه نامیده می‌شود، در یک مجموعه جای می‌گیرند و شرح حال آنان به ترتیب زمانی در پی هم می‌آید. از نخستین کتاب‌هایی که با عنوان طبقات تدوین شد، مثل الطبقات الکبری تألیف محمد ابن سعد (درگذشت ۲۳۰ق) در آنها به شرح حال صحابه، تابعین و تابعین تابعین پرداخته شده است. نظم طبقات در اصل در خدمت علم حدیث بود و بر این اساس، تراجم محدثانی که از جهت سن و مشایخ روایی نزدیک به هم بودند، در یک گروه قرار می‌گرفت. پس از آن، طبقات نگاری قُرّاء، مفسران، فقها، متکلمان، فلاسفه، صاحبان ملل و نحل، عرفا و صوفیه، ادباء شعرا، نحویان، لغویان، وزراء و اطبا متداول شد.

طبقات فقه‌های مذاهب مختلف در چندین جلد عرضه شده است، نیز طبقات حکما و فلاسفه داریم، ولی طبقات چشم‌پزشکان و کحالین ندیده‌ایم. کتاب طبقات الاطباء از ابن جلجل یا طبقات الاطباء از ابن ابی اصیبعه به همه پزشکان می‌پردازد و شامل کحالین هم هست.

اما اکنون اطلاعات درباره چشم‌پزشکان از قرون نخست اسلامی تا کنون را بر اساس تاریخ فوت می‌آوریم. در مورد پزشکان متأخر که زنده‌اند تاریخ تولد آنها ملاک است. اولین چشم‌پزشکی که اطلاعات او را آورده‌ایم، ابن بطریق درگذشت ۲۰۰ق

است. علی القاعده اول سده دوم چشم به جهان گشوده است و آخرین چشم پزشک، فرزاد طیباتی متولد ۱۳۴۱ است.

اطلاعات اخذ شده از منابع با ویرایش و حذف و اضافات مختصر اینجا آمده است. یعنی مطالبی که مرتبط به زندگی نامه عمومی یا چشم پزشکی نبوده به اجمال آمده است.

ابن بطریق (درگذشت ۲۰۰ق)، چشم پزشک و مترجم کتب اروپایی به عربی. یوحنا بن بطریق (درگذشت ۲۰۰ق/ ۸۱۵م)، امین و مورد اعتماد مأمون عباسی بود. او علاوه بر چشم پزشکی از مترجمان منابع اروپایی در دوره ترجمه بوده است. نیز در فلسفه هم تبحر داشته است. کتاب‌هایی از ارسطو و بقراط را به عربی برگرداند. از آثارش کتابی به نام *السیاسة* باقی مانده و در کتابخانه الرباط در کشور مغرب نگهداری می‌شود. او با ترجمه آثار بقراط، طب و چشم پزشکی را وارد فرهنگ اسلامی نمود و تجربیات مسلمانان را گسترش داد.^۱

یوحنا بن ماسویه (درگذشت ۲۴۳ق)، چشم پزشک و داروشناس.

ابوزکریا یوحنا بن ماسویه (درگذشت ۲۴۳ق/ ۸۵۷م) سریانی اصل بود. پدرش به عنوان داروشناس در جندی‌شاپور بود و بعداً به عنوان چشم پزشک در بغداد فعالیت داشت. نیز به عنوان پزشک چشم در مقرر خلافت هارون الرشید خدمت می‌کرد.

یوحنا در بغداد متولد شد و از ابتدا نزد پدرش به فراگیری علوم مشغول شد، تا به مدارج عالی علمی نایل آمد. به طوری که هارون الرشید به دلیل نبوغ خاصی که در او دید او را به عنوان رئیس گروه مترجمان برگزید. تمامی کتاب‌هایی که از بلاد روم و ایران به مقرر خلافت می‌رسید، نزد یوحنا برای ترجمه فرستاده می‌شد. پس از هارون در دربار مأمون و متوکل هم به عنوان مترجم و طبیب خدمت کرد. به همین دلیل به شهرت و ثروت فراوان دست یافت. چهل اثر از او یاد کرده‌اند؛ مثل *النوادر الطیبة*؛ *معرفة العین و طبقاتها*؛ *دغل العین*. این کتاب را به فرانسوی ترجمه کرد. او در سامرا درگذشت و در اروپا به نام *mesue* (میسیو) شهرت دارد.^۲

۱. الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۲۱۰.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۱۰-۲۱۱.

برای مطالعه بیشتر به این منابع مراجعه شود:

اخبار الحکماء، قفطی، به کوشش یولیوس لیپرت، لایپزیک، ۱۹۰۲م؛
 الفهرست، ابن ندیم، ترجمه و به کوشش رضا تجرد، تهران، ۱۳۵۰؛ عیون الانباء فی
 طبقات الاطباء، ابن ابی اصیبعه، به کوشش نزار رضا، بیروت، ۱۹۶۵م؛ الاعلام،
 زرکلی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶م.

ابن ربن طبری (درگذشت ۲۴۷ یا ۲۶۰ق)، چشم‌پزشک، نویسنده،

داروشناس ایرانی سده ۳ق.

ابوالحسن علی بن سهل، معروف به ابن ربن طبری، آشنا به علوم دینی، پزشک
 داروشناس مشهور ایرانی سده ۳ق/۹م. مهم‌ترین آگاهی‌هایی که درباره زندگی او
 در دست است، اطلاعاتی است که خود در دو کتاب فردوس الحکمة و الدین و
 الدولة آورده است. مآخذ دیگری که به شرح احوال وی پرداخته‌اند، تاریخ تولد و
 درگذشت، زادگاه، نام دقیق او و پدرش و حتی آیین او را به روشنی نیاورده و از آن به
 تسامح گذشته‌اند. خاندان ابن ربن در خراسان و عراق به علم و فضل شهرت
 داشتند. تولد ابن ربن گویا در اواخر روزگار ابوجعفر منصور خلیفه عباسی
 (۱۳۶-۱۵۸ق/۷۵۳-۷۷۵م) و یا اوایل خلافت مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ق/
 ۷۷۵-۷۸۵م) بوده است. در تاریخ درگذشت او نیز اختلاف وجود دارد. زرکلی او را
 متوفای ۲۴۷ق/۸۶۱م و بغدادی ۲۶۰ق دانسته است. اگرچه تاریخ تولد و وفات او
 به درستی معلوم نیست، اما به سبب همزمانی او با متوکل عباسی می‌توان گفت که
 وی تا اواخر نیمه اول سده ۳ق زنده بوده است.

«ربن» و «راب» از القاب روحانیون یهود است، از این رو بعضی او را یهودی
 دانسته‌اند. به همین سبب بیشتر کسانی که شرح حال او را نوشته‌اند، به عنوان
 پزشکی که قبلاً یهودی بوده است، از او نام برده‌اند، اما وی خود در کتاب الدین و
 الدولة آورده است که ابتدا مسیحی بوده و سپس با غور و تعمق در اندیشه‌های
 اسلامی و معانی قرآنی به اسلام گرویده است. مورخان بزرگی چون طبری نیز بر
 مسیحی بودن او تصریح کرده‌اند.

ابن ربن طب را نزد پدرش آموخت، سپس با استفاده از آثار یونانیان و دانشمندان دیگر آن را تکمیل کرد و اگرچه بعضی او را استاد زکریای رازی می‌دانند، لکن این نظر را دیگران رد کرده‌اند. ابن ربن از نظر علمی چنان مقامی داشت که او را هم‌طراز رازی و مجوسی و ابن سینا نام برده و یکی از چهار دانشمند و پزشک بزرگ مسلمان دانسته‌اند. همو بود که مسری بودن سل ریوی را اعلام داشت.

آثار بسیاری به ابن ربن نسبت داده شده است که برخی از آنها به دست ما رسیده، ولی از برخی دیگر فقط نامی باقی مانده است. معروف‌ترین آثار او اینهاست: فردوس الحکمة، دائرة المعارفی است طبی و یکی از کهن‌ترین و معتبرترین آثار جامع طب اسلامی در «طب الابدان و الانفس» چشم پزشکی که دارای ۳۰ مقاله و ۳۶۰ باب است و در آن غیر از طب از علوم مختلف دیگر مانند فلسفه، هواشناسی، جانورشناسی، جنین‌شناسی، روانشناسی و ستاره‌شناسی نیز سخن رفته است. خود این کتاب را گُنَاش (مجموعه مختصر) خوانده و به «بحر المنافع» و «شمس الآداب» ملقب ساخته است. بدین ترتیب دانسته می‌شود آنان که «کناش الحضرة» و «بحر الفوائد» را کتاب‌های مستقلی دانسته‌اند راه خطا پیموده‌اند. این کتاب یک دوره کامل طب و درمان و بهداشت را دربر دارد و چون از نخستین کتاب‌های طبی اسلامی است، نظرات قدما نیز در آن منعکس است. ابن ربن در تألیف این کتاب از آثار بقراط، جالینوس، ارسطو، یوحنا برماسویه، حنین بن اسحاق و رساله‌های هندی و دیگر آثار گذشتگان سود جسته است. بخشی از آن نیز به طب هندی اختصاص دارد و تنها کتاب از پیشینیان است که در طب هندی به تفصیل بحث کرده است. فردوس الحکمة یکی از کتب مبانی و آغازین طبی در تمدن اسلامی است که شیوه آن مورد استفاده متأخران قرار گرفته است، چنانکه هر یک از آنان به مناسبتی در آثار خود از آن نام برده‌اند: رازی در الحاوی، قلانسی، در اقربادین، ابن بیطار در جامع المفردات الادویة و الاغذیة. فردوس الحکمة با مقدمه‌ای بسیار عالمانه از روی نسخ برلین، بریتانیا و گوتا توسط محمد زبیر صدیقی در ۱۹۲۸م در برلین چاپ شده و هم اکنون در دسترس است. ابن ربن خود آن را به سریانی نیز ترجمه کرده بوده است.

الدین و الدولة فی اثبات نبوة النبی محمد(ص)، در این کتاب، ابن ربین حقانیت دین اسلام و برتری آن را بر ادیان دیگر مورد بررسی قرار داده و اطلاعاتی درباره ادیان هند و فرق گوناگون اسلام و مسیحیت و غیره در ۱۰ باب آورده است. کتاب مذکور در ۱۹۲۲م توسط مینگانا^۱ به انگلیسی ترجمه شده. متن اصلی آن نیز توسط هموبه چاپ رسیده، سپس عادل نویهض برای بار دوم متن آن را در ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م در بیروت منتشر کرده است.

تحفة الملوك؛ کتاب فی الامثال و الادب علی مذاهب الفرس و الروم و العرب. انتساب این اثر را به ابن ربین با اختلافی که در ضبط نام‌ها هست باید با احتیاط تلقی کرد؛ کتاب منافع الاطعمة و الاشربة و العقاقیر؛ کتاب عرفان الحیوة یا ارفاق الحیة؛ کتاب فی ترتیب الاغذیة؛ کتاب فی الحجامة؛ حفظ الصحة، نسخه خطی این کتاب در کتابخانه بودلیان آکسفورد محفوظ است؛ کتاب الرد علی اصناف الناصری که مؤلف در کتاب الدین و الدولة از آن نام برده است.^۲

ابن بختیشوع (درگذشت ۲۰۹ق)، طبیب و مترجم در سده ۳ق.

یوحنا (یحیی) بن بختیشوع (درگذشت حدوداً ۲۹۰ق/۹۰۳م) از مترجمان مشهور و کارآمد آثار طبی یونانی و سریانی به عربی است. نیز در جندی شاپور به طبابت و تدریس طب اشتغال داشته است. نقش او در انتقال دانش چشم پزشکی از جندی شاپور در خوزستان ایران به مراکز علمی - طبی مسلمانان در بغداد بی نظیر بوده است. چند اثر در زمینه پزشکی از او باقی مانده است.^۳

خلف الطولونی (درگذشت ۳۰۲ق)، چشم طبیب مشهور مصری در سده ۴ق.

ابوعلی خلف طولونی از اطباء حاذق و مشهور مصر در سده چهارم قمری است. تاریخ تولد او دقیقاً معلوم نیست ولی در سال ۳۰۲ق/۹۱۴م زنده بوده است.

1. Mingana

۲. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۴۵-۵۴۶.

۳. الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.

تخصص او در امراض چشم بود ولی دیگر بیماری‌ها هم اطلاعات داشت. کتابی مهم در چشم پزشکی با عنوان النهایة و الکفایة فی ترکیب العینین منسوب به او است و در سال ۳۰۲ تألیف آن را به پایان رساند. ظاهراً نسخه‌ای از این اثر پیدا نشده است؛ اما نقل قول‌هایی کوتاه آن که در کتب کهن بودن، به کتب متأخر راه یافته است. مهم‌ترین گزارش را ابن ابی‌اصیبعه در عیون الانباء آورده است.^۱

زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳ق)، پزشک، شیمی‌دان و فیلسوف ایرانی در سده

۳ و ۴ق.

تمدن اسلام در سرزمین عربستان از سده دوم شروع به توسعه کرد. کتابخانه‌های فراوان احداث و تأسیس شد، مدارس و مریض‌خانه‌ها به وجود آمد و تعلیمات برای همه طبقات اجتماعی توسعه یافت و پزشکان برجسته تربیت شدند و اکثر ایشان ایرانی بودند که در دانش آن عهد بر دیگران فضیلت داشتند. لیکن کتاب‌ها و آثار خود را نه به زبان مادری خویش بلکه به عربی می‌نوشتند. در واقع پزشکان نامی و برجسته در آن عصر فراوان بود لیکن دو تن از ایشان شایسته توجه خاصی می‌باشند، نه فقط از این لحاظ که لایق‌تر و برجسته‌تر از دیگران بودند بلکه به خصوص از این نظر که تعالیم ایشان در دانش پزشکی مغرب زمین تأثیر فوق‌العاده به جای گذاشته است. یکی از این دو نفر در مغرب زمین به نام رازس^۲ معروف است و آن عبارت از صورت لاتینی شده نام واقعی او در مشرق زمین است که ابوبکر محمد بن زکریا الرازی می‌باشد و از این جهت او را رازی می‌نامند. رازی در جوانی به تحصیل پزشکی پرداخت بلکه هم خود را به فلسفه و موسیقی معطوف کرد و گویا در نواختن چنگ استاد ماهر بود. یکی از دوستان بسیار نزدیک او دواساز سالخورده‌ای بود که در مریض‌خانه کار می‌کرد و مباحثه با وی رازی را به دانش پزشکی علاقه‌مند ساخت و هنگامی که تصمیم قاطع گرفت که همت خود را منحصرأ به فن معالجه مصروف سازد مدت‌ها بود که دوران جوانی را پشت سر

۱. معجم المؤلفین، کحاله، ج ۴، ص ۱۰۵.

گذاشته بود. از آنجا که پیشرفت او در مطالعات پزشکی بسیار سریع بود به زودی مشهور شد و اولین توفیق وی این بود که در شهر خویش به ریاست بیمارستان منصوب گردید و دانشمندان و دانشجویان بسیار از اطراف برای استفاده از محضر او در آنجا جمع می‌آمدند. چندی بعد به بغداد احضار شد زیرا درصدد بودند بیمارستانی جدید و عظیم در آنجا بنا کنند و اولین کوششی که در مقرر خلافت بر عهده او مقرر گردید این بود که مناسب‌ترین محل را برای این کار انتخاب کند.

او در پیری از هر دو چشم نابینا شد. درباره علل کوری رازی گزارش‌های فراوانی هست که گاه با افسانه آمیخته است. رازی مؤلف بزرگی بود و تعداد تألیفات او را صد جلد دانسته‌اند و برخی حتی متجاوز از دویست جلد گفته‌اند. از این آثار تعداد بسیار کمی در زبان‌های غربی چاپ شده و نشر یافته است به طوری که برای پزشکان مغرب زمین هرگونه قضاوت درباره کیفیت آثار او مشکل است و نیز همه کتب او درباره پزشکی نیست بلکه آثار بزرگی در زمینه‌های فلسفی، شیمیایی، ریاضی، نجومی و فیزیکی نشر داده است.

طی قرون وسطی یکی از آثار رازی که به نام منصور بن اسحاق حکمران خراسان تألیف شده و به نام کتاب المنصوری موسوم بود در تمام مغرب زمین مورد توجه بسیار قرار داشت و محتوای آن درباره دانش پزشکی است و به عنوان کتاب درسی و راهنمای عملی پزشکی ارزش بسیار داشته است.

امروزه به خصوص یکی از آثار رازی به نام «درباره آبله و سرخک» مورد توجه و تحسین خاصی می‌باشد و ارزش آن به خصوص از این لحاظ است که اولین اثری است که در آن امراض خاصی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. این موضوع بدون تردید یکی از مشکلات پزشکی را به وجود می‌آورد که در آغاز کار تشخیص بین آبله و سرخک به آسانی میسر نیست و با این حال اثر رازی، که یکی از آثار کلاسیک دانش پزشکی می‌باشد، شامل توصیف‌های بالینی دقیقی در این باره است. نیز کتابی درباره بیماری‌های کودکان نوشت. اما بیشترین شهرت رازی نزد اعراب با تألیف دائرةالمعارف الحاوی به دست آمد؛ که شامل همه اطلاعات پزشکی تا آن دوره است. در این کتاب چنان با ایجاز از همه مسائل سخن رفته بود که اعراب آن را الحاوی می‌نامیدند و نام لاتینی آن Continens بود که مفهوم اثر بلاانقطاع و مداوم

دارد. در واقع اثر مزبور که پس از مرگ استاد نشر یافت از آثار قلم خود او نمی باشد بلکه تدوین آن به وسیله شاگردان و مریدان او انجام گرفته است. در این کتاب تمام اطلاعات پزشکی یونانیان و اعراب و مردم هند جمع آوری شده و ملاحظات و مشاهدات شخصی رازی نیز آن را غنی تر ساخته است. به خصوص مطالعه در این کتاب موجب گردید که رازی در دنیای مغرب به عنوان بزرگترین پزشک بالینی دوران اسلامی شناخته شود زیرا در این اثر کمتر به مطالعات کلی توجه شده بلکه سراسر آن از حالات خاص و چگونگی مداوای آنها گفتگو می دارد. روش اثبات و استدلال او عبارت از بیان تاریخچه نتایج بالینی است و در سراسر آثار او گروه کثیری از این حکایات ملاحظه می گردد. وی موشکافی های نظری را در زمینه دانش پزشکی با دیده طعن و طنز می نگریست و به خصوص با هر نوع اظهار نظر دقیق در پیش بینی های طبی مخالف بود و به واقع نیز این گونه پیشگویی در نزد پزشکان قدیم و خاصه آنهایی که در آرزوی شهرت بودند غالباً به صورت ناروا و ناشایسته ای رواج داشته است و ناشایسته ترین ایشان روشهای امروزی کسانی را که «محرم اسرار» هستند به کار می برده اند.

از آثار فراوان رازی فقط عده بسیار کمی را می شناسیم و اغلب آنها نیز از نوع کتاب های درسی می باشند و بدیهی است که هر کتاب درسی تا حدود وسیعی منحصرأ از تدوین اکتشافات دیگران تشکیل یافته است و بنابراین هرگونه قضاوت از روی آنها درباره تجسسات و نظرهای شخصی او صورت مسخره آمیزی پیدا می کند. اگر زمانی از مطالعات فراوان و مجزای رازی درباره امراض خاص چیزی به دست ما رسید در این صورت قطعاً وی را همچون متفکری نوآور مطرح است.^۱

ابن سیار (درگذشت حدود ۳۵۰ق)، چشم پزشک، طبیب عمومی و حکیم

سده ۴ق.

ابوماهر موسی بن یوسف (درگذشت حدود ۳۵۰ق/۹۶۱م)، حکیم و پزشک

۱. زکریای رازی، منتشر شده دفتر فرهنگ معلولین، صفحات مختلف.

ایرانی معاصر در دوره آل بویه بوده است. ابن قفطی شرح حال مختصری از او آورده و کنیه‌اش را ابوعمران می‌داند. ابن سیار در شیراز دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و به تحصیل طب و حکمت پرداخت. وی در این علوم و نیز منطق شهرت پیدا کرد. نیز در تدریس طب نام‌آور بود و شاگردان بسیاری تربیت کرد که همه از پزشکان بزرگ آن روزگار به شمار می‌آیند؛ از جمله‌اند: علی بن عباس مجوسی اهوازی، صاحب کتاب معروف و معتبر آن روزگار، کامل الصناعة الطیبة که از استاد خود به نیکی یاد کرده و به شاگردی او افتخار نموده است؛ احمد بن محمد طبری، صاحب کتاب المعالجات البقراتیة؛ ابوعلی احمد بن مندویة اصفهانی، صاحب کتاب الکافی فی الطب.

ابن سیار در جراحی و مداوای تب مهارت داشت، چنانکه ظفرة (ناخنک) چشم و سلعه (زخم یا گره گوشتی) گردن عضدالدوله دیلمی را چنان با استادی جراحی کرد که کوچک‌ترین نشانی بر جای نماند. به همین سبب امیر دیلمی او را مورد لطف خود قرار داد و هدایای شایسته‌ای برای او فرستاد، اما او از پذیرفتن آنها سرباز زد و انجام این عمل را وظیفه پزشکی خود دانست. به گفته ابن قفطی، وی ظاهراً با ابوطیب ابراهیم بن نصر همکاری داشته و به معالجه بیماران می‌پرداخته است. ابن سیار شیرازی صاحب کتاب امراض العین، چشم پزشکی بود که عضدالدوله بویه را در ایام ولایت عهدی‌اش درمان کرد. دو تن از شاگردان نامدار او ابن مندویة اصفهانی و احمد بن محمد طبری هر دو چشم‌پزشک بودند. ابن مندویة صاحب دورسالة فی ترکیب طبقات العین و فی علاج انتشار العین (بزرگ شدن عدسی چشم) از پزشکان بیمارستان اصفهان بود که به دعوت عضدالدوله به بیمارستان عضدی بغداد منتقل شد.^۱

احمد طبری، پزشک و مؤلف کتب پزشکی در سده ۴ق.

ابوالحسن احمد بن محمد طبری معروف به احمد طبری طبیب رکن‌الدوله

بویه‌ی را (در سال ۳۶۰ق/۹۷۱م) بر عهده داشت. تاریخ تولد و وفات او معلوم نیست ولی تا قبل ۳۶۶ق زنده بوده است. کتابی به نام المعالجات البقراطیة نوشت که دارای ۵۴ باب بود. بخش‌هایی از این کتاب درباره شرح طبقات چشم، بیماری‌های چشم، شیوه درمان آنها، صلبیه، مشیمیة و ملتحمه، بررسی رمده، طرفه، ظفره و انحراف چشم، آب مروارید، داروهای چشمی، شیوه کوبیدن و داروسازی برای چشم است.

هیرشبرگ به شرح و تحلیل مباحث چشم پزشکی در کتاب فوق پرداخت.^۱
بخش چشم پزشکی کتاب المعالجات البقراطیة منتشر شده است.^۲

بخاری، پزشک از بخارا در سده ۴ق.

ابوبکر ربیع بن احمد، مشهور به اخوینی بخاری و با کنیه ابو حکیم اهل بخارا بوده است. آگاهی‌های اندکی که از زندگی وی در دست است، از اثر معروف او کتاب هدایة المتعلمین فی الطب گرفته شده است. کنیه وی را ابو حکیم نیز ذکر کرده‌اند. شهرت او با اختلاف: اخوی، اخوین، اجوینی و آخری نیز یاد شده که قطعاً بر اثر تصحیف بوده است. همچنین وی را به سبب اینکه بیماری مالیخولیایی را درمان می‌کرده، «پزشک دیوانگان»، لقب داده‌اند. مینوی تاریخ مرگ اخوینی را با توجه به اینکه وی شاگرد ابوالقاسم طاهر بن محمد بن ابراهیم مقانعی بود و این شخص نیز خود شاگرد محمد بن زکریای رازی (درگذشت ۳۱۳ق) بوده، حدود سال ۳۷۱ق حدس زده است.

اخوینی بر اساس شواهدی که خود در کتاب هدایه ذکر کرده، اهل بخارا بوده، چنانکه در جایی از همین کتاب از لهجه بخارایی بهره جسته، و حتی از سپیدماشه که آگیری از حوالی بخاراست، یاد می‌کند.

اخوینی در هدایه از تجربه‌های بیش از ۳۰ ساله خود یاد کرده است. این کتاب نزد استادان و مدرسان علم پزشکی از توجه خاصی برخوردار بوده است و تا سده

1. J. Hirschberg, Geschichte der Augenheilkunde, XIII/40 – 41, 107 – 114.

۲. معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۳.

عق در کنار آثاری چون ذخیره ثابت بن قره، منصورى محمد بن زکریای رازی و اغراض سید اسماعیل جرجانی، به دانشجویان پزشکی تدریس می‌شد. اخوینی بارها در این کتاب به نوع بیماری و نام بیماران تحت درمان خود اشاره می‌کند. وی از تجربه‌های بزرگانی مانند محمد بن زکریای رازی، ثابت بن قره، یحیی بن ماسویه، حنین بن اسحاق، عیسی بن صهاربخت، ابن سراپیون، اهرن، جالینوس و بقراط نیز بهره برده است.^۱

اهوازی، علی بن عباس، پزشک نامدار ایرانی در سده ۴ق.

ابوالحسن علی بن عباس (درگذشت ۳۸۴ق/۹۹۴م) در اهواز، یا ازجان (بهبهان) زاده شد. خانواده او دست کم تا دو نسل پیش از وی آیین زردشتی داشته و مشهور به مجوسی بودند. برخی از او با لقب علاءالدین یاد کرده‌اند. اهوازی در شیراز نزد ابوماهر موسی بن سیار دانش آموخت و پس از آن خود به فراگیری آثار پزشکی متقدم پرداخت و در این دانش چنان شهرت و مهارتی یافت که پزشک دربار فناخسرو عضدالدوله دیلمی شد. اهوازی را به دانش و مهارت و ابتکار را به عنوان یکی از برجسته‌ترین منابع طبی ستوده‌اند. در واقع شهرت اهوازی مرهون کتاب ارزشمند او، کامل الصناعة الطیبة است که آن را کناش الملکی، الطب الملکی، کتاب الملکی، القانون العضدی فی الطب و الکناش العضدی فی الطب نیز نامیده‌اند. اهوازی این کتاب را به نام و برای عضدالدوله نوشت و برخی از نام‌های کتاب نیز حاکی از همین معنی است.

کامل الصناعة دانشنامه‌ای پزشکی با نظم و ترتیبی خاص است که از همان روزگار تألیف مورد اقبال و مراجعه واقع شد، اما پس از تألیف قانون ابوعلی سینا تقریباً به کناری نهاده شد. با این همه، قفطی بر آن است که این کتاب از دیدگاه پزشکی عملی برتر از قانون بوعلی است. این کتاب هم به عنوان کتاب مرجع مورد توجه بوده و هم کتاب آموزشی بوده است. آنچه اهوازی در جلد دوم همین اثر در

ابواب پزشکی عملی (بالینی و جراحی) آورده، دقت و مهارت و تجربه‌اش در مداوای انواع بیماری‌ها و جراحی‌ها را آشکار می‌سازد. علاوه بر این وی در این کتاب دیدگاه‌های جالب و ابتکاری ابراز کرده، و به کشف‌های مهم نایل آمده است. در زمینه بیماری‌های چشم و علاج آنها نیز ابتکارات و نوآوری‌هایی دارد.

البته اولمان که خود در جایی فصول و ابواب کامل الصناعات را معرفی کرده، منکر نوآوری پزشکان عصر اسلامی است و همه را اقتباس از یونانیان دانسته، و اهوازی را نماینده و شارح خالص طب جالینوس معرفی کرده است.

کامل الصناعات مشتمل بر دو جزء و هر جزء در ۱۰ مقاله تدوین شده است: جزء اول در طب نظری و جزء دوم در طب عملی است. در جزء اول افزون بر دیباچه و تصدیق کتاب به نام عضدالدوله و بررسی آثار پزشکان بزرگ و کلیات طب، به مسائلی همچون تشریح اعضای ساده و مرکب بدن، قوای طبیعی، علل و علائم و دوره بیماری‌ها و نقش عواملی چون آب و هوا، غذا، خواب و ورزش در سلامت انسان پرداخته است. جزء دوم به بهداشت عمومی، انواع بیماری‌ها و شیوه درمان آنها از سر تا قدم به ویژه دستگاه‌های تنفسی و گوارشی، و نیز جراحی که یکی از جالب‌ترین بخش‌های کامل الصناعات به شمار می‌رود، و سرانجام انواع ادویه مرکبه و شیوه ساخت و ترکیب آنها اختصاص داده شده است. در عصر جدید توجه اروپاییان از نیمه سده ۱۹م به این اثر بزرگ طبی جلب شد و به بررسی ابواب یا ترجمه بخش‌هایی از آن دست زدند و در تحقیقات مربوط به تاریخ علم و تاریخ پزشکی به بررسی آراء او پرداختند.

غیر از بخش مربوط به تشریح و منافع الاعضاء، مشتمل بر فصلی درباره بیماری‌های چشم است. بخش مربوط به تشریح این کتاب، به قلم کونینگ به فرانسه ترجمه شده است^۱ و بخش چشم پزشکی آن را هیرشبرگ تلخیص، و به آلمانی ترجمه کرده است.^۲

نخستین بار متن عربی کامل الصناعات الطبیه در ۱۲۸۳ق در لاهور و پس از آن

1. P. De Koning, *Trois Traités d'anatomie arabe*, Leiden, 1903, pp. 90 – 431.

2. *Geschichte der Augenheilkunde*, XIII/115.

در ۱۲۹۴ق در بولاق به چاپ رسید. نیز نسخه خطی دانشگاه استانبول را فؤاد سزگین در ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م در فرانکفورت چاپ تصویری کرد. کمبل کتاب دیگری در طب مشتمل بر ۳ بخش بهداشت، بیماری‌ها و جراحی که نسخه آن را در گوتینگن نشان داده، از او دانسته است.^۱

جبرائیل بن بختیشوع، متکلم، طبیب و حکیم ایرانی سده ۴ق.

جبرائیل بن عبیدالله بن بختیشوع (۳۹۶-۳۱۱ق/۹۲۳-۱۰۰۶م)، بازمانده‌ای از خاندان جندی شاپوری بختیشوع و پزشک مخصوص عضدالدوله بویه‌ی، و مؤلف کتابی موسوم به عصب العین است. این اثر در روزگار مؤلف شهرتی داشته است. مایه‌ف نام این کتاب را طب العین ضبط کرده است و به نقل از لویس شیخو، یادآور شده که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ای خصوصی در سوریه مضبوط است. وی چند اثر دیگر درباره موضوعات پزشکی دارد: مقاله فی الم دماغ، الکافی. در دانش کلام هم تبحر داشته و مقاله‌اش به نام فی الرد علی البههود مشهور است. آثار پزشکی او گویای تبحر و خلافت او است.^۲

ابن مندویه، پزشک، داروشناس و مؤلف آثار چشم پزشکی، ایرانی در ۴ و ۵ق.

ابوعلی احمد بن عبدالرحمن صاحب آثار بسیار در طب است. به رغم شهرت ابن مندویه، از زندگی و به ویژه تحصیلات و اساتید او آگاهی چندانی در دست نیست. گفته‌اند که از خاندانی بزرگ در اصفهان برخاست و پدرش عبدالرحمن از ادیبان برجسته روزگار بود و برخی کتاب الشعر و الشعراء ابن مندویه را به او نسبت داده‌اند. وی ظاهراً شاگرد ابوماهر موسی بن یوسف بن سیار شیرازی بود و از همین طریق شاگرد مکتب علی بن عباس اهوازی به شمار می‌رود. ابن مندویه چندان در طب شهرت داشته که وقتی عضدالدوله دیلمی بنای بیمارستان

۱. تاریخ الحکماء، قفطی، ص ۳۲۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، ص ۳۱۰.

۲. معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۱۱۳.

عضدی را به پایان برد (۳۷۲ق/۹۸۲م) و از هر گوشه پزشکی ماهر می‌طلبید که در آنجا به کار گمارد، ابن مندویه را نیز از اصفهان به آنجا فرا خواند. ابن مندویه در طب عملی چشم پزشکی دستی قوی داشت و افزون بر آن در علم طب نیز صاحب نظر بود. بسیاری از آثار او این مطلب را تأیید می‌کند، مانند رساله‌ای که برای ابومحمد عبدالله بن اسحاق پزشک نوشته و در آن بعضی از طرق معالجات او را رد کرده و رساله‌ای دیگر که برای یوسف بن یزداد پزشک در نفی یکی از اجزاء دارویی ترکیبی تألیف کرده است.

رساله‌هایی که وی برای طبیبان اصفهان و شاگردان خود می‌نگاشت، مورد استفاده پزشکان قرار می‌گرفت. وی در داروشناسی نیز اعتباری داشت و ابوریحان بیرونی در جای جای صیدنه به او استناد کرده است. ابن ابی‌اصیبعه از شخصی با عنوان «استاذ الرئیس» یاد می‌کند که ابن مندویه رساله‌ای طبی برای او نوشته و فرستاده است، شاید بتوان گفت که مراد وی ابن سینا بوده است. یکی از کتاب‌های پزشکی ابن مندویه به نام کفایة چندان شهرت یافت که نظامی عروضی می‌گوید: «طیب» (باید که از این کتب صغار که استادان مجرب تصنیف کرده‌اند یکی پیوسته با خویشتن دارد چون... کفایة ابن مندویه اصفهانی). ابن مندویه بر آن بود که پزشک به علم لغت نیز نیازمند است و رساله‌ای در همین باب نگاشت.

نزدیک به ۵۰ رساله و کتاب به ابن مندویه منسوب است که نسخی از آنها در تهران، استانبول، حلب و چستریتی موجود است و از آن میان می‌توان به این آثار اشاره کرد: فی اصول الطب و المركبات العطریه؛ فی اوجاع الاطفال؛ فی تدبیر الجسد، شامل ۳ رساله خطاب به سه تن از پزشکان؛ فی ترکیب الطبقات العین؛ فی علاج ضعف البصر؛ الکافی فی الطب، که به قانون کوچک نیز موسوم بوده است؛ کفایة؛ رساله‌ای درباره نبض که آن را به ابن سینا منسوب کرده‌اند، ولی برخی انتساب آن را به ابن مندویه یا مسکویه درست‌تر شمرده‌اند. چند عنوان از این آثار درباره چشم پزشکی است.^۱

زهرای، ابوالقاسم (درگذشت ۴۰۴ق/۱۰۱۳م)، پزشک عمومی، جراح و چشم پزشک در سده ۴ و ۵ق.

ابوالقاسم خلف بن عباس زهرای پزشک و جراح عرب، زاده قرطبه در اندلس اسپانیا است. بزرگ‌ترین جراح عالم اسلام است که کتاب‌هایش از مراجع جراحان قرون وسطا به شمار می‌آید. او در جراحی شهرت بسیار داشت. ابوالقاسم زهرای همه آثار خود را در مجموعه‌ای با نام التصریف لمن عجز عن التالیف که شامل ۳۰ جلد است گرد آورد. وی در خرد کردن سنگ مثانه و نیز مسائل چشم مهارت داشت. کتابی با عنوان التصریف لمن عجز عن التالیف، درباره مسائل گوناگون طب نوشت و مهم‌تر بعضی از جراحی‌ها و آلات جراحی چشم را بررسی کرده است. به سبب دانش و مهارت زهرای در جراحی، این اوصاف از اهمیت خاص برخوردار است. هیرشبرگ این مطالب از کتاب را به طور عالمانه شرح و تحلیل کرده است.^۱ این کتاب به کوشش فؤاد سرگین منتشر شده است.^۲

ابومنصور موفق هروی، پزشک و داروساز ایرانی در سده ۴ و ۵ق.

موفق هروی مشهور به ابومنصور فرزند علی، نویسنده کهن‌ترین کتاب فارسی در زمینه داروسازی است. در هیچ یک از منابع کهن نامی از او یا تألیفاتش برده نشده است و آگاهی‌های درباره وی تنها از راه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه اوست. این اثر درباره ادویه مفرده و خواص آنها است. ابومنصور خود در مقدمه کتاب می‌گوید که در «کتاب‌های حکیمان پیشین و عالمان و طبیبان» جست‌وجو کرده است. کتاب الابنیه عن حقائق الادویه، که ظاهراً کهن‌ترین کتاب داروشناسی به زبان فارسی است (سده ۴ق/۱۰م)، هم از داروهای چشم بسیار یاد کرده است و می‌توان آن را مهم‌ترین منبع فارسی در زمینه چشم پزشکی و کحاله دانست. از منابع پیشین فراوان استفاده کرده و از بقراط، جالینوس، دیسکوریدس،

1. Geschichte der Augenheilkunde, XIII/117-119. Sina, Leipzig, 1902.

۲. دانشنامه دانش‌گستر، ج ۹، ص ۲۸۴؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، ص ۳۱۱.

ماسرجویه، ابن ربن طبری، حنین بن اسحاق، ثابت بن قره، محمد بن زکریای رازی، سنان بن ثابت و موسی بن سنان نقل قول کرده است. اما علاقه ابومنصور بیشتر معطوف به پزشکان هندی است و نظریات و شیوه‌های کار آنان را بیشتر می‌پسندد. کتابش را برای الامیر المسدد المؤید المنصور که او را ملکی بزرگوار و دانا و حکمت‌شناس و حق‌دان و دانش‌جوی و دادده و سخی دست و کریم طبع و سخن‌دان و زایر نواز و یزدان‌پرست و هنرورز توصیف کرده، نوشت. المنصور او را تکلیف کرده بود که به نام این ملک عالم و عادل این کتاب را تصنیف کند. و این کتاب را بر حروف هجی بنا کرد تا به قول مؤلف باز جستش آسان باشد.

دعوی ابومنصور بر اینکه در الابنیه، از همه داروهای شناخته شده «به شرحی تمام» یاد کرده، باطل است. جای بسیاری مواد که در سده ۴ق و پیش از آن، معروف بوده و از جمله در الحاوی محمد بن زکریای رازی ذکر شده، در تصنیف ابومنصور خالی است. همچنین وصف وی از بسیاری داروها، سخت کوتاه است. کهن‌ترین نسخه‌ای که از الابنیه در دست است، در ۴۴۷ق و به دست علی بن احمد اسدی طوسی، شاعر و لغت‌شناس معروف و صاحب گرشاسب‌نامه و لغت‌فارس کتابت شده و در کتابخانه وین نگهداری می‌شود.

از سوی دیگر با توجه به نقل قول ابومنصور از کسانی چون محمد بن زکریای رازی (درگذشت ۳۲۰ق)، سنان بن ثابت (درگذشت ۳۳۰ق) و موسی بن سنان و فقدان هرگونه اشاره به ابن سینا و کتاب قانون وی - که بخش دارویی آن احتمالاً پس از ۴۰۶ق نوشته شده است - در کتاب الابنیه، می‌توان گفت که این اثر به احتمال قوی پیش از ۴۱۰ق نوشته شده است و از آنجا که ستایش‌های ابومنصور از پادشاه عصر خویش، در میان فرمانروایان این دوران بیش از همه به منصور بن نوح، دانش‌دوست‌ترین امیر سامانی می‌پردازد، این کتاب به احتمال نزدیک به یقین در عصر این پادشاه تألیف شده است. بر پایه آنچه از مقدمه کتاب نقل شد، ابومنصور بر تصنیف و تألیف، تصریح کرده است، همچنین واژه‌های بسیار به گویش هروی در این کتاب، نشان می‌دهد که این تألیف به زبان فارسی صورت گرفته است. بدین ترتیب، فرض اینکه هروی کتاب خود را به زبان عربی نوشته و اسدی آن را ترجمه کرده باشد، به کلی باطل است. خود اسدی نیز در پایان نسخه بر کتابت اثر تصریح

کرده است. ابراز شگفتی از ذکر نامهای عربی داروها در الابنیه نیز اعتباری ندارد. در این کتاب خواص و آثار دارویی ۵۶۱ ماده دارویی بیان شده است. برخی از این مواد مانند لبن و لحوم، به رغم شمول بر انواع بسیار، هر کدام یک عنوان به شمار رفته‌اند. عنوان‌ها بیشتر عربی و به ندرت فارسی است، مانند پرسپاوشان، پنج انگشت، باد آورد، برنج کابلی، آزاد رخت و گاه نیز یونانی یا لاتین است. عنوان‌ها به ترتیب حروف هجا (ابتثی) است. واژه‌های فارسی الابنیه که برای داروها، اندام‌ها، بیماری‌ها و اخلاط به کار رفته، در خور بررسی و تأمل است. در نسخه چاپ دانشگاه تهران فهرست سودمندی از اینگونه واژه‌ها به دست داده شده است. نسخه اسدی طوسی که از آن یاد کردیم تا چندی پیش یگانه نسخه شناخته شده از این کتاب بود. در ۱۳۴۵ ش نسخه دیگری به دست آمد که در سده ۸ ق نوشته شده است و اکنون در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

در سالهای ۱۸۳۱ - ۱۸۳۳ م زلیگمان ترجمه لاتین الابنیه را در وین انتشار داد. همو در ۱۸۳۸ م چاپ زیبایی از این اثر همراه با ترجمه لاتین و توضیحات در همان شهر منتشر ساخت. در ۱۸۹۲ م عبدالخالق آخوندوف به عنوان پایان‌نامه تحصیلی خویش شرحی به زبان آلمانی درباره الابنیه نوشت. در ۱۸۹۳ م ترجمه آلمانی این کتاب، همراه با توضیحات از سوی آخوندوف، کوبرت، هورن و یولی در شهر هاله انتشار یافت. پژوهشهای دیگر نیز درباره این کتاب به زبانهای اروپایی منتشر شده است.

چاپ تصویری بخشی از نسخه اسدی در ۱۳۴۴ ش در تهران انتشار یافت. در ۱۳۴۶ ش، دانشگاه تهران چاپ کامل این کتاب را، همراه با یادداشت‌هایی که احمد بهمنیار در ۱۳۲۹ ش درباره آن نوشته بود، با مقدمه و فهرست‌هایی به کوشش محبوبی اردکانی منتشر ساخت. توضیحات و حواشی بهمنیار به حل برخی ابهامات کمک می‌کند، اما خطاهایی نیز در این حواشی به چشم می‌خورد که شماری از آنها از عدم توجه به گویش هروی سرچشمه گرفته است. از آن جمله است آنچه در شرح کلمات «پتول»، «میان بادافت»، «گنگ» و «کرک»، آمده است.

بررسی دقیق متن الابنیه با توجه به گویش‌های خراسان قدیم بسیار سودمند خواهد بود.^۱

ابن هندو، پزشک، ادیب و شاعر در سده ۴ و ۵ق.

این نام برای چند تن از کاتبان، شاعران و ادیبان و پزشکان ایرانی نژاد سده‌های ۴ و ۵ق/۱۰ و ۱۱م به کار رفته است. زندگی‌نامه آنان گاه چنان به هم آمیخته است که تفکیک یکی از دیگری دشوار می‌نماید. خاندان ابن هندو احتمالاً همه منسوب به خاندان شیعی مذهب آل هندو بوده و موطن اصلی نیاکان آنان هندو جان (هندیجان کنونی)، از روستاهای پیرامون قم، بوده است و کلمه «هندو» در نام و نسبشان نشانه تبار هندی آنان نیست. با این همه، چنین نیز می‌توان پنداشت که لفظ هندو در نام آن روستا، دلیل بر اقامت گروهی مهاجر هندی در آن بوده است. اما نسبت قمی رازی، بغدادی و احياناً طبرستانی که در بعضی منابع به دنبال نام آنان آمده، بی‌گمان از آنجاست که اعضای این خاندان به قم یا دیگر شهرها کوچیده‌اند یا در آن شهرها مناصب دولتی داشته‌اند. مشاهیر این خاندان عبارت‌اند از: ابوالفرج محمد بن هندوی رازی؛ ابوالفرج حسین بن محمد بن هندو از شاعران و دبیران عضدالدوله دیلمی (حکومت ۳۳۸-۳۷۲)؛ ابوالفرج علی بن حسین بن هندو، کاتب، شاعر و پزشک مشهور (درگذشت ۴۱۰ یا ۴۲۰ق). کتاب مفتاح الطب و دیگر آثار پزشکی از همین شخص یعنی ابوالفرج علی بن حسین مشهور به ابن هندو است.

زادگاه و محل نشو و نمای وی طبرستان بوده است. وی در نیشابور دانش‌های یونانی و متون فلسفی را نزد ابوالحسن وائلی یا عامری (درگذشت ۳۸۱ق) و سپس دانش پزشکی را نزد ابن خمار فرا گرفت. خاندان وی در ری منزلتی داشته و نیاکان

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۹۳-۲۹۶.

Browne, E.G., *Arabian Medicine*, Cambridge, 1962; Flugel, G., *Die arabischen, Persischen, Turkischen Handschriften...* zu Wien, Wien, 1865; Fonahn, A., *Zur Quellkunde der persischen Medizin*, Leipzig, 1910; Sarton, G., *Introduction to the History of Science*, Baltimore, 1927; Storey, C.A., *Persian Literature*, London, 1971.

او همه از کارگزاران سلطان بوده‌اند. گویا وی دانش‌های مقدماتی لازم برای تصدی مشاغل دیوانی از جمله علوم ادبی و فن ترسل و نگارش را به خوبی آموخته بود و همه عمرش را در دیوان‌های آل بویه و آل زیار گذرانیده باشد. ابن هندو همچنین از کاتبان سیده خاتون (درگذشت ۱۹ق/۲۸م) بیوه فخرالدوله دیلمی بوده که ابتدا به بهانه خردسالی فرزندش مجدالدوله (حک- ۳۸۷ - ۴۲۰ق) سر رشته امور مملکت را به دست گرفته و بعدها نیز در واقع، او بود که به جای مجدالدوله حکومت می‌کرد. ابن هندو در روزگار وزارت فخرالملک ابوغالب بن خلف (۴۰۱ - ۴۰۷ق) وزیر بهاءالدوله (حک- ۳۷۹ - ۴۰۳ق) و سلطان‌الدوله (حک- ۴۰۳ - ۴۱۵ق) به بغداد سفر کرد و او را ستود. وی گویا پیش از ۴۰۰ق به دربار فرمانروایان زیاری گرگان از جمله قابوس بن وشمگیر (حک- ۳۶۶ - ۴۰۲ق) پیوسته است. بعضی سال مرگ او را ۴۱۰ یا ۴۲۰ق نوشته‌اند. اما صحت تاریخ ۴۵۵ق نیز که در نامه دانشوران آمده، چندان بعید نخواهد بود.

در روزگار ابن هندو، معمول چنان بود که بیشتر دانش‌پژوهان مقدمات و مصطلحات طب، فلسفه و مانند آنها را نیز ضمن دروس عمومی فرا می‌گرفتند. ابن هندو نیز به همین شیوه، علم می‌اندوخت و سپس با عنایت به چندین منبع، مدخلی بر فلسفه و سپس درآمدی بر علم طب تهیه کرد که مشتمل بر مصطلحات، مبانی و رؤوس مسائل طب و فلسفه است. این کتاب‌ها، از آنجا که مختصر و ساده‌اند و به بیانی بسیار روشن و مفهوم تدوین شده‌اند و از نظم و ترتیبی شایسته بهره‌مندند، سخت مقبول افتاده‌اند و به خصوص مدخل طبیی او، پیوسته مورد استفاده طلاب و اهل علم قرار گرفته است و حتی مورد توجه بزرگان اطبای پس از وی واقع شد. به رغم چندین تألیف در موضوعات پزشکی اما عده‌ای آثار طبیی او را فاقد تجربه و مهارت دانسته‌اند. اما اهم آثار او چنین است آثار چاپی او عبارت‌اند از:

۱. الکلم الروحانیة من الحکم اليونانیة، که در ۱۳۱۸ق در قاهره به چاپ رسید.
۲. مفتاح الطب و منهج الطلاب، این کتاب به کوشش مهدی محقق و محمدتقی دانش‌پژوه در تهران (۱۳۶۸ش) به چاپ رسیده است.
۳. ملتقطات من الرسالة المشوقة، که گزیده‌ای از الرسالة المشوقة فی المدخل الی علم الفلسفة اوست.

این اثر در ۷ فصل به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه در مجله جاویدان خرد به چاپ

رسیده است. کتاب مفتاح الطب شامل بخش‌هایی درباره چشم‌پزشکی، جراحی چشم، درمان و امراض چشمی مثل زَمَد، ظَفْرَه و آب مروارید است. نیز دو اثر وصف المعاد الفلّسفی؛ فی حدود الاشیاء الطبیة، منسوب به او است.^۱

عمار موصلی، چشم‌پزشک، پژوهشگر چشم و جراح چشم در سده ۴ و ۵ق. عمار بن الموصلی با کنیه ابوالقاسم نیز مشهور به موصلی گویا اصالتاً از موصل بوده و به مصر کوچ کرد و در آنجا اقامت گزید. تاریخ تولد و وفات او دقیقاً معلوم نیست ولی تا قبل از ۴۱۱ق/۱۰۲۰م زنده بوده است. در دستگاه فاطمیان مصر موقعیت و اعتبار و با خلفای فاطمی ارتباط نزدیک داشت. با استفاده از این موقعیت، تحقیقات گسترده‌ای درباره امراض و آسیب‌های چشم داشت و توانست به نکات و راه‌کارهای جدید دست یابد. مهم‌ترین کتاب او، المنتخب فی علم العین، عللها و مداواتها بالادویة و الحدید است که به سفارش الحاکم بامرالله فاطمی گویا در ۴۰۰ق تألیف کرد. کتاب المنتخب فی علاج امراض العین، از آثار مهم و مشتمل بر ملاحظات و تحقیقات مبتکرانه در چشم‌پزشکی است چندان که گویا شماری از چشم‌پزشکان متأخرتر مانند محمد بن قسوم بن اسلم غافقی در کتاب المرشد فی الکحل، و صلاح‌الدین کحال حموی در نور العیون و جامع الفنون از این کتاب اقتباس‌ها کرده‌اند. موصلی از جراحان چیره‌دست چشم بود و در بخش بزرگی از جهان اسلام سفر کرد و همه‌جا به این گونه جراحی‌ها دست یازید. موصلی به خصوص ملاحظات و شیوه‌ای نو در تشخیص و درمان آب مروارید داشته است و گویا خود او سرنگی برای کشیدن آب از چشم ساخته بود که بعدها در سده ۱۹م در اروپا مورد اقتباس واقع شد. کتاب المنتخب به روزگاری کهن به عبری هم ترجمه شده بوده است. این کتاب را هیرشبرگ و میتوخ بر اساس یک نسخه عبری و یک نسخه ناقص عبری به آلمانی ترجمه کرده‌اند. ابن

ابی اصیبعه نخستین گزارش درباره شخصیت عمار موصلی و کتاب المنتخب را در کتاب عیون الانباء آورده است.^۱

ابن سینا، فیلسوف و پزشک نامدار ایرانی سده ۴ و ۵ق.

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق / ۹۸۰-۱۰۳۷م)، پزشک نامدار در جهان اسلام و سلسله‌جنیان فلسفه مشاء و متخصص در چشم است. نخستین منبع درباره زندگی و سرگذشت ابن سینا از ابوعبید جوزجانی (درگذشت ۴۳۸ق / ۱۰۴۶م) شاگرد وفادار وی است. بخش نخست آن تقریر ابن سینا و بخش دوم آن گزارش و نوشته خود جوزجانی است. این نوشته بعدها به «سرگذشت» یا «سیره» مشهور شده است. کهن‌ترین متنی که از این سرگذشت در دست است، کتاب تنمة صوان الحکمة اثر ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی است که همچنین مطالب تازه‌ای درباره ابن سینا در بردارد. در کنار این گزارش، ما دو گزارش دیگر را از زندگی ابن سینا نزد ابن ابی‌اصیبعه در عیون الانباء وی و در تاریخ الحکماء اثر ابن قفطی می‌یابیم. ابن خلکان نیز در وفیات الاعیان (۱۵۷/۲ - ۱۶۲) گویا از روایت بیهقی بهره گرفته و نکاتی را آورده است که در آثار ابن ابی‌اصیبعه و ابن قفطی یافت نمی‌شود.

ابن سینا در حدود ۳۷۰ق / ۹۸۰م در بخارا زاییده شد. پدرش از اهالی بلخ بود و در دوران فرمانروایی نوح بن منصور سامانی (۳۶۶-۳۸۷ق / ۹۷۷-۹۹۸م) به بخارا رفت و در آنجا در یکی از مهم‌ترین قریه‌ها به نام حَرْمِیْش در دستگاه اداری به کار پرداخت، او از قریه‌ای در نزدیکی آنجا، به نام اَفْسَنَه زنی (ستاره نام) را به همسری گرفت و در آنجا اقامت گزید. ابن سینا در آنجا به جهان چشم گشود. پنج سال پس از آن برادر کهنترش به نام محمود به دنیا آمد. ابن سینا نخست به آموختن قرآن و ادبیات پرداخت و ده ساله بود که همه قرآن و بسیاری از مباحث ادبی را فرا گرفته و انگیزه شگفتی دیگران شده بود. در این میان پدر وی دعوت یکی از داعیان مصری

اسماعیلیان را پذیرفته بود و از پیروان ایشان به شمار می‌رفت. برادر ابن سینا نیز از آنان بود. پدرش ابن سینا را نیز به آیین اسماعیلیان دعوت می‌کرد، اما وی هر چند به سخنان آنان گوش می‌داد و گفته‌هایشان را درباره عقل و نفس می‌فهمید، نمی‌توانست آیین ایشان را بپذیرد و پیرو آنان شود. پدرش رسائل اخوان الصفاء را مطالعه می‌کرد و ابن سینا نیز گاه به مطالعه آنها می‌پرداخت. سپس پدرش وی را نزد سبزی فروشی به نام محمود مَسَاحی که از حساب هندی آگاه بود، فرستاد و ابن سینا از وی این فن را آموخت. در این هنگام دانشمندی به نام ابوعبدالله (حسین بن ابراهیم الطبری) ناتلی که مدعی فلسفه دانی بود، به بخارا آمد. پدر ابن سینا وی را در خانه خود جای داد و ابن سینا نزد او به آموختن فلسفه پرداخت. وی پیش از آمدن ناتلی به بخارا، نزد مردی به نام اسماعیلی زاهد فقه آموخته و در این زمینه سخت جويا و پویا و با همه شیوه‌های اعتراض، به روش فقیهان آشنا شده بود. آنگاه ابن سینا نزد ناتلی به خواندن «مدخل منطق ارسطو» اثر پرفوریوس^۱ فیلسوف نوافلاطونی (۲۳۴ - ۳۰۱ یا ۳۰۵ م) پرداخت. نیز خودش به مطالعه کتاب‌های فلسفی و طبیعی پرداخت؛ نیز شرح‌های این کتاب را نیز مطالعه می‌کرد. تا به گفته خودش «درهای دانش به رویش گشوده شد». آنگاه به دانش پزشکی گرایش یافت و خواندن کتاب‌هایی را در این زمینه آغاز کرد. وی پزشکی را دانشی می‌شمرد که دشوار نیست و بدین‌سان می‌گوید که وی در اندک زمانی در آن مُبَرَز شده، چنانکه پزشکان برجسته نزد او آموختن پزشکی را آغاز کردند. ابن سینا در این هنگام نزدیک به ۱۸ سال داشته، در منطق، طبیعیات و ریاضیات چیره‌دست بوده است و آنگاه بر الهیات روی آورده و به خواندن کتاب متافیزیک (ما بعد الطبیعة) ارسطو پرداخته و حتی به گفته خودش ۴۰ بار آن را خوانده بوده، چنانکه متن آن را از بر داشته، اما هنوز محتوا و مقصود آن را نمی‌فهمیده است. وی از خود ناامید شده و به خود می‌گفته است «این کتابی است که راهی به سوی فهمیدن آن نیست» تا اینکه روزی در بازار کتاب‌فروشان، مردی کتابی را به بهای ارزان بر او عرضه می‌کند که وی پس از تردید آن را می‌خرد؛ این همان کتاب ابونصر

فارابی درباره اغراض ما بعد الطبیعة بوده است. پس از خواندن آن مقصود و محتوای آن کتاب بر وی روشن می‌شود.

فرمانروای بخارا در این زمان نوح بن منصور سامانی بوده است. وی دچار یک بیماری می‌شود که پزشکان در درمان آن درمانده بودند. در این میان نام ابن سینا به دانشوری مشهور شده بود. پزشکان نام او را نزد آن فرمانروا به میان آوردند و از او خواستند که ابن سینا را به حضور بخواند. ابن سینا نزد بیمار رفت و با پزشکان در مداوای وی شرکت کرد و از آن پس در شمار پیرامونیان و نزدیکان نوح بن منصور درآمد. ابن سینا روزی از وی اجازه خواست که به کتابخانه بزرگ و مشهور وی راه یابد، این اجازه به او داده شد و ابن سینا در آنجا کتاب‌های بسیاری را در دانش‌های گوناگون یافت که نام‌های بسیاری از آنها را کسی نشنیده و خود وی نیز، هم پیش و هم پس از آن، آنها را ندیده بود. وی به خواندن آنها پرداخت و از آنها بهره‌های فراوان گرفت. پس از چندی آن کتابخانه آتش گرفت و همه کتابها سوخته شد. دشمنان ابن سینا می‌گفتند که خود وی عمداً آن را به آتش کشیده بود تا دیگران از کتاب‌های آن بهره‌مند نشوند.

ابن سینا به ۲۲ سالگی رسیده بود که پدرش درگذشت. وی در این میان برخی کارهای دولتی امیر سامانی عبدالملک دوم را بر عهده گرفته بود. از سوی دیگر، در این فاصله، سرکرده خاندان قراخانیان ایلیک نصر بن علی به بخارا هجوم آورد و آن را تصرف کرد و در ذیقعدة ۱۳۸۹ / اکتبر ۱۹۹۹ عبدالملک بن نوح، یعنی آخرین فرمانروای سامانی را زندانی کرد و به اورگند فرستاد. بدین سان ابن سینا بایستی ظاهراً در حدود دو سال در دربار عبدالملک بن نوح به سر برده باشد، یعنی از زمان مرگ نوح بن منصور (۳۸۷ق/ ۹۹۷م) تا پایان کار عبدالملک. این دگرگونی‌های سیاسی و سقوط فرمانروایی سامانیان در بخارا، انگیزه آن شد که ابن سینا بار سفر بربندد و به گفته خودش «ضرورت وی را بر آن داشت که بخارا را ترک گوید».

وی در حدود ۳۹۲ق در جامه فقیهان از بخارا به گرگانج در شمال غربی خوارزم رفت و در آنجا به حضور علی ابن مأمون بن محمد خوارزمشاه، از فرمانروایان آل مأمون (تاج ۳۸۷-۳۹۹ق/ ۹۹۷-۱۰۰۹م) معرفی شد. در این هنگام ابوالحسین سهیلی که به گفته خود ابن سینا «دوستدار این گونه دانش‌ها» بوده مقام وزارت را

بر عهده داشته است. در ۲۲ سالگی و زوال حکومت سامانیان، در حدود ۳۹۲ق به گرگانج نزدیک خوارزم رفت و توجه ابوالحسین سهیلی، وزیر علی بن مأمون خوارزمشاهی، را به خود جلب کرد. گویا به واسطه تعرض سلطان محمود غزنوی به گرگانج، در حدود ۴۰۲ق، به قصد دربار قابوس بن وشمگیر به گرگان رفت و در همان جا ابوعبید جوزجانی به وی پیوست. در حدود ۴۰۴ق به ری مسافرت کرد و مالخولیای مجدالدوله بویه را معالجه کرد. سپس به همدان رفت و بیماری قولنج شمس الدوله دیلمی، فرمانروای همدان و کرمانشاه، را درمان کرد و به منصب وزارت وی گمارده شد. در این اوان به دلایل سیاسی به مدت چهار ماه در قلعه فردجان همدان محبوس بود تا آنکه سرانجام در ۴۱۴ق به اصفهان رفت و از مقربان علاءالدوله کاکویه شد و تا پایان مرگش، که چندی پس از حمله غزنویان به اصفهان بود، به روایتی در اصفهان ماند و به روایت دیگر به همدان رفت و در ۵۸ سالگی درگذشت. ابن سینا اگرچه همواره به عنوان فیلسوفی مشایی شناخته شده، ولی اصالت فکری او در مقابل ارسطو و فارابی کاملاً مشهود است. نیز گرایش عرفانی داشت. نمط نهم کتاب الاشارات و التنبيهات را به مسائل عرفان اختصاص داد. پس از فلسفه عمده شهرت ابن سینا در جهان اسلام و دنیای مسیحیت مباحث پزشکی، و بعضاً ریاضی و طبیعی او بوده است. مشاهدات بالینی در پزشکی، بررسی بیماری قند یا دیابت (= در آثار ابن سینا دیابیطس آمده)، طبقه‌بندی تومورهای سرطانی و نحوه گسترش (متاستاز) آنها، آسیب‌شناسی دستگاه تنفسی، تحلیل بیماری‌های روانی، بیماری‌های چشمی و ابتکار در روش معالجه آنها، از برجستگی‌های ابن سینا است. از ابن سینا افزون بر چهار اثر فارسی دانشنامه علایی، رگ‌شناسی، کنوز المعرّمین و فن جرّقیل (دورساله اخیر از آثار منسوب به اوست)، در حدود ۱۳۰ نگارش اصیل در دانش‌های گوناگون گزارش شده است، که مشهورترین آنها عبارت‌اند از: شفاء (مفصل‌ترین مجموعه چنددانشی علوم عقلی و طبیعی در جهان اسلام)؛ قانون (مفصل‌ترین و مؤثرترین کتاب طبی در جهان تا قرن ۱۷م)؛ النجاة؛ الاشارات و التنبيهات؛ عیون الحکمة؛ المبدأ و المعاد؛ المباحثات؛ التعليقات. آثار منظومی نیز به عربی و فارسی از او بر جای مانده است. مهم‌ترین آثار شعری عربی وی عبارت‌اند از قصیده عینیّه،

ار جوزه طيبة و ادوية قلبية.

قانون فی الطب، کتاب مشهور ابن سینا در پزشکی، متن عربی آن نخستین بار در ۱۵۹۳م در رم و سپس در ۱۲۹۰ق در قاهره؛ در ۱۲۹۴ق در بولاق و در سالهای ۱۳۰۸، ۱۳۲۴ق در لکنهو چاپ و منتشر شد. ترجمه لاتینی آن به وسیله گرار دوس کرمونایی در سده ۱۲م انجام گرفت. و چندین بار به ایتالیا (میلان)، ۱۴۷۳م، پادوا، ۱۴۷۶م، و نیز ۱۴۸۲م، ۱۵۹۱م و ۱۷۰۸م به چاپ رسید.

ابن سینا نه تنها یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان، بلکه همچنین یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ پزشکی در همه دورانهاست. مهم‌ترین اثر وی در پزشکی کتاب قانون (القانون فی الطب) است که بخش یکم (یعنی کتاب اول) آن را پیش از ۴۰۶/۱۰۱۵م، یعنی در حدود سن ۳۵ سالگی تألیف کرده است.

پیش از ابن سینا، دو کتاب مهم در پزشکی، در حوزه علمی جهان اسلام، نوشته شده بود: کتاب الحاوی از محمد بن زکریای رازی (درگذشت ۳۱۳ یا ۳۲۳ق/۹۲۵ یا ۹۳۵م) و کتاب کامل الصناعة الطيبة (یا کتاب الملکی) از علی بن عباس مجوسی (درگذشت پس از ۳۷۲ق/۹۸۲م). اما قانون ابن سینا طی چندین سده - چه در سرزمین‌های اسلامی و چه در اروپای سده‌های میانه - همه کتاب‌های پزشکی دیگر را در سایه خود نهاده بود. یکی از نشانه‌های اهمیت کم مانند قانون، شرح‌های فراوان بر آن، از سوی پزشکان، طی قرن‌ها بوده است؛ بر این شرح‌ها، باید تلخیص‌ها و حواشی بسیار بر آن کتاب را افزود.

ابن سینا، افزون بر قانون چند نوشته دیگر نیز در پزشکی دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: الار جوزه فی الطب، که در قالب شعر نوشته شده و ۱۳۲۶ بیت را در بر می‌گیرد. ابن سینا در این اثر خلاصه مطالب قانون را آورده است. متن ارجوزه همراه با ترجمه فرانسوی و نیز لاتینی آن از سده ۱۳م، به کوشش هانری ژائیه و عبدالقادر نورالدین، در پاریس (۱۹۵۶م) منتشر شده است.

افزون بر اینها، ابن سینا نوشته‌ای دارد با عنوان مقالة فی احکام الادوية القلبية که آن را به نام الشریف السعید ابوالحسن بن حسنی نوشته بوده است. کتاب قانون طی دوران سده‌های میانه، معتبرترین متن برای آموزش پزشکی در دانشگاه‌های مونپلیه و لوون بوده و تا ۱۶۵۰م نیز در دانشگاه‌ها تدریس می‌شده است. متن

کامل قانون پیش از ۱۱۸۷م از سوی گرادوس کرمونایی (درگذشت ۱۱۸۷م)، به فرمان اسقف اعظم تولدو (طَلَيْطَلَه) ریموند (درگذشت ۱۱۵۱م) به لاتینی ترجمه شده بود. وی همچنین مترجم اثر پزشکی دیگر ابن سینا الار جوزه فی الطب به لاتینی است. در دوران رنسانس اروپا نیز ترجمه لاتینی قانون از ۱۴۷۳ تا ۱۴۸۶م چندین بار در ایتالیا (و نیز) چاپ و منتشر شده بود. دانشمند ایتالیایی آندرانالپاگو (درگذشت ۱۵۲۰ یا ۱۵۲۱م) به ترجمه آثار پزشکی ابن سینا شهرت یافته بود. وی ترجمه لاتین قانون، احکام الادویة القلبية و نیز الار جوزه فی الطب را بازنگری و تصحیح و چند نوشته دیگر ابن سینا را نیز به لاتینی ترجمه کرده بود. ترجمه روسی متن کامل قانون در ۵ جلد (۶ بخش) در فاصله سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۶۰م در تاشکند منتشر شده است.

ابن سینا در کتاب قانون و نیز در ار جوزه، در جاهای مختلف به چشم، ساختار و عناصری ساختاری آن، بیماری‌ها و درمان‌ها، داروها و کیفیت ایصار و دیدن و دیگر موضوعات مرتبط به چشم پرداخته است. به ویژه در فن سوم از جزء سوم القانون، دانشنامه بزرگ طبی خود، به تشریح چشم و پلک، وصف و نشانه‌شناسی بیماری‌ها و راه‌های درمان آنها و قوه بینایی و کنش‌های آن پرداخته است. بخش مربوط به تشریح از کتاب القانون، به زبان فرانسه و بخش مخصوص چشم پزشکی آن به آلمانی ترجمه شده است.^۱

جرجانی، اسماعیل بن حسن، طبیب ایرانی سده ۴ و ۵ق.

اسماعیل بن حسن بن محمد بن محمود بن احمد، مشهور به جرجانی (سده‌های ۵-۶ق/ ۱۱-۱۲م) برای او القاب و کنیه‌های متفاوتی ذکر کرده‌اند: زین‌الدین، شرف‌الدین، ابو ابراهیم، ابوالفتح، ابوالفضائل، الامیر السید الامام، علوی حسینی، سپاهانی گرگانی، و طبیب علوی. برخی محل تولد وی را گرگان دانسته‌اند و با توجه به اینکه او خود در مقدمه ذخیره خوارزمشاهی از ورود خویش

به خوارزم در ۵۰۴ق/۱۱۱۰م یاد کرده، و در مقدمه ویرایش عربی ذخیره سن خود را هنگام نگارش آن کتاب ۷۰ سال گفته است، می‌توان تولد وی را در ۴۳۴ق/۱۰۴۳م، یا اندکی پس از آن دانست. او احتمالاً مقدمات طب را در گرگان فراگرفت. برخی از محققان او را از شاگردان ابن ابی صادق نیشابوری دانسته‌اند اما جرجانی در ذخیره تنها از ابن ابی صادق نقل کرده است.

جرجانی در ذخیره به سفر خود به قم و دیدار با فرزندان کوشیار گیلانی، اخترشناس سده ۴ق/۱۰م و نیز سفر به مرو اشاره کرده است. تا جایی که می‌دانیم، وی مابقی عمر خویش را در شهرهای خوارزم و مرو گذراند و مدتی نیز در خوارزم سرپرستی داروخانه بهاءالدوله را بر عهده داشت. درباره زمان و محل مرگ وی نیز گزارش‌های متفاوتی وجود دارد. سمعانی محل وفات او را شهر مرو دانسته، و از محمود بن محمد بن عباس صاحب کتاب تاریخ خوارزم نقل کرده است که جرجانی در ۵۳۱ق/۱۱۳۷م در مرو درگذشت. بیهقی می‌گوید که جرجانی را در ۵۳۱ق - هنگامی که در سنین کهولت به سر می‌برده - در سرخس دیده است. حاجی خلیفه نیز به سه تاریخ مختلف، ۵۳۰، ۵۳۱ و ۵۳۵ق اشاره کرده است که اگر تاریخ تولد او را در حدود سال ۴۳۴ بدانیم، باید گفت که او عمر درازی کرده است. خواندمیر او را تا زمان علاءالدین محمد بن تکش (حک ۵۹۶ - ۱۷ق/۱۲۰۰ - ۱۲۲۰م) زنده دانسته، و ابن ابی‌اصیبعه او را ملازم علاءالدین شمرده است. با این فرض جرجانی باید بیش از ۱۵۰ سال عمر کرده باشد که ظاهراً این اشتباهات به سبب خلط نام دو خوارزمشاه رخ داده است.

تحلیل آثار جرجانی نشان می‌دهد که وی بر آثار پیشینیان خویش تسلط داشته، و از ایشان اثر پذیرفته است. وی از پزشکان دوره اسلامی به ابن سینا، محمد بن زکریای رازی، ابوالحسن طبری ترنجی، احمد فرخ، عیسی بن صهاربخت و نیز به کتبی چون تذکره الکحالین علی بن عیسی کحال و از پزشکان یونانی به جالینوس، بقراط و اهرن اشاره کرده است. جرجانی علاوه بر طب در علوم دینی نیز تحصیلاتی داشته است. به گفته سمعانی وی در نیشابور شاگرد ابوالقاسم عبدالکریم قشیری بوده، و از او روایت می‌کرده است.

۱. مهم‌ترین اثرش ذخیره خوارزمشاهی (به عربی و فارسی) است، بخش‌هایی

از این اثر درباره چشم پزشکی است و نشانگر تبحر جرجانی در موضوعات کحاله است. غیر از ذخیره برای او حدود ۱۵ اثر دیگر برشمرده‌اند.

سید اسماعیل جرجانی چند اثر طبی ماندگار دارد. هیچ یک از آثارش ویژه چشم پزشکی نیست ولی آثار طبی او دارای بخش‌هایی درباره موضوعات چشم می‌باشد.

مشهورترین و معتبرترین کتاب پزشکی در ایران و قلمرو شرقی اسلام از سده ۶ق/۱۲م به این سوی، ذخیره خوارزمشاهی تصنیف سید اسماعیل جرجانی (درگذشت ۵۳۱ق/۱۳۷م) است که گفتار دوم از کتاب ششم آن به چشم پزشکی اختصاص یافته است. جرجانی در این گفتار که بر پایه آثار علی بن عیسی و ابن سینا و حنین و باگزینش هوشمندانه تدوین شده پس از بحث درباره بیماری‌شناسی و اسباب و علل بروز بیماری‌ها و ذکر انواع معالجات، به شرح یکایک بیماری‌های چشم بر حسب اعضا و اجزاء آن، مانند پلک، ملتحمه، قرنیه، عنبیه... و بیماری‌هایی چون شب کوری و روز کوری و جز آن پرداخته است. جرجانی در کتاب دیگر خود، الاغراض الطبیة هم ساختمان چشم را مورد بررسی قرار داده است. این گفتار از ذخیره را برتران تیری دو کروسل دپس به فرانسه ترجمه و تحقیق کرده است. ذخیره خوارزمشاهی (به عربی و فارسی) را نخستین و مفصل‌ترین اثر جرجانی در پزشکی است که آن را پس از ورود خود به خوارزم در ۵۰۴ق/۱۱۱۰م و برای قطب‌الدین محمد بن انوشنگین خوارزمشاه (حک ۴۹۰ - ۵۲۱ق) نگاشته است. این اثر در کنار کتاب‌هایی چون الحاوی محمد بن زکریای رازی، صد باب ابوسهل مسیحی و قانون ابن سینا از جمله کتب بسائط در طب شمرده می‌شده است که هر پزشک حاذقی می‌بایست دست کم یکی از آنها را مطالعه کند.

ذخیره شامل ۱۰ فصل است که در آنها به ترتیب به حد و منفعت پزشکی و شناخت اخلاط چهارگانه و مزاج‌ها، بررسی حالت نبض و عرق و اعراض تن، تدبیر نگاه داشتن تندرستی و تدبیر هوا و مسکن و آب و تدبیر پروردن اطفال و تدبیر پیران و مسافران، نحوه شناختن بیماری‌ها (که در اصطلاح پزشکی به آن تقدمه المعرفة می‌گویند)، بررسی انواع تب و سبب‌ها و علاج آن، بیان انواع علاج بیماری‌ها، بیان آماس‌ها و زخم‌ها و نحوه شکافتن و داغ کردن آنها، بیان پاکیزگی ظاهر، بیان زهرها

و پادزهر آنها و قراباذین (که تتمه کتاب است) پرداخته شده است. جرجانی ابتدا ذخیره را به پارسی نوشت و چون در مجامع علمی چندان توجهی به آن نشد، آن را به عربی بازنگاری کرد.

از جمله جنبه‌های مهم این کتاب، همانند کتاب الاغراض الطیبة وی، معادل‌های پارسی است که جرجانی برای اصطلاحات رایج پزشکی در زبان عربی آورده است. این اثر را محمد بن ادریس دفتری (درگذشت ۹۸۲ ق/ ۱۵۲۲ م) به ترکی ترجمه کرد. ذخیره به زبان‌های عبری و اردو نیز ترجمه شده، و نسخه ناقصی از ترجمه عبری آن در پاریس موجود است. نسخه‌ای از متن عربی این کتاب در کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران موجود است. این کتاب با این مشخصات منتشر شده است:

ذخیره خوارزمشاهی، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۵۵.

۲. حُفَى عَلَی: جرجانی این اثر را در خوارزم در زمان قطب‌الدین محمد و به دستور فرزندش اتسز نگاشت. گویا از آن رو که ذخیره کتابی مفصل بوده است، ولی عهد دستور تهیه خلاصه‌ای از آن را می‌دهد. جرجانی نیز کتاب را در دو مجلد و در قطعی تهیه می‌کند که بتوان آن را در موزه (چکمه) همراه خود داشت و وجه تسمیه کتاب به حُفَى (منسوب به حُفَّ = موزه) نیز از همین جاست. نسخه‌های زیادی از این اثر برجا مانده است. این کتاب با مشخصات زیر منتشر شده است:

حفی علایی، به کوشش علی اکبر ولایتی، تهران، ۱۳۷۷.

۳. الاغراض الطیبة و المباحث العلالیة: جرجانی این کتاب را در خوارزم و در زمان حکومت ابوالمظفر اتسز بن محمد (حک ۵۲۱ - ۵۵۱ ق/ ۱۱۲۷ - ۱۱۵۶ م) و بنا بر سفارش مجدالدین ابومحمد صاحب بن محمد بخاری، وزیر اتسز نگاشت. این اثر خلاصه دیگری از ذخیره خوارزمشاهی در ۵ فصل است که البته از حفی علایی مبسوط‌تر است. در این اثر نیز همچون ذخیره به معادل‌سازی برای واژگان عربی پزشکی توجه خاص شده است. تحلیل ادبی این متن نشان می‌دهد که وی در مواردی برای واژگان عربی، معادل فارسی سره آن را به کار برده، مانند سیپرز (طحال)، گُرده (کلیه)، بندگاه (مفصل)، آماس (ورم)، و بی‌خبر کننده (مخدر)؛ و در مواردی نیز همان واژه عربی را پذیرفته است، چون معده، مثانه، غضروف، و

عصب. همچنین در مورد ادویه مفرده، پس از ذکر نام عربی هر دارو، برابر فارسی آن را نیز آورده است، مانند سرخس (گیل دارو)، اسقیل (پیاز موش)، ریواج (ریباس). نسخ متعددی از این اثر برجای مانده است. دارای بررسی‌هایی در زمینه چشم پزشکی است. این کتاب با مشخصات زیر منتشر شده است:

الاعراض الطبیة، تهران، ۱۳۴۵.

۴. یادگار، کتاب مختصری است در طب به پارسی که جرجانی آن را در خوارزم نگاشته، و شامل ۵ بخش، و از لحاظ حجم هم ارز خفی علائی است. نسخه‌هایی از این اثر باقی مانده است (بیهقی، نظامی، همان جاها؛ منزوی، ۳۷۶۷/۵).

۵. کتاب فی حفظ الصحة، رساله کوتاهی در پزشکی و در ۱۶ باب است.

۶. کتاب در علم تشریح، رساله مختصری است در علم تشریح که نسخه‌ای از آن

برجای مانده است.

۷. الزبیده فی الطب، رساله‌ای به عربی در پزشکی و داروسازی است که هدف

جرجانی از تألیف آن ارائه همه مطالب طب نظری در رساله‌ای مختصر بوده است.

وی این کتاب را در ۵ بخش تنظیم کرده که در آنها به شناخت انواع نبض و عوارض

خارجی بدن، موارد مربوط به تشریح بدن انسان، شناخت انواع تب‌ها، معالجات

امراض و بیان حدود و دلیل‌های بروز و نشانه‌های آنها، بررسی انواع آماس، مطالب

آرایشی و پیرایشی چون بررسی دلایل موخوره، مجعد و صاف کردن مو، درمان

طاسی، روش‌های لاغر شدن، و در بخش پایانی کتاب به زهرها و پادزهرها پرداخته

شده است. نیز درباره چشم پزشکی مطالبی دارد.

۸. التذکرۃ الاشرافیة فی الصناعة الطبیة، کتاب مختصری است در طب به زبان

عربی.

۹. کتاب تدبیر الیوم و اللیلة، مجموعه‌ای است از توصیه‌های پزشکی در

بهداشت عمومی و حفظ بدن از امراض که هر فرد باید در طول شبانه‌روز آنها را

رعایت کند. وی این رساله را برای قاضی ابوسعید احمد بن سعید بن احمد شارعی

در خوارزم نگاشته است و نیز به بهداشت چشم هم پرداخته است.

۱۰. فی القیاس، رساله کوتاهی است در منطق که نسخه‌ای از آن در کتابخانه

اسکوریال (شم ۶۱۲) موجود است.

۱۱. فی التحلیل، رساله کوتاهی است در فلسفه که نسخه‌های از آن باقی مانده است.

آثاری نیز به جرجانی منسوب است که تاکنون نسخه‌های از آنها یافت نشده است. از آن جمله‌اند: الطب الملوکی، و ترجمه قانون ابن سینا.^۱

ابن زُهر، عبدالملک، پزشک، وزیر و نویسنده اشبیلی در سده ۶ق.

ابن زُهر نام خاندانی نسبتاً بزرگ است که در سده‌های ۴ تا ۷ق پزشکان، فقیهان، ادیبان و وزیران نامداری از آن برخاستند. این خاندان منسوب به ایاد بن معدّ بن عدنان است و شاخه‌ای از این خاندان با هجرت زُهر نامی به اندلس (اسپانیا) در سده ۴ق شکل گرفت و تا ۶۴۵ق/۱۲۴۷م که مسیحیان بر شاطبه تسلط یافتند، در اندلس تداوم داشتند. یکی از شخصیت‌های نامدار این خاندان، ابومروان عبدالملک بن زهر (درگذشت ۵۵۷ق/۱۱۶۲م) است. ابن زهر نخست نزد پدر خود به فراگیری دانش پزشکی پرداخت. در این فن مهارت بسیاری کسب کرد و صاحب نظر شد. او دیگر علوم چون ادبیات و فقه را نزد ابومحمد ابن عذب فرا گرفت و ابومحمد حریری بصری نویسنده کتاب مقامات از بغداد از راه مکاتبه به او و پدرش اجازه داده است، اما ابومروان که بیشتر همت خود را صرف آموزشهای نظری و عملی پزشکی کرده بود، از همان دوران نوجوانی همراه پدر خود در عیادت بیماران و درمان آنها شرکت می‌کرد و از وی شیوه شناخت بیماری‌ها و ساخت داروها را فرا می‌گرفت. ابن زهر به تصریح خود در همان دوره ابتدای آموزش پزشکی نزد پدر خود سوگندنامه پزشکی یاد کرده است. او که در این رشته از مهارت فوق‌العاده‌ای برخوردار شده و تجربیات گرانقدری به دست آورده بود، به زودی در مجامع علمی و میان دانشمندان آن دیار از شهرت بسیاری برخوردار شد، چنانکه طالبان فن پزشکی برای تحصیل نزد او می‌شتافتند. بزرگ‌ترین شاگردان وی در این فن عبارتند از: ابوالحسین بن اسدون معروف به مصدوم، ابوبکر بن ابوالحسن

ابومحمد شدونی و ابوعمران بن ابوعمران.

نخستین ارتباط وی با امرای مرابطون در ایام جوانی وی بوده است که از اشبیلیه به قرطبه فراخوانده شد تا به درمان علی بن یوسف ابن تاشفین بپردازد. گویا این ملاقات در ۵۰۱ق/۱۱۰۸م انجام گرفته است. ابن زهر پس از آن به خدمت دولت مرابطون درآمد و مقام و منزلتی یافت و ثروتی بسیار به دست آورد. او در دستگاه امیر ابراهیم بن یوسف بن تاشفین والی اشبیلیه به خدمت اشتغال داشت و مورد احترام بود و در ۱۵ق/۱۲۱م کتاب الاقتصاد را به ابراهیم بن یوسف اهدا کرد. اما به گفته ابن عذاری وی در ۱۱ق یعنی ۴ سال پیش از تاریخ یاد شده به دستور ابوحنفص عمر بن یوسف بن تاشفین که از جانب علی بن یوسف، برادرش، به عنوان والی اشبیلیه منصوب شده بود، در مراکش به زندان افکنده شد. بنابراین وی باید پس از این تاریخ آزاد شده و به خدمت ابراهیم بن یوسف درآمده باشد. خود ابن زهر در کتاب التیسیر اشاره کرده است که علی بن یوسف بن تاشفین به سبب کینه و عداوتی که نسبت به پدر او داشت، او را به زندان افکند و ناراحتیهای بسیار برای آن دو فراهم آورد. ظاهراً بعدها نیز دیگر بار به زندان افکنده شد. زیرا در ۳۵ق/۱۱۴۰م شخصی به نام ابوالحکم ابن غلننده در زندان مصاحب وی بوده و از او پزشکی آموخته و کتاب الاقتصاد وی را نزد او خوانده است. او در دوره زندان نیز به تدریس و طبابت اشتغال داشته و حتی نزدیکان علی بن یوسف را معالجه کرده است.

ابن زهر پس از بر سر کار آمدن دولت موحدون به مؤسس آن عبدالمؤمن (درگذشت ۵۵۸ق/۱۶۳م) پیوست و به عنوان پزشک مخصوص و وزیر مشاور وی برگزیده شد. پیوستن او به عبدالمؤمن بر شهرت، اعتبار و ثروت وی افزود و از نفوذ بسیاری برخوردار شد. ابن زهر در مقابل احترامی که عبدالمؤمن در حق وی روا می‌داشت، کتابهای التریاق السبعین و الاغذیه را به نام او تألیف کرد و در مقام پزشک معالج شربتهایی برای وی می‌ساخت که در نوع خود بی‌نظیر بودند. در همین دوره وی با ابن رشد اندلسی آشنایی پیدا کرد. این آشنایی به دوستی تبدیل شد و ابن زهر کتاب التیسیر را به خواهش او تألیف کرد. ابن رشد نیز وی را بسیار تحسین کرد و بزرگش شمرد و حتی او را بزرگ‌ترین پزشک جهان پس از جالینوس

دانست. ابن رشد در پایان کتاب الکلیات خویش از ابن زهر و کتاب التیسیر او یاد کرده و نوشته که این کتاب را از ابن زهر عاریه گرفته و استنساخ کرده است. وی همچنین به طالبان پزشکی توصیه کرده که به این کتاب که بهترین اثر در نوع خود است، مراجعه کنند.

درباره مقام علمی ابن زهر در منابع اسلامی و اروپایی بسیار سخن گفته‌اند. بعضی مهارت و مقام علمی وی را ستوده‌اند. ابن ابی‌اصیبعه او را در شناخت و ساخت داروهای مفرده و مرکبه و شیوه‌های درمان ماهر دانسته و حکایاتی از چگونگی درمان‌های او ذکر کرده که نشان دهنده توانایی علمی و تبحر و مهارت وی در این فن است. برخی او را در شمار بزرگ‌ترین پزشکان غرب اسلامی دانسته‌اند. وی برخلاف بسیاری از پزشکان جهان اسلام، بیشتر یک طبیب بود و همه آثار وی در همین زمینه است. ابن زهر از بزرگ‌ترین پزشکان در طب بالینی به شمار می‌رود. وی با اینکه پیرو نظریه جالینوس بود، اما تمایل شدید به تجربه وی را ممتاز می‌ساخت و از راه مشاهده و آزمایش به اندیشه‌های بدیع بسیاری دست یافت. همچنین وی را قدیمی‌ترین انگل‌شناس بزرگ پس از الکساندر ترالسسی و نخستین معرف انگل مولد جرب معرفی کرده و ستوده‌اند؛ گرچه اشاره کرده‌اند که در این مورد احمد طبری پزشک مسلمان بر وی مقدم بوده است. او خود در مقدمه کتاب التیسیر به اهمیت تجربه در پزشکی اشاره کرده و بارها تصریح کرده است که مطالب و نظریات خویش را از راه تجربه به دست آورده است. وی همچنین اشاراتی در همین کتاب به انگل مولد جرب دارد. ابن زهر با تفصیلی بیش از پیشینیان به توصیفات بالینی پرداخته است و غده‌های میان‌پرده (غده‌های میان‌سینه) و پیدایش بشورات چرکی در روی غشای خارجی قلب، فلج گلو، جرب، تورم گوش میانی و ورم روده را وصف کرده است. وی به زیان‌بخش بودن هوای متصاعد از مرداب به خوبی آگاه بود، از این رو اهمیت هوای خوب و پاک را برای تندرستی مورد تأکید قرار می‌داد. وی از هواداران کالبدشکافی بود و خود استخوان مردگان را مورد پژوهش قرار می‌داد. ابن زهر بر آن بود که درمان دارویی باید متناسب با جهت تکون مرض باشد و تجویز داروی ساده و مرکب را با مقدار کم باید شروع کرد و سپس به تناسب نتیجه‌ای که حاصل می‌شود؛ به تدریج بر میزان آن افزود. در مورد

داروها نیز توصیه می‌کرد که باید با موادی مخلوط شود که از یک سو دارو را به اندام‌های رنجور برساند و از سوی دیگر عوارض زیان‌بخش آنها را خنثی کند و معتقد بود که اگر دارو را با عسل یا قند مخلوط کنند، به کبد می‌رود و کبد در مقابل این مواد حساس است. این توصیه‌های عملی پیشرفت دانش پزشکی را بر مبنای مشاهده دقیق آثار درمانی که با احتیاط انجام می‌گرفته و اساساً تجربی بود، بنیان نهاد و این خود اصولاً روشی مثبت و قابل تقدیر است.

بعضی از نویسندگان مانند میخائیل غزیری^۱، ابن زهر را یهودی دانسته‌اند، اما ووستنفلد این گمان را مردود دانسته است، چنانکه از آثار خود وی نیز آشکارا اسلام وی معلوم می‌شود. ابن زهر پس از عمری که به آموزش و طبابت و نوشتن کتب پزشکی اشتغال داشت، سرانجام مانند پدرش به غده‌ای چرکین گرفتار شد و در اشبیلیه یا در مراکش درگذشت و جنازه وی به اشبیلیه منتقل شد و در بیرون دروازه الفتح به خاک سپرده شد. گزارش دیگری درباره مرگش هست: او به دربار موحدون راه یافت و نزد الناصر موحدی مقامی بلند یافت، اما چندان نزیست و در ۲۵ سالگی مانند پدرش هنگام بازگشت به مراکش در سلا واقع در حومه رباط مسموم شد و درگذشت. نخست در همانجا به خاک سپرده شد، سپس جنازه اش را به اشبیلیه منتقل کردند و در مقبره خانوادگی واقع در بیرون دروازه الفتح به خاک سپردند. چندین اثر درباره مسائل پزشکی و چشم پزشکی از او بر جای مانده است. مهم‌ترین اثر او التیسیر فی المداواة و التدیبر است. از او دو فرزند به نام‌های ابومروان عبدالملک و ابوالعلاء محمد بر جای ماند که هر دو در اشبیلیه اقامت داشتند.

از این خانواده همچنین دوزن در پزشکی شهرتی یافتند که در حرمسرای المنصور موحدی به طبابت می‌پرداختند. یکی از آنها خواهر ابوبکر حفید مکنی به ام عمرو، و دیگری خواهرزاده ابوبکر بود که با او مسموم شد و در ۵۹۵ق درگذشت.^۲

ابن قف،^۱ پزشک، جراح و نویسنده مسیحی سوری در سده ۷ق.

امین الدوله ابوالفرج بن موفق الدین یعقوب بن اسحاق کزکی (۶۳۰ - ۶۸۵ق/ ۱۲۳۳ - ۱۲۸۶م)، پزشک و نویسنده مشهور مسیحی سوری. با آنکه نام، شهرت و دین او و نیز نام پدرش در آغاز برخی از نسخه‌های آثار او آمده، ولی حاجی خلیفه لقب او را امین الدوله و الدین و نامش را ابوالفرج یعقوب آورده است و از آن پس نویسندگان دیگر همین اشتباه را تکرار کرده‌اند. بعضی دیگر از محققان معاصر او را با ابوالفرج ابن عبری، مؤلف مختصر الدول، یکی دانسته‌اند. پدر او از مسیحیان کرک (در خاور بحر المیت، در اردن) بود و در روزگار الملک الناصر یوسف بن محمد ایوبی (۶۳۴ - ۶۵۸ق) در سرحد به شغلی دیوانی گمارده شد و در همین ایام با ابن ابی اصیبعه آشنایی و پیوندی دیرپا یافت. همین دوستی سبب شد که ابن ابی اصیبعه به خواهش او، پسرش ابوالفرج را به شاگردی بپذیرد. ابن ابی اصیبعه از هوشمندی، متانت، کم‌حرفی و علاقه‌مندی شاگرد خود به دانستن احوال دانشمندان یاد کرده است و جامع‌ترین شرح حال ابن قف را نیز در اثر مشهور همو می‌توان یافت؛ اگرچه به احتمال، اطلاعات مربوط به سال‌های پس از ۶۶۸ق درباره ابن قف را شاگردان ابن ابی اصیبعه به کتاب او افزوده‌اند.

ابوالفرج کتاب‌های المسائل حنین بن اسحاق، الفصول و تقدمة المعرفة بقراط و نیز آثار رازی را نزد ابن ابی اصیبعه خواند و مقدمات ضروری طب، شناخت انواع بیماری و راه‌های مداوای آنها را فراگرفت. پس از چندی همراه پدر به دمشق رفت و نزد دانشمندان آن دیار نیز به شاگردی پرداخت. طب را نزد حکیم نجم‌الدین بن منفاخ و موفق الدین یعقوب سامری، فلسفه را نزد شیخ شمس الدین عبدالحمید خسروشاهی و عزالدین حسن غنوی ضریر و هندسه را نزد شیخ مؤیدالدین عرضی فراگرفت. با این همه به طب بیش از سایر دانش‌ها اقبال داشت و در آغاز کار چند سال در دژ عجلون طبابت کرد و سپس به دمشق بازگشت. وی به رغم اشتغال به معالجه سپاهیان مملوکی، از مشهورترین استادان طب زمان خود در سوریه بود و نیز به داشتن آثار بسیار شهرت داشت. از شاگردان او که از ولایات مختلف به

1. «Ibn al Quff»

محضرش می‌آمدند، ذکرى به میان نیامده است. ابن قف بی‌شک یکی از پزشکان برجسته قرن ۷ق است و در ردیف بزرگ‌ترین پزشکان عرب و مسلمان به شمار آمده است. باید به خاطر داشت که جریان جنگ‌های صلیبی در سوریه و فلسطین در شکوفایی علمی او، به ویژه در فن جراحی، تأثیر بسزایی داشت، زیرا وی پیوسته می‌بایست به عنوان پزشک و جراح به مداوای مجروحان جنگی بپردازد. ابن قف در تألیفات طبی به دو جنبه نظری و عملی توجه داشت. ابن ابی‌اصیبه از نوشته‌های او نه اثر را نام برده است. محققان اخیر نام دو اثر دیگر را به آن فهرست افزوده‌اند. آثار فراوانی در زمینه پزشکی و جراحی از او باقیمانده است. این آثار کمابیش شامل جراحی چشم، امراض چشم و درمان آن است. ابن قف، در کتاب مهم العمدة فی الجراحة خود فقط به تشریح عضلات و رباطها و اعصاب و طبقات چشم و پلک پرداخته است و درباره جراحی‌های چشم سخن نگفته است. به نظر می‌رسد که او این‌گونه جراحی‌ها را تخصصی و از وظایف چشم‌پزشکان می‌دانسته است. آثار دیگرش که شامل مباحثی درباره چشم هم است عبارت‌اند از:

الاصول فی شرح الفصول؛ جامع الغرض فی حفظ الصحة؛ الشافی فی الطب؛ شرح الکلیات من کتاب القانون. اینها فقط بخشی از آثار او است.^۱

ابن الیاس شیرازی، چشم‌پزشک ایرانی در سده ۷ و ۸ق.

نجم‌الدین محمود بن الیاس شیرازی (درگذشت ۷۲۰ق/ ۱۳۲۰م) عموی جلال‌الدین بن احمد طبیب خوافی معروف به جلال طبیب از خاندان سرشناس و نامدار در شیراز است.

جلال طبیب پزشک دربار شجاع مظفری (۷۶۰ - ۷۸۶) بود و پسر برادرش یعنی محمود بن الیاس شیرازی دانشمند و چشم‌پزشک مشهور بود که با عنایت خواجه فاضل رشیدالدین فضل‌الله توانست طرح‌های تحقیقاتی خود در زمینه چشم

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، ص ۳۱۱-۳۱۲؛ معجم المطبوعات العربیة و المعریة، ج ۱، ص ۲۱۷.

پزشکی را به پیش بربرد. او رئیس بیمارستان اتابکی شیراز بود. غیر از چشم پزشکی در ادب و علوم شرعی نیز دستی داشت و در چند دانش، تألیفاتی دارد. محمود بن الیاس کتابی به نام الحاوی فی علم التداوی دارد؛ چندین باب آن به ویژه باب‌های ۱۸ تا ۳۱ درباره اسباب و علائم بیماری‌های چشم، درمان‌ها، روش درمان و دیگر موضوعات مرتبط به چشم پزشکی است. این اثر هنوز چاپ نشده و نسخه خطی آن در چند کتابخانه موجود است.

در همین دوره چشم‌پزشکان نام‌آور دیگری ظهور کردند مثل نظام‌الدین قزوینی مؤلف کتاب العین و محمد بن محمد بن عرب مؤلف کتاب علم حکمة العین. ابن عرب این کتاب را به توصیه ابوسعید ایلخان نوشت.^۱

نجیب سمرقندی، چشم‌پزشک حاذق در سده ۷۰۶ق.

محمد بن علی بن عمر، ابوحامد، مشهور به نجیب سمرقندی یا سمرقندی (درگذشت ۹۱۹ق/۱۲۲۲م) از پزشکان و داروسازان به ویژه در زمینه چشم پزشکی است. نیز در رشته تغذیه و غذا درمانی تبحر داشت. آثار فراوانی در طب و چشم پزشکی از او باقی مانده است: النجیبات فی الطب؛ الاسباب و العلامات، این کتاب توسط نفیس بن عوض در سده ۹ق شرح شده است؛ اصول ترکیب الادویة؛ قوانین ترکیب الادویة القلبية؛ رسالة فی مداواة وجع المفاصل؛ کیفیة ترکب طبقات العین؛ اغذیة المرضى؛ غایة الاغراض فی معالجه الامراض؛ ادویة القلب؛ المعاجین و الاشره؛ الاقربادین علی ترتیب العلل.^۲

داود انطاکی، طبیب، حکیم نابینا در سده ۱۰۱۰ق.

داود بن عمر طبیب انطاکی ملقب به «بصیر» در سال ۹۵۰ق متولد شد. با

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۳، قسمت ۲، ص ۱۰۳۲-۱۰۳۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران،

سعید نفیسی، تهران، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. الاعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۸۰.

تلاش فراوان به مدارج علمی رسید و از مشاهیر اطباء و حکمای نامدار اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم قمری شد. او پیش از هفت سالگی قرآن مجید را حفظ کرد؛ در علوم ادبی به اکثر بلاد مصر و شامات سفر کرد؛ از حکمای هر دیاری فنی و از اطبای هر شهر تجربتی یاد گرفت و در تحصیل لغت یونانی نیز رنجی بسزا برد، تا آنکه ریاست طبای زمان خود را به دست آورد و به دلیل کثرت ذکاوت، فطانت و بصیرت علوم متنوع را می‌دانست. مهارت‌های حیرت‌انگیز در معالجه و مداوای بیماران از وی دیده‌اند. با اینکه قوه بینایی نداشته و نابینا بوده، اما حافظه‌اش چنان قوت داشت که هر مطلبی را یک مرتبه می‌شنید تا آخر عمر از یادش نمی‌رفت. تألیفات وی را اینگونه فهرست کرده‌اند:

استقصاء العلل؛ لعببة المحتاج در طب؛ النهجة؛ تذکره اولی الالباب و الجامع للعجب العجاب در طب؛ تزیین الاسواق و تفصیل الشواق العشاق؛ الدرّة المنتخبة فی الادویة المجریة؛ زینة الطروس فی احکام العقول و النفوس؛ شرح قصیدة النفس ابوعلی سینا؛ غایة المرام فی علم الکلام؛ النزهة الجهجة فی تشحید الاذهان و تعدیل الامزجة.

به مذهب شیعه گرایش داشت و گاه به نقد اهل سنت و جماعت پرداخته است. در سال هزار و پنچ یا هشت یا نه قمری در مکه معظمه وفات یافت.^۱

طیباتی، فرزاد، پزشک نابینا از ایران معاصر.

فرزاد طیباتی در سال ۱۳۴۱ متولد شد، وی در سه سالگی به علت نزدیک بینی استفاده از عینک را آغاز کرد و چند سال بعد به علت ضربه‌ای که به سرش وارد آمد به مشکل بینایی دچار شد. در دوازده سالگی به علت پارگی شبکیه، بینایی خود را از دست داد و از آن زمان در آموزشگاه شهید محبی با کوشش و وصف ناپذیری به ادامه تحصیل پرداخت و در رشته‌ی اقتصاد دیپلم گرفت. فرزاد طیباتی دوره اپراتوری تلفن را در دوره دبیرستان فرا گرفت و پس از فراغت از تحصیل به عنوان

۱. داود انطاکی، قدرت الله عفتی، جاهای مختلف.

پراتور تلفن به استخدام بانک تجارت در آمد. فرزند طبیبانی همزمان به یادگیری زبان انگلیسی پرداخت و در سال ۱۳۶۳ به پیشنهاد یکی از متخصصان برای درمان به آمریکا سفر کرد. او به دنبال آرزوی بزرگ خود پس از مدت‌ها تفکر، سرانجام تصمیم گرفت که پزشک شود و برای رسیدن به هدفش تلاش زیادی را شروع کرد. او در سال ۱۳۶۷ پس از کسب اجازه اقامت در آمریکا، موفق شد در دانشگاه ثبت نام کرد و با همتی ستودنی توانست مدرک پزشکی را دریافت کند. وی در بین سیصد دانشجوی پزشکی یکی از دانشگاه‌های معتبر آمریکا با رتبه اول، مدرک تخصصی خود را در رشته‌ی کارپوراکتیک دریافت کرد و نامش در کتاب طلایی سال آمریکا به عنوان سمبل اراده به ثبت رسید.^۱

۱. تحول روانی آموزش و توانبخشی نابینایان، محمدرضا نامنی، تهران، سمت، ۱۳۸۱؛ اراده‌های
بولادین معاصر ایران، حسین شریفی، سعید فتح‌اللهی راد، تهران، بی‌تا.

فصل سوم
کتابشناسی

ایرانیان و مسلمانان در چندین قرن قبل در رشته چشم پزشکی پیشرفت‌های قابل توجه داشتند؛ کتاب‌های مهم درباره مسائل، اعضاء و بیماری‌های چشم نوشتند. بسیاری از این منابع به اروپا رفت و دانش چشم پزشکی جدید را به وجود آورد.

منابع مکتوب درباره چشم پزشکی، به شرحی که خواهد آمد، بر ۴ دسته قابل تقسیم است: نخست منابع و آثار بزرگ پزشکی عمومی که بخش‌هایی از آن به چشم پزشکی اختصاص یافته است؛ دوم منابع مخصوص چشم پزشکی که به قلم چشم‌پزشکان بزرگ چون حنین بن اسحاق، علی بن عیسی کحال، موصلی و ابوالمحاسن حلبی نوشته شده است و مهم‌ترین منابع در این موضوع به شمار می‌روند؛ سوم منابع مربوط به جراحی که کم و بیش درباره جراحی‌های چشم هم سخن رانده‌اند؛ و چهارم آثار مربوط به داروشناسی عمومی، و داروشناسی‌های مخصوص چشم. البته تعداد آثار پزشکی عمومی و داروشناسی بسیار است و در اینجا برای نمونه به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود. معلوم است که طی بررسی این منابع، آثار مخصوص چشم پزشکی باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد و به تفصیل بیشتر معرفی شود. بعضی از این کتابها اکنون در دست نیست و ذکر آنها در اینجا برای اطلاع از روند تحولات چشم پزشکی است.

شایسته است خود ایرانیان و مسلمانان از این میراث عظیم علمی اطلاع داشته باشند. به همین دلیل اهم کتاب‌هایی که از سده دوم و سوم قمری تا سده دهم قمری تألیف و عرضه شده، اینجا معرفی می‌شوند.

دغل العين

این کتاب را یوحنا بن ماسویه (درگذشت ۲۴۲ یا ۲۴۳ق) نوشته و از کهن‌ترین آثار شناخته شده و مستقل در این رشته به شمار می‌رود. این رساله پر از اصطلاحات طبی یونانی و فارسی و سریانی است و به عقیده مایه‌رف تردید نیست که فقرات مجعولی هم به آن افزوده شده است. این کتاب در ۴۷ فصل تدوین شده، که بخش بزرگی از آن به آسیب شناسی بیماریهای چشم اختصاص یافته و بقیه آن درباره علائم بیماری‌ها و معالجات آنهاست. مایه‌رف اشاره کرده که دو نسخه کامل از این اثر، یکی در کتابخانه تیمور پاشا است و دیگری در لنین‌گراد مضبوط است.^۱

معرفة محنة الكحالين

این رساله هم از یوحنا ابن ماسویه (درگذشت ۲۴۲ یا ۲۴۳ق) است. البته منسوب به او است و مایه‌رف انتساب آن را، به سبب اشتغال بر اصطلاحاتی که به دوران متأخر به کار می‌رفته است، درست نمی‌داند.^۲

العشر في مقالات في العين

این اثر منسوب به حنین بن اسحاق (۲۶۴ق / ۸۷۸م) است و از مهم‌ترین آثار تخصصی چشم پزشکی به روش علمی به شمار می‌رود. این کتاب، چنان‌که از نامش بر می‌آید، مشتمل بر ۱۰ مقاله است. نخستین مقاله درباره طبیعت و تشریح و ترکیب چشم است. مؤلف در مقاله دوم به وصف مخ، و در مقاله سوم که مفصل است، به بررسی عصب بینایی و چگونگی ابصار، در مقاله چهارم به ترتیب بیماریها و علامات آنها پرداخته است. مقاله پنجم را به علل و اسباب بروز بیماریهای چشم اختصاص داده است، و در مقاله ششم از بیماریهای عارض بر پلک و طبقه ملتحمه

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۳۰۹.

سخن رانده است؛ مقالات هفتم و هشتم مخصوص اوصاف و کنشهای داروهای مفرد است. مقاله نهم مشتمل بر بحث درباره درمان امراض چشم است، و سرانجام مقاله دهم را به داروهای امراض چشم است، و سرانجام مقاله دهم را به داروهای مرکب مخصوص بیماریهای چشم اختصاص داده است.

المسائل فی العین

این اثر نوشته حنین است و خلاصه ۶ مقاله از العشر مقالات و مشتمل بر تشریح چشم و وصف وظایف اجزاء و پاتولوژی چشم است، اما متعرض معالجات نشده است. این اثر چون به صورت پرسش و پاسخ تدوین شده است، فوایدی خاص برای دانشجویان چشم پزشکی داشته است، گویا به همین سبب، با آنکه ابن ابی اصیبعه تصریح کرده است که حنین این کتاب را برای دو پسرش داوود و اسحاق نوشته است. مایر هف حدس زده است که آن را به درخواست یکی از شاگردانش تصنیف کرده است.^۱

تعریف امراض العین

این اثر نوشته حبیبش اعسم، خواهرزاده حنین است. این کتاب ظاهراً در سده ۷ق/۱۳م موجود بوده است و ابوالمحاسن حلبی در کتاب الکافی خود از آن استفاده کرده است.

حنین آثاری در زمینه چشم پزشکی دارد که ابن ندیم رساله‌های دیگری هم از حنین درباره چشم و چشم پزشکی و داروهای مخصوص آن نام برده است؛ مانند علاج (مداواة) امراض العین بالحديد، کتاب تقاسیم علل العین، و اختیار ادویة علل العین.^۲

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۳۰۹.

الرسالة الياقوتيه

از آثار مهم طب عمومی است و بخش چشم پزشکی هم در آن وجود دارد. اقدام از همه ظاهراً الرسالة الياقوتيه يا الهارونيه نوشته ابوالحسن عيسى بن حكم دمشقي (درگذشت ۲۲۷ق) است که بخشی از آن به بیماریهای چشم اختصاص یافته بوده است.

الحوای

از محمد بن زکریای رازی در طب عمومی است؛ اما هم فصلی بزرگ از این دانشنامه عظیم پزشکی یعنی همه جلد دوم در ۶ باب را، به چشم پزشکی اختصاص داده است. همین بخش آن قدر مهم و رایج بوده است که دست نویسهای مستقل از آن پدید آمده است. باب اول مشتمل بر کلیاتی درباره بیماریهای چشم و مداوای کلی آنها بر حسب اجزاء آن چون قرنیه، عنیه و جز آن است؛ باب دوم درباره بیماریهایی چون رمد و دردهای چشم و سرطان و وردینج و اورام و بشور چشمی، یعنی مداوای دارویی یا جراحی آنهاست؛ در باب سوم به بیماریهایی چون ظفره و طرفه و سبل و جرب و شتره و دردها و پارگیهای ایجاد شده از ضربه پرداخته است؛ باب چهارم به بیماریهای حاصل از تشنج و سستی عضلات اختصاص یافته است؛ در باب پنجم درباره بیماریهایی چون انتشار و تنگی حدقه و سوراخ شدن چشم و آب مروارید و درمان آن سخن رفته است؛ و باب ششم درباره ضعف بینایی و حفظ بینایی و دوربینی و نزدیک بینی است. این باب به سبب اشتغال بر بررسیهای بالینی درباره ضعف بینایی و علل آن از ابواب مهم این کتاب است. رازی همچنین در کتاب ما الفارق او الفرق یا کلام فی الفروق بین الامراض هم بخشی را به بیماریهای چشم اختصاص داده است.^۱

المشجر

این اثر برجسته از تحقیقات و نتیجه معالجات محمد زکریای رازی در زمینه چشم و معالجه ناسور (ناسور) کیسه اشکی با آلات و روشهای ابداعی خود، و مطالعه عمیق درباره آبله و تأثیر آن در بینایی بوده است. ابو المحاسن حلبی، چشم پزشک سده ۷ق/۱۳م کتابی با عنوان المشجر در چشم پزشکی به رازی نسبت داده است و گویا خود آن را در دست داشته، و از آن در تصنیف و تألیف کتاب نور العیون خود استفاده کرده است.^۱

امراض العین

ابو ماهر موسی بن سیار شیرازی این اثر را در نیمه اول سده اول نوشت. صاحب کتاب امراض العین، چشم پزشکی بود که عضدالدوله بویه را در ایام ولایتعهدی اش درمان کرد. دو تن از شاگردان نامدار او ابن مندویه اصفهانی و احمد بن محمد طبری هر دو چشم پزشک بودند. ابن مندویه صاحب دو رساله فی ترکیب طبقات العین و فی علاج انتشار العین (بزرگ شدن عدسی چشم) از پزشکان بیمارستان اصفهان بود که به دعوت عضدالدوله به بیمارستان عضدی بغداد منتقل شد.^۲

فردوس الحکمة

فردوس الحکمة اثر پزشک برجسته، علی ابن ربن طبری است که در ۲۳۵ق/۸۴۹م تصنیف شده است. ابن ربن در این قسمت، به خصوص نشان داده است که در تشریح چشم، نشانه شناسی بالینی بیماریهای آن و روشهای معالجه و شناخت داروهای مخصوص چشم دستی قوی داشته است. مایر هف تأکید کرده است که این اثر ربطی به دو کتاب مهم حنین در چشم پزشکی، که به اقرب

۱. همان، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۱۰.

احتمال پس از ۲۳۵ق تصنیف شده است، ندارد.^۱

النهایة و الکفایة

کتاب النهایة و الکفایة فی ترکیب العینین از خلف طولونی که به اقرب احتمال آن را در نیمه دوم سده ۳/۹م در مصر تصنیف کرده بوده است، ظاهراً نسخه‌ای در دست نیست، ولی قطعه‌ای خرد از آن در بعضی از کتابهای چشم پزشکی متأخر وجود دارد.^۲

ما الفارق او الفرق

محمد زکریای رازی پزشک ایرانی غیر از کتاب الحاوی کتاب دیگری به نام ما الفارق او الفرق یا کلام فی الفروق بین الامراض نوشته است. بخشی از این اثر را به بیماریهای چشم اختصاص داده است.^۳

الابنیة عن حقایق الادویة

ابو منصور موفق هروی، نویسنده الابنیة عن حقایق الادویة است. این کتاب ظاهراً کهن‌ترین کتاب داروشناسی به زبان فارسی است که از (سده ۴/۱۰م) باقی مانده است. او از داروهای چشم بسیار یاد کرده است.

المعالجات البقراطیه

ابو الحسن احمد بن محمد طبری نویسنده این اثر، طبیب رکن الدوله بویه‌ی (در ۳۶۰ق/۹۷۱م) بوده است. نویسنده المعالجات البقراطیه را در ۵۴ باب نوشت

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۱۰.

و سراسر مقاله چهارم این کتاب را به شرح طبقات چشم و بیماریهای آن، از طبقه صلبه و مشیمی تا ملتحمه اختصاص داد. آن گاه انواع رمد و طرفه و ظفره و انحراف چشم و انتشار و آب مروارید و سپس داروهای چشم و شیوه کوبیدن و ساختن دارو اختصاص داده است. هیرشبرگ که متوجه ارزش بالینی این مقاله شده بود، به شرح و تحلیل آن پرداخت.^۱ اهوازی در همین کتاب به رساله‌ای که مخصوصاً در چشم پزشکی نوشته بوده است، و اکنون در دست نیست، اشاره کرده است. بخش چشم پزشکی این کتاب منتشر شده است.^۲

هدایة المتعلمین

نویسنده آن ابوبکر ربیع بن احمد اخوینی بخاری (درگذشت نیمه دوم سده ۴/۱۰م) است کتاب هدایة المتعلمین به زبان فارسی است و ابوابی را به ساختمان و اعصاب چشم، عضلات چشم و تشریح دقیق آن اختصاص داده است و انواع بیماریهای مهم چشم، اسباب و علامات و راههای درمان آنها را بیان کرده است.^۳

کتاب الطب الملكي یا الصناعة الطبية

تصنیف علی بن عباس اهوازی (درگذشت ۳۸۴ق/۹۹۴م) است. او پرآوازه‌ترین شاگرد ابو ماهر و برجسته‌ترین پزشک آن ادوار، پیش از ابن سینا، که همراه با المعالجات البقرایه ابوالحسن طبری، پیش از تصنیف کتاب قانون، رواج تمام داشت و جزو کتابهای درسی پزشکی به شمار می‌رفت هم، غیر از بخش مربوط به تشریح و منافع الاعضاء، مشتمل بر فصلی درباره بیماریهای چشم است. بخش مربوط به تشریح این کتاب، به قلم کونینگ به فرانسه ترجمه شده است^۴ و بخش

1. J.Hirschberg, Geschichte der Augenheilkunde, XIII/40-41, 107-114.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۳. همان، ص ۳۱۰.

4. P.De Koning, Trois Traités d'anatomie arabe, Leiden, 1903, pp. 90-431.

چشم پزشکی آن را هیرشبرگ تلخیص، و به آلمانی ترجمه^۱ کرده است.^۲

عصب العین

جبرائیل بن عبیدالله بن بختیشوع (درگذشت ۳۹۶ق/۱۰۰۶م)، بازمانده‌ای از خاندان جندی شاپوری بختیشوع و پزشک مخصوص عضدالدوله بویه، هم کتابی داشته است و موسوم به عصب العین که به روزگار خود شهرتی داشته است. مایهرف نام این کتاب را طب العین ضبط کرده است و به نقل از لویس شیخو، یادآور شده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ای خصوصی در سوریه مضبوط است.^۳

المنتخب

این کتاب از عمار بن علی موصلی (ح ۴۰۰ق/۱۰۱۱م) است و گاه آن را المنتخب فی علاج امراض العین نامیده‌اند. از آثار مهم و مشتمل بر ملاحظات و تحقیقات مبتکرانه در چشم پزشکی است؛ چندان که گویا شماری از چشم پزشکان متأخرتر مانند محمد بن قسوم بن اسلم غافقی در کتاب المرشد فی الکحل، و صلاح الدین کحال حموی در نور العیون و جامع الفنون از این کتاب اقتباسها کرده‌اند. موصلی از جراحان چیره دست چشم بود و در بخش بزرگی از جهان اسلام سفر کرد و همه جا به این گونه جراحیها دست یازید. موصلی به خصوص ملاحظات و شیوه‌ای نو در تشخیص و درمان آب مروارید داشته است و گویا خود او سرنگی برای کشیدن آب از چشم ساخته بود که بعدها در سده ۱۹م در اروپا مورد اقتباس واقع شد. کتاب المنتخب به روزگاری کهن به عبری هم ترجمه شده بوده است. این کتاب را هیرشبرگ و میتوخ بر اساس یک نسخه عربی و یک نسخه ناقص

1. Geschichte der Augenheilkunde, XIII/115.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۳. همان، ص ۳۱۰.

عبری به آلمانی ترجمه کرده‌اند.^۱

البصر و البصيرة

این کتاب به ثابت بن قره منسوب بوده است؛ پس از آن باید از کتاب البصر و البصيرة یاد کرد که مایرهف و پروفر آن را به آلمانی ترجمه کردند. اما از آنجا که نام رازی در این کتاب ذکر شده است، مایرهف پس از بررسی و تطبیق آن، به درستی انتسابش را به ثابت بن قره رد کرد و اعلام داشت که این اثر تلخیصی از کتاب المنتخب فی علاج امراض العين از چشم پزشک نامدار، عمار موصلی است، که بیش از یک سده پس از ثابت بن قره می‌زیسته است، اما اینکه مایرهف گفته است این کتاب باید پس از ۳۲۰ ق پدید آمده باشد، دقیق نیست؛ و بهتر آن است که گفته شود پس از ۴۰۰ ق یعنی پس از مرگ عمار موصلی تلخیص و تدوین شده است.^۲

کتاب التصريف لمن عجز عن التأليف

از ابوالقاسم خلف ابن عباس زهراوی (درگذشت ۴۰۴ ق/ ۱۳/ ۱۰ م) است. او بعضی از جراحی‌ها و آلات جراحی چشم را گزارش کرده است. به سبب دانش و مهارت زهراوی در جراحی، این اوصاف از اهمیت خاص برخوردار است. هیرشبرگ این مطالب از کتاب را به طور عالمانه شرح و تحلیل^۳ کرده است.^۴

مفتاح الطب و منهج الطلاب

نوشته ابن هندو (درگذشت ۴۱ یا ۴۲۰ ق) است. او در بخشی از این کتاب، که

۱. همان، ص ۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۱۱.

3. Geschichte der Augenheilkunde, XIII/117-119.

۴. همان، ص ۳۱۱.

در واقع مدخلی است بر دانش پزشکی، درباره بیماریهای مهم چشم مانند رمد و ظفره و آب مروارید سخن گفته است.

القانون

برجسته‌ترین پزشک قرون میانه، ابن سینا (درگذشت ۴۲۸ق/ ۱۰۳۷م) در فن سوم از جزء سوم القانون، دانشنامه بزرگ طبی خود، به تشریح چشم و پلک، وصف و نشانه‌شناسی بیماریها و راههای درمان آنها و قوه بینایی و کنش‌های آن پرداخته است. بخش مربوط به تشریح از کتاب القانون، به زبان فرانسه، و بخش مخصوص چشم پزشکی آن به آلمانی ترجمه^۱ شده است.^۲

تذكرة الكحالين

نوشته علی بن عیسی کحال (درگذشت ۴۳۰ق/ ۱۰۳۹م) از بزرگ‌ترین چشم پزشکان عصر تمدن اسلامی است که کتاب مشهور او موسوم به تذكرة الكحالين، یکی از جامع‌ترین و بهترین آثار مکتوب در این فن است. کتاب در ۳ مقاله تدوین شده است و هر مقاله مشتمل بر چندین باب است: مقاله اول در ۲۱ باب همه درباره تعریف، کنشها، مزاج، اعصاب، عضلات و طبقات چشم و پلک و مزه است؛ مقاله دوم در ۷۳ باب مشتمل است بر وصف، اسباب و علامات و درمان هر یک از بیماریهای چشم به تفصیل تمام، علی بن عیسی در اینجا درباره اصول و دستورات کلی برای درمان بیماریهای چشم، و قوانین پاک‌سازی بدن برای درمان هم سخن گفته است؛ مقاله سوم در ۲۷ باب را به اسباب و علامات بیماریهای پنهان یا غیر ظاهر چشمی، مانند بیماریهای ملتحمه، جلیديه، عنكبوتیه، دوربینی و نزدیک بینی، کوچک بینی و بزرگ بینی، شب کوری، انتشار، امراض مربوط به اعصاب

1. Hirschberg J. and J.Lippert, Die Augenheilkunde des Ibn Sina, Leipzig, 1902.

۲. همان، ص ۳۱۱.

نوری و داروهای مفرد اختصاص داده است.^۱

نور العین یا نور العیون

نوشته ابوروح محمد بن منصور جرجانی معروف به زرین دست، چشم پزشکی عصر سلجوقیان، در ۴۸۰ق/۱۰۸۷م به دستور ملکشاه کتابی به نام نور العین یا نور العیون را در ۱۰ مقاله و ۲۱ باب تصنیف کرد که مشتمل بر مطالب بدیع و تحقیقات دقیق درباره چشم پزشکی است. زرین دست در این اثر خود از کتاب العشر مقالات فی العین منسوب به حنین بن اسحاق هم استفاده کرده است؛ و شاید به همین دلیل برخی محققان او را از شارحان آثار حنین خوانده‌اند.

ذخیره خوارزمشاهی

مشهورترین و معتبرترین کتاب پزشکی در ایران و قلمرو شرقی اسلام از سده ۶ق/۱۲م به این سوی، ذخیره خوارزمشاهی تصنیف سید اسماعیل جرجانی (درگذشت ۵۳۱ق/۱۱۳۷م) است که گفتار دوم از کتاب ششم آن به چشم پزشکی اختصاص یافته است. جرجانی در این گفتار که بر پایه آثار علی بن عیسی و ابن سینا و حنین و با گزینش هوشمندانه تدوین شده، پس از بحث درباره بیماری شناسی و اسباب و علل بروز بیماریها و ذکر انواع معالجات، به شرح یکایک بیماریهای چشم بر حسب اعضاء و اجزاء آن، مانند پلک، ملتحمه، قرنیه، عنبیه ... و بیماریهایی چون شب کوری و روزکوری و جزء آن پرداخته است. جرجانی در کتاب دیگر خود، الاغراض الطبیة هم ساختمان چشم را مورد بررسی قرار داده است. این گفتار از ذخیره را برتران تیری دو کروسل دیس به فرانسه ترجمه و تحقیق کرده است.^۲

۱. همان، ص ۳۱۱.

۲. همان، ص ۳۱۱.

التيسير في المداواة و التدبير

در سده ششم قمری، عبدالملک بن زهر (درگذشت ۵۵۷ق/۱۶۲م) در فصولی از کتاب التيسير في المداواة و التدبير خود به بحث درباره بیماریهای چشم و درمان آنها پرداخت. ^۱ او متعلق به غرب اسلامی یعنی شمال آفریقا و جنوب اروپا و اندلس است.

منابع سده هفتم و هشتم

العمدة في الجراحة

در سده ۷ق/۱۳م ابن قف، در کتاب مهم العمدة في الجراحة خود فقط به تشریح عضلات و رباطها و اعصاب و طبقات چشم و پلک پرداخته است و درباره جراحیهای چشم سخن نگفته است. به نظر می رسد که او این گونه جراحیها را تخصصی و از وظایف چشم پزشکان می دانسته است. ^۲

الكافي في الكحل

در میانه سده ۷ق/۱۳م، چشم پزشک مشهور، خلیفة بن ابی المحاسن حلبی، کتاب الكافي في الكحل را تألیف کرد. مندرجات کتاب و بعضی دقایقی که در زمینه‌ها بیماری شناسی و درمان بیماریها و رفتار و روش چشم پزشک در این کتاب آورده است، نماینده چیره دستی او در این دانش است. کتاب الكافي مشتمل است بر دو «جمله» درباره کلیات چشم و چشم پزشکی، بخشی درباره بیماریها و عضلات اعصاب چشم پرداخته است؛ و در جمله دوم در ۶ فصل؛ درباره بهداشت، کیفیت دارونهادن در چشم، لباس پزشک و بیمار موقع معاینه و مداوا بحث کرده است. ^۳

۱. همان، ص ۳۱۱.

۲. همان، ص ۳۱۱-۳۱۲.

۳. همان، ص ۳۱۲.

بخش بیماریها، که بخش اعظم کتاب را به خود اختصاص داده است، بر حسب بیماریهای اجزاء چشم دسته بندی شده است. بیماریهای پلک مانند برد، تحجر، شتره و نمله، در اینجا بررسی شده است. پس از آن درباره بیماریهای ماق اکبر مانند غرب و سیلان اشک، بیماریهای ملتحمه مانند رمد، ظفره و توتته، بیماریهای قرنیه مانند انواع بثور و جوشها، بیماریهای عنبیه مانند انواع حدق و ذات البقر، و معالجات آنها بحث شده است. فصل بعد درباره انواع درمانها به خصوص جراحیهای چشم است؛ و آن گاه به بیماریهای پنهان از حس ظاهر پرداخته است. آخرین بخش کتاب به داروشناسی (اقربادین) اختصاص یافته است و نخست داروهای مفرد را بر حسب حروف الفبا، از انزروت تا یاقوت، مورد بررسی قرار داده است؛ و آن گاه از داروهای مرکب و اغذیه مناسب برای انواع بیماریها سخن رانده است. یکی از فواید این کتاب، نام و نشان کتابها و رساله‌هایی متقدم‌تر است که حلبی در تألیف کتاب خود از آنها استفاده کرده است و بسیاری از آنها اکنون در دست نیست. حلبی گاه فقط از نام کتاب، بدون نام نویسنده و گاه از نام نویسنده، بدون نام کتاب او، یاد کرده است. از آن میان می‌توان به *النهاییه فی الکحل*، کتاب آمدی کحال، کتاب موسی بن ابی ماهر کحال، *مقاله ابن سیار فی العین*، مقاله ابن ذهیل مصری در آب چشم و کشیدن آن، کتاب *عبدان کحال*، کتاب *نزهة الافکار فی علاج الابصار*، از دو وزارتین ابو مطرف مغربی، کتاب *اصلاح الباصر و البصیره*، *ارجوزه ای از حُصنی*، ظاهراً به نام *فی العین و امراض و علاجها*، و شماری دیگر می‌توان اشاره کرد.^۱

نور العیون و جامع الفنون

صلاح الدین بن یوسف کحال حموی، کتاب *نور العیون و جامع الفنون* را تصنیف کرد که از آثار جامع و معتبر در چشم پزشکی به شمار می‌رود. این کتاب در ۱۰ مقاله و هر مقاله در چندین باب تدوین شده است. مقاله اول شامل کلیاتی

چون ترکیب و تشریح چشم، اعصاب و رباطها و ماهیچه‌ها و غضروفها و طبقات پلک و چشم است؛ در مقاله دوم به کیفیت بینایی و نظر دانشمندان در آن باب پرداخته است؛ در مقاله سوم از انواع بیماریهای چشم و اسباب و علامات آن بحث کرده است؛ مقاله چهارم را به بهداشت و بیماریهای پلک اختصاص داده است؛ در مقاله پنجم به بررسی بیماریهای عارض بر ماق و اسباب و علامات آن، و داغ کردن رگهای سر برای درمان بعضی اختلالات برخاسته است؛ در مقالات ششم تا هشتم هم از انواع بیماریهای مربوط به حدقه و طبقات ملتحمه و قرنیه و درمان آنها سخن رانده است؛ مقاله نهم به بیماریهای پنهان از حس ظاهر، یعنی طبقات جلیدیه و عنکبوتیه و شبکیه اختصاص یافته است؛ و سرانجام در مقاله دهم درباره انواع داروهای مفرد مخصوص بیماریهای چشم و کنشهای آن بحث کرده است.^۱

در پایان سده ۷ و آغاز سده ۸ ق چند تن از پزشکان و چشم پزشکان آثاری خرد و کلان تصنیف کردند که برخی از آنها از اهمیتی برخوردار است. نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی (درگذشت ۷۲۰ ق/ ۱۳۲۰ م)، معاصر قطب الدین، بابهای ۱۸ تا ۳۱ از کتاب الحاوی فی علم التداوی خود را به اسباب و علائم بیماریهای چشم، وصف آن بیماریها و درمان آنها اختصاص داده است. نظام الدین قزوینی کتابی موسوم به العین نوشت، و محمد بن محمد بن عرب نیز کتابی به نام علم حکمة العین تصنیف کرد و آن را به نام ابو سعید ایلخان مصدر ساخت.

کتاب سده نهم

در اوایل سده ۹ ق/ ۱۵ م باید از برهان الدین نفیس بن عوض کرمانی نام برد که در کتاب شرح الاسباب و العلامات سمرقندی، به تفصیل درباره علائم و علل بروز بیماریهای چشم و درمان آنها سخن رانده است. او این بیماریها را بر اساس اجزاء چشم در ۱۰ باب مورد بررسی قرار داده است.

کتب سده دهم

در سده ۱۰ ق/ ۱۶ م بهاء الدوله حسینی نوربخش در ابوابی از کتاب بسیار مهم خود، خلاصه التجارب، درباره مباحث مربوط به چشم پزشکی سخن رانده است. او در بخشی از باب سوم به عوارض چشم در کودکان مانند کبودی، تورم، چسبندگی و ریزش آب پرداخته است؛ و تمام باب نهم را به بررسی و تشریح ساختمان چشم، انواع بیماریهای چشم، اسباب و علامات آن و سرانجام درمان آن بیماریها اختصاص داده است.

محمد باقر چشم پزشک در همین ادوار رساله‌ای مخصوص داروهای چشم نگاشت؛ یوسف بن محمد ابن یوسف هروی در کتاب مختصر طب یوسفی، در برخی فصول از بیماریها و داروها و درمان بیماریهای چشم بحث کرده است. از این پس آثار قابل توجه در چشم پزشکی در دست نیست. چند رساله‌ای هم که از این دوره تا ورود طب جدید به ایران و شبه قاره هند و قلمرو عثمانی می‌شناسیم، همه تکرار و تلخیص آثار قدما، و ظاهراً فاقد تحقیقات نو و ملاحظات دقیق است. بعضی از این رساله‌ها عبارت‌اند از: آیینه اسکندری برای اسکندر بهادر خان از نویسنده‌ای ناشناخته؛ چند رساله که در فهرس زیر عنوان چشم پزشکی از آنها یاد شده و نویسندگان ناشناخته‌اند: تذکرة الکحالین از نویسنده‌ای ناشناس برای شاه عباس اول؛ رساله‌ای زیر عنوان جراحی و کحالی که به غلط منسوب به ابن سیناست؛ بعضی رساله‌ها و کتابهای مخصوص داروهای چشم مانند ادویه مفرده و مرکبه امراض عین، از حکیم محمد باقر فرزند عماد الدین شیرازی در عصر صفویه؛ رساله اتابکیه در تشریح و بیماریها و داروهای چشم، از نویسنده ناشناخته؛ علم کحالی از نویسنده ناشناخته (سده ۱۰ ق) در ۴ باب؛ و شماری دیگر.^۱

فصل چهارم
گزارش کتاب

به مناسبت همایش تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و ایران دو مجموعه با عناوین مجموعه ده رساله پزشکی به کوشش یوسف بیگ باباپور و نسخه برگردان مجموعه چشم پزشکی به کوشش یوسف بیگ باباپور در سال ۱۳۹۱ منتشر گردید. بعضی از آثار مجموعه اول درباره چشم پزشکی یا کحاله است. و تمامی آثار مندرج در مجموعه دوم تماماً درباره چشم پزشکی است.

اکنون در این فصل به معرفی نسخه‌ها و آثاری می‌پردازیم که متن آنها در دو مجموعه مزبور آمده است.

جوامع کتاب جالینوس فی الامراض الحادته فی العین*

نوشته جالینوس و ترجمه به عربی حنین بن اسحاق است. وی با نام معرّب خود، یعنی «جالینوس»، در کنار ارسطو، یکی از نام‌آورترین دانشمندان عهد باستان در جهان علم عرب است. اشم اشرافی او، یعنی «کلودیوس» به حدس قریب به یقین چیزی نیست جز اختراعی از دوره رنسانس. وی حدود ۷۰ سال زیسته و در سال ۲۰۰ م. درگذشته است. از این روایت هم که جالینوس از هم عصران حضرت مسیح علیه السلام بوده و با وی مکاتبه داشته، در نوشته‌های عربی آثاری برجای مانده است.

ابن ابی اصیبعه^۱ کلیه اخبار مربوط به جالینوس را گرد آورده است که ضمن آن در برخی موارد از منابع پزشکی از دست رفته بهره می‌گیرد و اطلاعاتی مربوط به زندگی او از نوشته‌های پزشکی استخراج می‌کند.^۲

از حنین بن اسحاق رساله‌ای باقی مانده که آن را به علی بن یحیی نوشته و در آن آثار جالینوس را که به زبان سریانی و عربی ترجمه شده، یاد کرده است. این رساله قدیمی‌ترین فهرست اسلامی موجود و در عین حال نخستین کتابی است که اسلوب و روش ترجمه در اسلام در آن به طور دقیق و علمی ثبت و ضبط شده است.^۳ حنین در رساله مزبور به دو کتاب جالینوس در زمینه چشم پزشکی اشاره کرده است که یکی «فی تشریح العین» است که دارای یک مقاله و جزو آثار منسوب

* نسخه برگردان، ص ۷۱-۷۲.

۱. ج ۱، ص ۷۱-۱۰۳.

۲. ر. ک: تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۳، ص ۱۰۸ به بعد.

۳. این رساله ارزشمند، از روی یگانه نسخه موجود آن در کتابخانه اباصوفیا، به شماره ۳۶۳۱، توسط

استاد فرزانه دکتر مهدی محقق تصحیح و ترجمه و در سال ۱۳۷۹ در تهران به چاپ رسیده است.

به جالینوس محسوب می‌شود؛^۱ و دیگری «فی دلائل علل العین» (در نشانه‌های بیماری‌های چشم) که آن هم در یک مقاله است و جالینوس آن را در روزگار جوانی برای یک پسر کحالی نوشته و طی آن بیماری‌هایی که در هر یک از طبقات چشم است، خلاصه کرده و نشانه‌های آن را توصیف کرده است.^۲

اما کتاب «جوامع جالینوس فی الأمراض الحادته فی العین» غیر از دو کتاب مزبور است که حنین بدان اشاره‌ای نکرده است. این کتاب اصلاً ویرایشی است بدون نام مؤلف که به دست ما رسیده و شاید حاوی قسمت بزرگی از این اثر باشد.

نسخه‌های از آن در پستریتی (ش ۳۴۵۲، گ ۱۴۱-۱۵۶، کتابت ۸۳۴هـ) موجود است؛ اما قدیمی‌ترین نسخه آن، همین نسخه تیمور پاشای قاهره است.^۳ این کتاب دارای این مباحث است:

امراض الجفن؛ امراض الماق؛ امراض الملتحمه؛ امراض طبقه القرنيه؛ امراض طبقه العنبيه؛ امراض الرطوبه البيضيه؛ امراض الرطوبه الجليديه؛ امراض الروح النوري؛ الامراض التي فيما بين العنبيه و الجليديه؛ امراض الرطوبه الزجاجيه؛ امراض الطبقة المشيميه؛ امراض الطبقة الصلبه؛ امراض الطبقة الشبكيه. نسخه عکسی این اثر در مجموعه نسخه برگردان آمده است.^۴

نسخه دیگر جوامع کتاب جالینوس فی الامراض الحادته فی العین*

نسخه‌ای بسیار نفیس در مجموعه تیمور پاشای قاهره در کتابخانه اسکندریه در مصر، به شماره ۱۰۰ از مجموعه طبّی، نگهداری می‌شود که شامل هشت کتاب بسیار مهم عربی در زمینه چشم پزشکی است. تاریخ کتابت نسخه، سنه ۵۹۲

۱. رساله حنین بن اسحاق درباره آثار جالینوس، صص ۹۶-۹۷.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. ر. ک: تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴. نسخه برگردان، ص ۱-۲۴.

* تایپ و تصحیح شده این اثر در مجموعه ده رساله پزشکی، صص ۲۳۰-۲۴۵ آمده است.

قمری و کاتب آن عبدالرحیم بن یونس بن ابی الحسن الانصاری است. در چند جا کاتب نام خود را ذکر کرده و صراحتاً اذعان داشته که نسخه را از روی «نسخه بخط معلمی الحکیم عبدالرحمن بن ابراهیم بن سالم بن عماد المقدسی الانصاری» استنساخ کرده که «تاریخ‌ها یوم الجمعه ۱۷ من ربیع الثانی سنه ۵۳۹ [و یک جا ۵۴۰] للهجره و هو الیوم من ایلون سنه ۴۵۷ لذی القرنین الاسکندر الرومی الیونانی» می‌باشد.

این نسخه نفیس، قدیمی‌ترین نسخه موجود از آثار مندرج در این مجموعه است که به خط نسخ قدیم نگارش یافته و تصاویر بسیار نفیس و زیبایی در تشریح چشم دارد که از نظر مطالعات تاریخ چشم پزشکی بسیار حایز اهمیت و در نوع خود بی‌نظیر هستند.

یکی از رساله‌های این مجموعه، جوامع کتاب جالینوس فی الامراض الحادته فی العین اثر جالینوس است. گالن، با نام معرّب خود، یعنی «جالینوس»، در کنار ارسطو، یکی از نام‌آورترین دانشمندان عهد باستان در جهان علم است. اسم اشرافی او، یعنی «کلودیوس» به حدس قریب به یقین چیزی نیست جز اختراعی از دوره رنسانس. وی حدود ۷۰ سال زیسته و در سال ۲۰۰ م. در گذشته است. از این روایت هم که جالینوس از هم عصران حضرت مسیح علیه السلام بوده و با وی مکاتبه داشته، در نوشته‌های عربی آثاری بر جای مانده است.

ابن ابی اصیبعه کلیه اخبار مربوط به جالینوس را گرد آورده است^۱ که ضمن آن در برخی موارد از منابع پزشکی از دست رفته بهره می‌گیرد و اطلاعاتی مربوط به زندگی او از نوشته‌های پزشکی استخراج می‌کند.^۲

از حنین بن اسحاق رساله‌ای باقی مانده که آن را به علی بن یحیی نوشته و در آن آثار جالینوس را که به زبان سریانی و عربی ترجمه شده، یاد کرده است. این رساله قدیمی‌ترین فهرست اسلامی موجود و در عین حال نخستین کتابی است که

۱. ابن ابی اصیبعه، ج ۱، ص ۷۱-۱۰۳.

۲. تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۳، ص ۱۰۸ به بعد.

اسلوب و روش ترجمه در اسلام در آن به طور دقیق و علمی ثبت و ضبط شده است.^۱ حنین در رساله مزبور به دو کتاب جالینوس در زمینه چشم پزشکی اشاره کرده است که یکی «فی تشریح العین» است که دارای یک مقاله و جزو آثار منسوب به جالینوس محسوب می‌شود؛^۲ و دیگری «فی دلائل علل العین» (در نشانه‌های بیماری‌های چشم) که آن هم در یک مقاله است و جالینوس آن را در روزگار جوانی برای یک پسر کخالی نوشته و طی آن بیماری‌هایی که در هر یک از طبقات چشم است، خلاصه کرده و نشانه‌های آن را توصیف کرده است.^۳

اما کتاب «جوامع جالینوس فی الأمراض الحادته فی العین» غیر از دو کتاب مزبور است که حنین بدان اشاره‌ای نکرده است. این کتاب اصلاً ویرایشی است بدون نام مؤلف که به دست ما رسیده و شاید حاوی قسمت بزرگی از این اثر باشد. نسخه‌هایی از این اثر در چسترییتی (ش ۳۴۵۲، گ ۱۴۱-۱۵۶)، کتابت ۸۳۴هـ) موجود است؛ اما قدیمی‌ترین نسخه آن، همین نسخه تیمور پاشا می‌باشد.^۴

کتاب العین، المعروف بدغل العین*

نوشته یوحنا (یحیی) ابن ماسویه المتطبب است. ابوزکریا یوحنا (یحیی) ابن ماسویه، از خانواده‌ای از پزشکان سریانی زبان جندی شاپور، به احتمال بسیار در حدود ۱۶۰ق / ۷۷۶م. در جندی شاپور متولد شد. با پدرش به بغداد آمد به عنوان جانشین پدر از لطف هارون الرشید برخوردار شد و در مقام رئیس بیمارستان و

۱. این رساله ارزشمند، از روی یگانه نسخه موجود آن در کتابخانه ایاصوفیا، به شماره ۳۶۳۱، توسط استاد فرزانه دکتر مهدی محقق تصحیح و ترجمه و در سال ۱۳۷۹ در تهران به چاپ رسیده است.

۲. رساله حنین به اسحاق درباره آثار جالینوس، صص ۹۶-۹۷.

۳. همان، ص ۱۰۴.

۴. تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۳، ص ۱۵۰.

* نسخه برگردان، ص ۷۲-۷۳.

پزشک مخصوص در بغداد و سامرا تا زمان متوکل (درگذشت ۲۴۷ق / ۸۶۱م). مشغول کار بود. بنابر اخبار منابع ما، از طرف خلیفه مأمون به بیزنس فرستاده شد تا کتاب‌های یونانی تهیه کند. حتی گفته می‌شود که وی در دوره هارون و مأمون به کار ترجمه اشتغال داشته است.

ابن ماسویه مؤلفی پر کار بود. ابن ابی اصیبعه از وی ۴۲ اثر پزشکی ذکر می‌کند. اما در میان نوشته‌هایی که مورد استفاده رازی بوده، کتاب‌هایی چند دیده می‌شوند که ابن ابی اصیبعه آنها را ذکر نکرده است. هنوز تحقیقی اساسی درباره اهمیت پزشکی آثار ابن ماسویه بر مبنای آثار و نقل قول‌های به جای مانده از او انجام نپذیرفته است. ابن ماسویه در پزشکی عملی چندان برجسته نبوده است. وی در هر دو کتاب خود درباره چشم پزشکی، از بقراط، جالینوس، آهرون، اراسیستراتوس، مارسلوس امپیریکوس، اشلیمن سوری و کنکه هندی نقل قول می‌کند. ولی این احتمال در کار نیست که ابن ماسویه از آثار همه این مؤلفان به صورت مستقیم نقل قول کرده باشد. در آثار وی، تنها جایی که افزایشی نسبت به دانسته‌های یونانیان مشاهده می‌شود، مورد التهاب قرنیه به همراه تشکیل آوندهای تازه («ریح السَّبَل» کور شدن قرنیه، غشای قرنیه) است که به علت گستردگی بیماری تراخم در مشرق زمین بسیار پیش می‌آید.

از ابن ماسویه، آثار زیادی در طب بر جای مانده، و در زمینه چشم پزشکی، غیر از چند رساله کوچک، این دو کتاب از او به یادگار مانده است.

از «دغل العین»، غیر از این نسخه، نسخه‌ای در حلب (فهرس، ۱۹/۱، ش ۹۷) موجود است؛ اما نسخه تیمور پاشای قاهره قدیمی‌تر از آن است.

از کتاب «معرفه محنه الکخالین» نیز نسخه‌ای در لنینگراد، کتابخانه گرگوار چهارم، موجود است؛ و به احتمال نسخه تیمورپاشای قاهره از آن اقدم است.^۱

به قول دکتر سیریل الگود، «دغل العین» او، قدیمی‌ترین اثر عربی در

بیماری‌های چشم است که امروز در دسترس است.^۱
 یوحنا در سال ۲۴۱هـ/ ۸۵۷م. در سامره درگذشت. یکی از شاعران زمانش،
 پس از وفاتش شعری درباره‌اش سروده که ترجمه فارسی آن این‌گونه است:
 یعنی: «پزشک با علم طب و داروهای خود نمی‌تواند راه را بر پیک مرگ ببندد؛
 پزشک را چه می‌شود که از همان دردی می‌میرد که قبلاً خود معالج آن بود؟ آن که
 درمان می‌کند و آن که درمان می‌شود، آن که دارو می‌آورد، آن که دارو می‌فروشد، و
 آن که می‌خرد، همگی می‌میرند و از میان می‌روند».^۲ نسخه عکسی آن در مجموعه
 نسخه برگردان آمده است.^۳

این کتاب شامل ۴۷ فصل با این عناوین است:

حجب العين و رطوباتها، القول علی الدماغ، القول علی فعل حجب العين و
 منافعها حجباً حجباً، فعل الرطوبه اللينه التي تشبه الزجاج، منفعه الرطوبه البرديه،
 فعل الرطوبه الثالثه التي تشبه بياض، فعل الحجاب الثاني، القول علی منفعه الحجاب
 الثالث، منافع الحجاب الشبكي، القول علی ماده، القول الذی قاله هیوفقراطیس،
 علاج ریح السبل، القول علی الظفره، القول علی الشعر، القول علی النواصیر، القول
 علی شکل العين، القول علی الاوجاع فی الحجاب الثاني، الاوجاع التي تعرض
 الحجاب، القول علی الاوجاع التي تعرض لرطوبه العين، القول علی الاوجاع التي فی
 الرطوبه، القول علی الاوجاع التي تعرض الرطوبه الزجاجيه، القول علی کمیه الانحنا،
 العلامات و الدلالات، القول علی روح البصر، القول علی الثلث القوی الطبيعيه، القول
 علی العصب الذی ینزل الی العين، القول فی الحول، القول علی الاوجاع التي تكون
 فی اجزاء العين، القول علی الانتشار، القول علی الوجع الذی یسما بالسریانیه
 سمرارس، القول علی الوجع الذی یسمى بالسریانیه عادتا، القول علی ضعف قوه
 البصر، القول علی الانتشار، القول علی الوجع الذی یسمى بالسریانیه حولونا، القول

۱. تاریخ پزشکی ایران، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. نسخه برگردان، ص ۲۷-۷۶.

علی الحول الذی یصیب الاطفال، القول علی ارتحاز العین و عددها، القول علی القروح، القول علی القمل، الودقه التی تكون فی العین، القول علی الانتفاخ، القول علی التهیج والتنزیل، القول علی الاوجاع المختلفه فی العین، مختصر علاج العین من کلام ابقرط، علامات معرفه اوجاع العیون، الفصل السادس و الاربعون فی علامات صنوف اوجاع العین، صنعه ادویه جمیع ما یدخل فیما ذکرناه.^۱

کتاب تشریح العین و اشکالها و مداواہ اعلالها*

نوشته علی بن ابراهیم بختیشوع المطبب الکفرطابی است. او احتمالاً از نوادگان بختیشوع بزرگ و فرزند ابراهیم از پسران بختیشوع، خاندان معروفی که اطبای بزرگی از آن برخاسته‌اند. آل بختیشوع، نامی که بر خاندانی از پزشکان مسیحی نسطوری اطلاق شده است. افراد نامی این خاندان از سده ۲ تا اواسط سده ۵ق / ۸ تا ۱۱م می‌زیسته‌اند. تلفظ و ریشه کلمه بختیشوع مورد بحث دانشمندان بوده است. چهار تلفظ زیر از همه معروف‌تر است:

بختیشوع (کحاله؛ مصاحب)؛ بختیشوع (زرکلی)؛ بختیشوع (سزگین)؛ دایرةالمعارف اسلام؛ مصاحب)؛ و بُخت یشوع (یوستی؛ بروکلیمان). قدما غالباً آن را مرکب از دو کلمه سریانی بُخت (عبد) و یشوع (عیسی مسیح) دانسته‌اند.^۲ اما به نظر می‌رسد که جزء اول کلمه پهلوی بُخت (بُختگ: رهایی یافته) از بُختن (نجات دادن، رستگار کردن) باشد که بُختیشن (رستگاری، رهایی) و بُختان (نجات دهنده) هم ریشه است براون نیز به پیروی از تاریخ ارتخشیر پایکان، نوشته‌اند که، این جزء را فارسی دانسته است. معروف‌ترین افراد این خاندان عبارتند از:

بختیشوع (اول)، جبرائیل (اول)، جر جیس، بختیشوع (دوم)، جبرائیل (دوم)، بختیشوع (سوم)، عبیدالله (اول)، جبرائیل (سوم)، عبیدالله (دوم)، از نخستین و

۱. نسخه برگردان، ص ۹۳-۹۵.

* نسخه برگردان، ص ۷۴-۷۵.

۲. ابن ابی اصبیه، ج ۲، ص ۴۱.

دومین پزشک این سلسله هیچ اطلاعی در دست نیست و شهرت خاندان، با نفر سوم (جورجیس) آغاز می‌شود.

تبارنامه خاندان بختیشوع پس از عبیدالله چندان مورد اعتماد نیست، هر چند که ابن ابی اصیبعه^۱ از جبرائیل (سوم) که از قول پسرش، که او هم عبیدالله نام داشت، یاد می‌کند، ولی در همین دوران، دو پزشک دیگر به نام‌های یوحنا بن بختیشوع بن یوحنا می‌شناسیم که تعلق آنها به خاندان مورد بحث ما مسلم نیست.^۲

درباره فرد مورد بحث ما نیز اطلاعی به دست نیامد. از پسوند نام وی (کفرطابی)، این احتمال به دست می‌آید که وی از اهالی کفرطابی (به احتمال منطقه کفر توسه، که در حوالی بغداد است) بود.

به احتمال زیاد، نسخه تیموریاشا، نسخه منحصر به فرد از این اثر است. کتاب تشریح العین و اشکالها و مداواها اعلالها تألیف علی بن ابراهیم بختیشوع المتطبّب الکفرطابی دارای مباحث زیر است:

مرض الماقین؛ امراض الملتحمه، امراض القرنيه، امراض العنبيه، امراض الرطوبه البيضيه، امراض الجلديده، امراض البيضيه، امراض الرطوبه الزجاجيه، امراض الروح الباصره، ادويه العین، امراض الاجفان، امراض الماقات، امراض الملتحمه، امراض الطبقة القرنيه، امراض العنبيه، [صفات الاكحال].^۳

متن این اثر به روش عکسی در مجموعه نسخه برگردان آمده است.^۴

تذکره الکحّالین*

نوشته علی بن عیسی، طبیبی مسیحی است. او در بیمارستانی که عضدالدوله

۱. همان، ج ۲، ص ۷۲.

۲. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل «آل بختیشوع».

۳. نسخه برگردان، ص ۹۴-۹۵.

۴. همان، ص ۷۷-۱۲۴.

* نسخه برگردان، ص ۷۵-۷۶.

در بغداد تأسیس کرده بود، تدریس می‌کرد وی را اغلب با عیسی بن علی، طبیب متوکل خلیفه اشتباه کرده‌اند. حتی ابن قفطی در تاریخ الحکما.^۱ دچار چنین اشتباهی شده است. وی به دنبال مشاجره با جاثلیق یوهانس (۱۰۰۱ م.) از کلیسای نسطوری روی گرداند و به کلیسای ملکایی پیوست. در نیمه اول قرن ۵هـ / ۱۱ م. درگذشت. آن طور که از لقب وی «الکخال» برمی‌آید، او اصولاً بیشتر به چشم پزشکی می‌پرداخته است. بدون شک وی یکی از بزرگ‌ترین چشم‌پزشکان عرب بوده است. اثر وی در حکم کتاب قانون چشم پزشکی عرب‌ها بود. علی بن عیسی با فصول بیشتر و توصیف‌های مشروح‌تر اثرش، پزشک معاصر خود، عمار بن علی موصلی را که با استعدادتر و از نظر پزشک متفکر امروزی، پُر مایه‌تر بوده، تحت الشعاع قرار داد.

به قول فؤاد سرگین، هیرشبرگ عقیده دارد که جراحی با بی‌حسی عمومی از جمله کارهای اساسی و اصیل عملی در کتاب علی بن عیسی است. این چیز تازه‌ای در جراحی است، ولی او در هیچ کجا نگفته که خود آن را کشف یا ابداع کرده است. هیرشبرگ در مقایسه علی بن عیسی با حنین بن اسحاق، پیشرفت فوق‌العاده‌ای می‌بیند. شاید بتوان مدعی شد که طی ۸۰۰ سال پس از آن به ندرت کتابی درسی در زمینه چشم‌پزشکی نوشته شده که با کتاب او برابر باشد، یا از آن فراتر رفته باشد.

کتاب تذکره الکحالین، از سه کتاب یا ۱۲۲ فصل تشکیل شده است: در کتاب اول بحث از تشریح چشم است. موضوع کتاب دوم بیماری‌های چشم است؛ و کتاب سوم مربوط است به بیماری‌های غیر قابل احساس چشم. در این کتاب ۸۰ نسخه از داروهای مرگب چشم وجود دارد.

از تذکره الکحالین نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایاصوفیا، نور عثمانیه، بریتانیا، برلین، چستریتی، بانکی پور، رامپور، مجلس شورا و غیره وجود دارد که به احتمال زیاد، قدیمی‌ترین نسخه موجود آن در دنیا، همین نسخه تیمور پاشا می‌باشد.

تذکره، یک بار در حیدرآباد به سال ۱۹۶۴م. توسط غوث محیی الدین قادری چاپ شده است و ترجمه‌هایی از آن به زبان‌های لاتینی و آلمانی و انگلیسی و ترکی ترتیب یافته است. یک بار نیز توسط فردی به نام دانیال بن شعیا شرح شده است.^۱ متن این کتاب به روش عکسی در مجموعه نسخه برگردان آمده است.^۲ این کتاب دارای سه مقاله اصلی و ذیل هر مقاله ابواب بسیار است. عناوین آنها این‌گونه است:

سبب تكون العين كحلا، كم سبب تكون العين زرقا، كم رطوبات العين و اعصابها و عضلاتها، الرطوبه الجليديه، الرطوبه الزجاجيه، الطبقة الشبكيه و منفتحتها، الطبقة المشيميه، الطبقة الصليبيه، الطبقة العنكبوتيه، الرطوبه البيضييه، امر الطبقة العنبييه، امر الطبقة القرنيه، امر الطبقة الملتحمه، عدد عضل العين و رباطه و اين مواضعه، العصب النورى.

المقاله الاولى

حدّ العين، منفعه العين و فعلها، طبع العين و مزاجها، من اين ابتدى الروح النفسانى، امر الاجفان و الاشفار و منفتحتها.

المقاله الثانيه

اصول و دستورات يعمل عليها فى علاج امراض العين، قوانين التى يجب على الطبيب معرفتها عند كل استفراغ، عدد امراض الجفن و هى تسعه و عشرون مرضا، اصناف الجرب و علاجه، البرد و علاجه، التحجر و علاجه، الالتصاق و علاجه، انواع الشتره و علاجه، الشعيره و علاجه، الشعر الزايد و علاجه، انقلاب الشعر و علاجه، انتشار الهدب و علاجه، بياض الاشفار و انتشار الحواجب، القمل و القمقام و القردان، انواع الوردينج و علاجه، السلاق و علاجه، الحكه العارضه فى الجفن و علاجه، الجسا العارض فى الجفن و علاجه، غلظ الاجفان و علاجه، الدمع العارض للجفن و علاجه، الشرناق و علاجه، التوثه العارضه فى الجفن و علاجه، الكمنه

۱. تاريخ نگارش‌های عربی، ج ۳، صص ۴۷۵-۴۷۸.

۲. نسخه برگردان، صص ۱۲۵-۲۴۰.

العارضه للجفن و علاجها، الشرى العارض للجفن، النمله الحادثه فى الجفن و علاجها، السعفه العارضه فى الجفن و علاجها، الثآليل العارضه فى الجفن و علاجها، الانتفاخ العارض فى الجفن و علاجه، التآكل و القروح العارضين للجفن و علاجها، السلع العارضه فى الجفن و علاجها، استرخا الجفن و علاجه، موت الدم و الخضره فى الجفن و علاجهما، عدد امراض الماقي، الغرب و علاجه، الغده و علاجها، السيلان و علاجه، عدد امراض الملتحم، انواع الرمد و علاجه، الطرفه و علاجها، علاج ما قد وقع فى العين، الظفره و علاجها، الانتفاخ العارض للملتحم، الجسا العارض للملتحم و علاجه، الحكه العارضه للملتحم و علاجها، علاج السبل، الودقه و علاجها، الدمعه و علاجها، الديبله العارضه للملتحم و علاجها، التوتنه الحادثه فى الملتحمه و علاجها، علاج اللحم الزايد فى الملتحمه، تفرق الاتصال العارض للملتحم، عدد امراض الحجاب القرنى، انواع القروح و علاجها، البشر الحادث فى القرنيه و علاجها، الاثر و البياض الحادث فى القرنيه و علاجه، صبغ الأثار و زرقه العين، السلخ العارض فى القرنيه و علاجه، الديبله العارضه فى القرنيه و علاجها، السرطان العارض للقرنيه و علاجه، العارض فى القرنيه و علاجه، تغير لون القرنيه و علاجها، رطوبه الحجاب القرنى و علاجه، يبس الحجاب القرنى و علاجه، كمنه المده خلف القرنيه، نتو القرنيه و فرق بين نتوها و بين البشره الحادثه فيها و علاجها، انحلال الفرد العارض للقرنيه و هو انخراقها و علاجها، عدد امراض العنبيه، الاتساع العارض للحدقه، ضيق الحدقه و علاجها، نتو العارض فى العنبيه و هو الزوال، انخراق الحدقه و هو الانحلال الفرد العارض للعنبيه و علاجه، الفرق بين نتو العنبيه و بين نتو البشر الحادث فى القرنيه، الماء و قدحه و علاجه.

المقاله الثالثه

فرق بين الخيالات التى تكون عن الماء و بين الخيالات التى تكون عن الم المعده، امراض البيضه و هى سبعة امراض، امراض الرطوبه الجليديه و الطبقة العنكبوتيه، امراض الروح الباصر، علاج من يرى من بعيد و لا يرى من قريب، من يرى من قريب و لا يرى من بعيد، العشا و هى الشبكره و من يبصر نهارا و لا يبصر ليلا، الجهر و هو الروزكور، عدد امراض الرطوبه الزجاجيه، امراض الطبقة الشبكيه، عدد امراض العصب النورى، الانتشار و علاجه، السده و الغلظ و الورم الذى يعرض

فی العصب النوری و علاجه، تفرق الاتصال الحادث للعصبه، علل العضل الثالث التیعلی فم العصبه النوریه، علاج نتوجمله العین ان نتو العین، علاج هزال العین، امراض الطبقة المشیمیه، امراض الطبقة الصلبه، امراض العضل المحرك العین، علاج الحول، ضعف البصر و علاجه، حفظ صحه العین، الصداع و الشقیقه، سل الشریانین من صدغین، علاج عام المواد المخدره الی العین، قوی الادویه المفرده.

کتاب المنتخب فی علم العین و عللها و مداواتها بالادویه و الحديد*

نوشته ابوالقاسم عمار بن علی موصلی است. او در موصل (عراق) به دنیا آمد و سپس در مصر مقیم شد. اخبار مربوط به زندگی وی بسیار اندک است، ولی این مسلم است که او تنها کتابش را به الحاکم بامرالله فاطمی (۳۸۶-۴۱۱ق/ ۹۹۶-۱۰۲۰م.) تقدیم کرده است.

عمار در کار طبابت در رشته چشم پزشکی تخصص داشت. به گفته ابن ابی اصیبعه او چشم پزشکی مشهور و معالجه نامدار بود. در مداوای بیماری‌های چشم با دارو و تجربه و در جراحی مهارت داشت.^۱

تنها کتابی که از عمار موصلی به جا مانده، المنتخب فی علم العین و عللها و مداواتها بالادویه و الحديد است. این کتاب در عین اختصار یکی از افتخارات تاریخ علم در عالم اسلام است. عمار کتاب را با مقدمه‌ای درباه داستان تألیف کتاب آغاز می‌کند و بعد به تشریح چشم و بیان بیماری‌های آن می‌پردازد. وی در بخش‌های مختلف کتاب شش نوع عمل آن مروارید را شرح می‌دهد که ذیلاً اشاره خواهد شد. از این کتاب عمار در می‌یابیم که او بسیار سفر می‌کرده است. یادداشت‌های سفر او به علت توصیف محل‌هایی که در آنان آب مروارید را عمل می‌کرده‌اند و جاهایی که او خود در آنها مشاهداتی داشته و طبابت و جراحی می‌کرده، بسیار حائز اهمیت است. عمار در این یادداشت‌ها در دیار بکر، کوفه، تیبریاس (طبریة که

* نسخه برگردان، ص ۷۶-۸۶.

۱. ابن ابی اصیبعه، ج ۲، ص ۸۹.

شهری است در فلسطین) قاهره، دمیاط، و تونس سخن می‌گوید: «سرزمین‌هایی که در آنها آب مروارید زیاد است با کیفیت (رطوبی) آن مطابقت دارد. از این جمله تونس و دمیاط و مانند آنها که در کنار دریا واقعند و در آنجاها مردم ماهی تازه می‌خورند. من به سرزمین رودها (دلتای نیل) آمدم و در آنجا بسیاری از مردم را دیدم که در چشم‌های خود آب مروارید داشتند و این در اثر مصرف ماهی زیاد و رطوبت هواست. در سواحل دریا و همچنین در بنادر کنعان و همه نواحی مانند آن نیز وضع بر همین منوال است».

حاصل این سفرها را هیرشبرگ قدیمی‌ترین کوشش برای تدوین جغرافیای آب مروارید می‌داند. علاوه بر آن این که خلیفه الحاکم چگونه انواع دانشمندان را در دربار خود گردآورده و عمار را بر گزیده تا درباره درمان بیماری‌های چشم به تحقیق بپردازد و عمار نیز چگونه با کاروان‌هایی که عازم کوفه بودند، دمساز می‌شده تا مشاهدات خود را درباره درمان ناراحتی عصب بینایی تکامل بخشد.^۱

در رشته چشم‌پزشکی دوره اسلامی همواره از کتاب عمار در کنار کتاب علی بن عیسی (تذکره الکحالیین) به عنوان مهم‌ترین مرجع نام برده می‌شود. اهمیت وی در تاریخ چشم‌پزشکی اول بار توسط هیرشبرگ نشان داده شد. در مقایسه‌ای بین عمار و سایر دانشمندان دوره اسلامی وی بر این عقیده است که عمار با استعدادتر و به هر حال از نظر طبیب متفکر امروزی پرمایه‌تر از طبیب معاصرش علی بن عیسی است، اما علی بن عیسی از دیده عرب‌ها او را تحت الشعاع قرار داده است.^۲ از طرفی سیریل الگود هم بر این باور تأکید دارد و می‌گوید: عمار به طور غیر عادلانه‌ای تحت الشعاع معاصر خود علی بن عیسی که معروف‌تر ولی کمتر عمیق بود، قرار گرفت.^۳

هیرشبرگ معتقد است که شاید عنوان اثر عمار یعنی «المنتخب» (گزیده) و به

۱. هیرشبرگ، کتاب راهنما، ۲/۵۶-۵۷؛ به نقل از: سزگین ۳/۴۶۶-۴۶۷هـ.

۲. سزگین، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳. الگود، ص ۱۶۸.

همان نسبت ایجاز خود کتاب در شرح و بیان مطالب، در این باره سهمی داشته باشد.^۱ از طرفی حجم گسترده‌تر کتاب علی بن عیسی در مقایسه با کتاب عمار باعث شهرت بیشتر وی شده است. در مقایسه‌ای که هیرشبرگ بین آثار این دو پزشک انجام می‌دهد به این نتیجه می‌رسد که مطالب دو کتاب از نظر ترتیب ذکر و همچنین نحوه ارائه هر یک از بیماری‌های چشم با هم تطبیق می‌کند، هر چند نه به طور کامل، و در بین آنها چنان تفاوت‌هایی هست که نمی‌توان تصور کرد یکی از دیگری استفاده کرده است. عمار موضوعات مورد بررسی را بر مبنای تجربیات شخصی خود اختیار کرده و عرضه داشته، در حالی که علی بن عیسی فقط اندکی از تجربیات شخصی را بدان افزوده است.^۲

علاوه بر آن هیرشبرگ درباره دستاورد عمار چنین اظهار نظر می‌کند که طرفه‌ترین موضوع کتاب عمار ماجرای شش عمل آب مروارید است که با چنان روشنی و گیرایی توصیف شده‌اند که حتی برای خواننده امروزی نیز بسیار جذاب جلوه می‌کنند. در آثار یونانی هیچ چیز مشابه با آن برای ما به جا نمانده است؛ در آثار دوران جدید ما باید تا قرن ۱۸ میلادی پیش بیاییم تا بار دیگر با شرح حال‌هایی به این درجه دقیق و جالب توجه درباره بیماران روبرو شویم.

مهم‌ترین نکته درباره عمار، عمل اساسی آب مروارید خفیف است به کمک مکیدن آن توسط سوزنی فلزی و مجوّف که خود او را اختراع کرده بوده است. هیرشبرگ فصل خاصی از تحقیقات خویش را به بحث در این موضوع اختصاص داده و با عنوان «مکیدن آب مروارید، جراحی اساسی عرب‌ها» مطرح کرده است.

نکته جالب توجه این که خود عمار در روند ساخت سوزن مورد اختراع خویش نظارت داشت. وی دستور داده بود که سوزن‌های مورد تقاضای او بدون احتساب نوک به درازای پهنای دست بسازند و طول نوک هم به اندازه آخرین بند انگشت شست باشد. ضمناً برای جدا کردن نوک از بدنه آن باید دکمه‌ای به آن متصل

۱. هیرشبرگ ۴۹/۲؛ نقل از: سزگین ۴۶۷/۳.

۲. همان.

می‌گردید. نوک سوزن باید سه گوش ساخته می‌شد؛ زیرا وی معتقد بود که زخم‌های گوشه‌دار زودتر از زخم‌های گرد بهبود و التیام می‌یابند. در این مورد مأمور دولتی، محتسب، نظارت می‌کرد که سوزن‌های ساخته شده با شرایط و مقررات موجود منطبق باشد.^۱

علاوه بر آن در کتاب عمار برداشتن پیش آمدگی عنبیه با حفظ قدرت دید چشم، در حالی که پیش از وی یونانیان مانند عرب‌ها این عمل را فقط برای اصلاح وضع ظاهر انجام می‌دادند، نه برای اصلاح دید. عمل گل مژه که او انجام داد، همچون شاهکاری در نظر ما جلوه‌گر می‌شود.

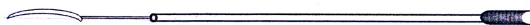
می‌بینیم که بزرگ‌ترین خدمتی که پزشکان این دوره، بالاخص عمار در چشم پزشکی عملی کردند، در زمینه «آب مروارید» بود. نام قدیم یونانی این عارضه «اوروکسدوا» و اسم لاتین آن «سوفوسیو» (Suffusio) بود که هر دو با پاتولوژی آن دلالت می‌کند. ایشان از عقیده یونانیان که این بیماری را نتیجه ریختن مایع به داخل چشم می‌دانستند، پیروی کردند و ایرانیان نیز آن را «نزول آب» نامیدند.

ایشان به این نتیجه رسیده بودند که این عارضه با مایع فاسد و غلیظ شده‌ای بین مردمک و عدسی‌ها جمع شده و بینایی را تیره می‌سازد، با پاک کردن این فضای خالی می‌توان بینایی را به بیمار باز گردانید. ابوالقاسم زهراوی، صاحب کتاب التصریف لمن عجز عن التألیف، روش خاصی را برای درمان این بیماری توسط جراحی بیان کرده است که شاید بتوان گفت که از ابداعات خود وی بوده است، او می‌گوید: «... برای این کار بیمار را در حالی که آفتاب مستقیم بر او می‌تابد و چشم او را، در حالتی که چشم بیمار چپ باشد با دست چپ خود بالا نگاه‌دار، و اگر چشم راست باشد با دست راست خود این کار را به انجام برسان، سپس لوله مخصوص کشیدن آب را با فاصله‌ای به اندازه ضخامت یک میل سرمه‌دان تا سیاهی چشم، بر سفیدی چشم در طرف گوشه خارجی قرار بده و آن را بفشار و در ضمن آن را بر گرد خودش بچرخان تا وارد سفیدی چشم شود و چنان

احساس کنی که به یک جای خالی رسیده‌ای. اندازه‌ای که لوله باید در چشم داخل شود، برابر با فاصله از مردمک تا کنار عنبیه باشد که اکلید چشم نام دارد، خود لوله را از میان مردمک در ضمن فرو رفتن خواهی دید و این به سبب شفافیت غشای قرنیه چشم است.

سپس لوله را بر بالای جایی قرار ده که آب در آن است و چندین بار آن را به طرف پایین فشار بده، اگر آب بلافاصله خارج شود، بیمار در حالی که لوله در چشم دارد، چیزهایی را که در مقابل او قرار داد می‌بیند. پس اگر آب بالا آمد، بار دیگر لوله را پایین ببر، و چون استقرار پیدا کرد و آب خارج نشد، لوله را به ملایمت در ضمن گرداندن آن بر گرد خودش از چشم خارج کن...»^۱

«زهرآوی» در ادامه آورده که «اگر لوله کشیدن آب، در بعضی اشخاص به سبب سختی چشم نتواند به آن داخل شود، باید از نشتری استفاده شود»^۲ و سپس شکل نشتر را آورده که چنین است:



بعد تأکید دارد که با این نشتر تنها باید پرده ملتحمه را شکاف داد و با آن زیاد به درون چشم نباید داخل شد. وی پیشنهاد می‌کند که پس از عمل بیمار را باید مدتی در اتاق تاریکی نگاه داشت که با بهبودی تدریجی «در اتاق تاریک با چشمان باز خود تمرین کند».^۳

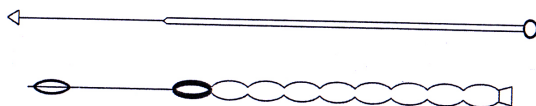
چنان که خود «زهرآوی» هم اشاره کرده، در عراق سوزن‌های تو خالی، شبیه به لوله‌ای که زهرآوی به کار می‌برده، ساخته بودند که «آب مروارید» را با آن از چشم می‌مکدند، که یقیناً می‌توان گفت که این عمل همان ابداع عمار موصلی بوده و قطعاً در آثار یونانیان به چنین چیزی اشاره نشده است. «زهرآوی» می‌نویسد: «... به من از طرف بعضی از عراقیان خبر رسیده است که در عراق میله‌ها یا سوزن‌های

۱. التصریف، ص ۷۷-۷۸.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۷۹.

سوراخ داری می‌سازند که آب را از میان آنها می‌مکند و هرگز در سرزمین خودمان ساختن چنین سوزن‌ها را ندیده و نیز در کتاب‌های قدیم هم خبری از آن نخوانده‌ام، و ظاهراً باید چنین کاری مخصوص به این اواخر بوده باشد.^۱ سپس شکل آن سوزن‌ها را ترسیم کرده است «تا کسانی که از آنها آگاهی ندارند، اطلاع حاصل کنند» و شکل آنها چنین است:



و اشاره کرده که این سوزن‌ها را از مس می‌ساختند و نوک آنها مثلثی شکل و تیز بود.

الگود اشاره نموده^۲ که این سوزن در قرن ۱۷ م. (۱۱ ق) به وسیله جراحان چشم در اصفهان هنوز به کار می‌رفته به طوری که رافائل دومان توصیف کرده یک لوله سه گوش داشته که سر آن از دو طرف باز بوده است. به یک سر آن پیستون و به سر دیگر، سوزن بوده و در وسط سوراخی داشته که مایعات تخلیه شده از آن جا خارج می‌گردیده است.

اما الگود به یک پیشینه عمل جراحی آب مروارید در یونان اشاره می‌کند^۳ که با شکافتن ملتحمه صورت می‌گرفت و با روش عمار کاملاً متفاوت، بلکه پر خطر می‌نمود. او می‌گوید: جالینوس در یکی از نوشته‌های خود از شخصی یاد می‌کند که به عوض عمل جا به جا کردن کاتاراکت (آب مروارید) «چنان که در کتاب مربوط به اعمال جراحی نشان خواهیم داد اقدام به در آوردن آن کرده است». این کتاب مفقود شده و متأسفانه حتی ترجمه عربی آن نیز شناخته نشده است. بنا به گفته صلاح‌الدین صفدی، رازی گفته است که طبق اظهار آنتیلوس بعضی از جراحان

۱. همان، ص ۷۹.

۲. الگود، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۳. الگود، ص ۱۶۴.

قسمت داخلی مردمک را شکافته، آب مروارید را خارج می‌کردند. ولی امروز نه این اظهار آنتیلوس هست و نه این گفته رازی را در هیچ یک از نوشته‌های او می‌توان یافت.

بنابراین به نظر می‌رسد در زمان جالینوس و آنتیلیوس نوعی روش درمان اصلی مشابه آنچه اکنون به نظر می‌رسد، وجود داشته است. ظاهراً این روش شهرت خود را از دست داده است؛ زیرا بعدها روش عمار موصلی جای آن را گرفت. چرا که مکیدن از طریق سوراخ بسیار کوچک بسی کم خطرتر و راحت‌تر از شکافتن چشم بود.^۱

عمل عمار چنین بود که یک سوزن توخالی مشابه آنچه در بالا ترسیم شد، را از سفیده چشم داخل کرده و به وسیله مکیدن فضلات جمع شده در عدسی‌ها را بیرون می‌کشیدند. این روش مانع ایجاد بریدگی در فضای داخلی چشم و در نتیجه کم شدن مایع روان می‌گردید. این عمل به سرعت در مشرق زمین مورد قبول قرار گرفت و بلافاصله جایگزین روش یونانی گردید.

از طرفی توصیف ساده عمار از این بیماری در برابر تعریف‌های نفس‌گیر و پیچیده اغلب هم زبانان او، آدمی را به تعجب وادار می‌دارد: «آب مروارید جسمی است پوشیده از پوسته‌ای همچون تخم مرغ». آزمایش عکس العمل مردمک در برابر نور، گرچه ابتکار عمار نیست، در عمل مهم به نظر می‌رسد. این کار بسیار فراتر از نشانه‌های جالینوس است. معاصران او، علی بن عیسی و ابن سینا فقط به تکرار آن می‌پرداختند. نظریه جالینوس این است که به هنگام بسته شدن یک چشم، مردمک چشم دیگر اندکی گشاد می‌شود.^۲

هیرشبرگ درباره موضوع کتاب عمار می‌افزاید: «به هر حال فقط حدود ۴۸ بیماری عمده چشم با درمان برگزیده آنها در اثر عمار با دقت بیشتر به وصف در می‌آیند که این خود علی رغم معرفی کوتاه آنها برای طبیب آن عهد و روزگار کاملاً

۱. الگود، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲. سزگین، ج ۳، ص ۴۶۸.

قابل درک است؛ در عوض تذکره الکحالیین علی بن عیسی حدود ۱۳۰ بیماری چشم را در بر دارد که اغلب آنها با تعریف مفصل و ذکر کامل درمان توأم است. از آن گذشته فصل‌هایی مشروح درباره درمان عمومی ناراحتی‌های چشم و فهرست مفصلی از داروهای ساده برای آنها ذکر شده است. پس این امر مفهوم است که عرب‌هایی که مسحور کمال ظاهری هستند اثر علی بن عیسی را به عنوان مبنای طبابت بپذیرند و آن را بر کتاب عمار ترجیح دهند.^۱

سزگین اشاره می‌کند که طبق یادداشتی که در نسخه موجود در کتابخانه اسکوریال دیده می‌شود.^۲ این کتاب باید در ۴۰۰ق. تألیف شده باشد. کتاب عمار بیش از هر کتاب درسی عربی دیگر درباره چشم پزشکی و بیش از هر کتاب اروپایی دیگر معرف مؤلف آن است. از کتاب وی شخصیتی نیرومند و خودآگاه بیرون می‌آید. وی کاملاً از اهمیت اقدامی که در زمینه جراحی چشم انجام داده، آگاه است. با اعتماد به نفس به جراحی بد شکلی چشم می‌پردازد. در جراحی بیرون آمدگی پلک از جاری شدن خون نمی‌ترسد و این به علت تجربه‌ای است که دارد. وی تمام داروهایی را که در فصل مهم التهابات چشم ذکر می‌کند، شخصاً در طبابت دراز مدت خود آزموده و مفید دیده است؛ و چنین است تجویز توتیا برای درمان قرحه‌های قرنیه. او به جای بسیاری از داروهای مشکوک یک دارو پیشنهاد می‌کند که با آن و پس از آن به مصرف هیچ داروی دیگری احتیاج نیست.

اما او حد اعلائی توقع را هم از چشم پزشک، یعنی از شخص خود دارد: او باید به تیز هوشی، دستی مطمئن و کار آشنا و تجربه بسیار مجهز باشد. به دستگیری مرزیده و وسایل و ابزاری بسیار و کارآمد نیازمند است.^۳

یکی دیگر از جنبه‌های کتاب موصلی، جنبه آموزشی آن است. این کتاب سال‌ها جزو کتب درسی مهم پزشکی در دانشگاه‌های دوره اسلامی بوده و به خاطر

۱. نقل از سزگین ۴۶۸/۳ح؛ نیز، نک: تاریخ پزشکی در ایران و تمدن اسلامی، ۲۹.

۲. سزگین، ج ۳، ص ۴۶۶.

۳. هیرشبرگ ۵۴/۲-۵۵؛ نقل از سزگین ۴۶۸/۳.

حجم اندک‌ش یک کتاب همراه محسوب می‌شده است. خود موصلی به جنبه آموزشی بودن کتابش اشاره کرده، گوید: وقتی به اعمال جراحی خصوصی می‌پرداخته، دو یا سه نفر شاگرد او را همراهی می‌کرده‌اند و در بیمارستان‌ها که به اعمال جراحی عام می‌پرداخته، شاگردان بسیاری دور و برش جمع می‌شدند تا تعلیم ببینند.^۱

اما ابزارهای جراحی مختص چشم که موصلی نیز از آنها بهره می‌جسته، بالغ بر بیست نوع می‌شده است. هیرن‌شیرگ در ضمن انتشار این کتاب از آنها تصویری ارائه نموده و هر یک را توضیح داده است.^۲

از کتاب المنتخب عمار نسخه‌هایی در کتابخانه‌های دنیا موجود است:

نسخه حاضر: نسخه‌ای بسیار نفیس در کتابخانه تیموریاشای قاهره، به شماره ۱۰۰ از مجموعه طبّی، نگهداری می‌شود که شامل هشت کتاب بسیار مهم عربی در زمینه چشم پزشکی است. تاریخ کتابت نسخه، سنه ۵۹۲ قمری و کاتب آن عبدالرحیم بن یونس بن ابی الحسن الانصاری است. در چند جا کاتب نام خود را ذکر کرده و صراحتاً اذعان داشته که نسخه را از روی «نسخه بخط معلمی الحکیم عبدالرحمن بن ابراهیم بن سالم بن عماد المقدسی الانصاری» استنساخ کرده که «تاریخ‌ها یوم الجمعه ۱۷ من ربیع الثانی سنه ۵۳۹ [و یک جا ۵۴۰] للهجره و هو الیوم من ایلون سنه ۴۵۷ لذی القرنین الاسکندر الرومی الیونانی» می‌باشد. این مجموعه نفیس، تقریباً شامل قدیمی‌ترین نسخ کامل موجود از آثار مندرج در آن است که به خط نسخ قدیم نگارش یافته و تصاویر بسیار نفیس و زیبایی در تشریح چشم دارد که از نظر مطالعات تاریخ چشم پزشکی بسیار حایز اهمیت و در نوع خود بی‌نظیر هستند. آثار موجود در این مجموعه: ۱- جوامع کتاب جالینوس فی الامراض الحادّه فی العین، از: جالینوس؛ ۲- کتاب معرفه محنه الکخّالین و کتاب العین، المعروف بدغل العین، هر دو از: یوحنا (یحیی) ابن ماسویه المتطبّب؛ ۳-

۱. الگود، ص ۲۷۰.

۲. الگود، ص ۳۲۴.

کتاب تشریح العین و اشکالها و مداواه اعلاها، از: علی بن ابراهیم بن بختیشوع المطبّب الکفرطابی؛ ۴- تذکره الکخالین، از: علی بن عیسی؛ ۵- کتاب المنتخب فی علم العین و عللها و مداواتها بالادویه و الحديد، از: عمّار بن علی الموصلی المتطبّب (نسخه حاضر)؛ ۶- کتاب فی ترکیب العین و عللها و علاجها علی رأی ابقرط و جالینوس و هی عشر مقالا، از: حنین بن اسحاق؛ ۷- کتاب البصر و البصیره فی علم العین و عللها و مداواتها، از: ثابت بن قُرّه الحرّانی.

از این اثر نسخه‌های دیگری هم هست که در همین کتاب معرفی شده‌اند.

چاپ‌ها و ترجمه‌ها: شهرت اثر عمار اروپا را چنان فرا گرفته بود که شخصی به نام داوید ارمینیکوس (David Armenicus) در سال ۱۴۹۷ م. در ونیز اثری مجعول را به نام عمار و با عنوان «Tractatus de oculis Canamusali» منتشر نمود. این کتاب جعل ناشیانه‌ای است که ابداً نمی‌توان از آن برای داوری درباره کارهای عمار استفاده کرد.^۱

الگود یادآور شده که اخیراً ترجمه آلمانی این کتاب منتشر شده، اما نگفته که توسط چه کسی و در کجا. همچنین غیر از ترجمه مجعول مزبور در فوق، ترجمه عبری دیگری از آن که توسط ناتان‌ها - مه آتی (ق ۱۳ م.) وجود دارد؛ نک: اشتاین شنایدر، Zur Oculistik des Isa Ben Ali (9. Jahrh.) und des sogenannten Canamusali، در: Janus، ۱۱/۱۹۰۶ م. / ص ۶۷۰.

متن عربی کتاب المنتخب نیز در سال ۱۴۱۱ ق. / ۱۹۹۱ م. به همراه البصر و البصیره پابت بن قره در یک مجلد در ریاض منتشر شد.^۲

این کتاب دارای این مباحث است:

امراض الجفن، امراض الماق، امراض الملتحمة، امراض القرنيه، امراض العنبيه، امراض الثقب العنبيه، امراض الرطوبه البيضيه، امراض العصبه المجوفه.

متن این کتاب به روش عکسی از نسخه خطی در مجموعه نسخه برگردان آمده

۱. الگود، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ سزگین، همانجا.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۲، ص ۱۳.

کتاب فی ترکیب العین و عللها و علاجها علی رأی ابقراط و جالینوس*

و هی عشر مقالات

نوشته حنین بن اسحاق (۱۹۴-۲۶۰هـ/۸۰۹-۸۷۳م.) است. بزرگ‌ترین مترجم کتب یونانی به عربی بود و از پرکارترین پزشکان قدیم عرب در آفرینش اثر به شمار می‌رود. از آثار پزشکی وی که به دست ما رسیده، تا به حال بیشتر کتاب‌های مربوط به چشم پزشکی مورد تحقیق قرار گرفته‌اند. به گمان هیرشبرگ، حنین در این است که رشته تخصصی چشم پزشکی را در زبان عربی برای نخستین بار در کتابی درسی ارائه داده است. پزشکان عرب نیز به این شایستگی به شیوه‌ای مشابه اشاره کرده‌اند. به نظر علی بن عیسی، که خود یکی از برجسته‌ترین چشم‌پزشکان است، «حنین، سرگل همه آثاری را که پزشکان برجسته پیش و پس از جالینوس تألیف کرده‌اند، گرد آورده است».

ابن ابی اصیبعه به ناهمگونی مقالات و کوتاهی برخی از آنها و طول و تفصیل غیر لازم در برخی دیگر اشاره می‌کند^۲ و درباره علت این ناهمگونی توضیح می‌دهد که مقالات یاد شده طی مدت درازی با فواصل دراز از یکدیگر، و هر یک به منظور ویژه‌ای نوشته شده‌اند. به گفته مؤلف، این مقالات طی مدت سی و چند سال فراهم آمده‌اند. بنابر قضاوت ابن ابی اصیبعه، جنبه نظری آن بیش از اندازه طولانی و جنبه عملی آن بیش از اندازه کوتاه است و این دو از یکدیگر جدا افتاده‌اند. حدود ۱۵۰ سال بعد، علی بن عیسی نظر حنین را مبنی بر این که آب مروارید غلیظ شدن رطوبت سفیده‌ای تخم مرغی است، خطا دانست.

در مورد دید چشم، حنین جانب جالینوس را می‌گیرد؛ هر چند وی با نظریه

۱. نسخه برگردان، ص ۲۴۴-۳۱۱.

* نسخه برگردان، ص ۸۶-۸۷.

۲. ابن ابی اصیبعه، ج ۱، ص ۱۹۸.

ارسطویی نور و بینایی آشنایی دارد. حنین، پدیده بینایی را به نحوی کاملاً فلسفی تشریح می‌کند و طی آن مفاهیم ریاضی بینایی را، که در آن عهد شناخته شده بود و جالینوس نیز به آن اعتقاد داشت، مطرح می‌کند. حنین می‌کوشد نظریه بینایی جالینوس را که از وضوح عاری است، به ذهن نزدیک‌تر کند، بدون این که ظاهراً در این کار توصیفی به دست آورده باشد. حنین به نظر می‌رسد که در طول نیم قرن بعد از حنین، پزشکان عرب اندک اندک از نظریه جالینوس در باب بینایی کنار گرفته باشند.

علّت این که حنین به پزشکی روی آورد، در وهله اول آن بود که پیشه مترجمی داشت و این خود نکته‌ای است که در ارزیابی کار او باید به حساب آورده شود. آشکار است که هدف اصلی حنین این بود که آثار پزشکان یونانی را تا حدّ امکان به روشنی به عربی برگرداند و حتی المقدور آنها را مفهوم سازد. وی در کنار ترجمه آثار اصلی از تفسیرها و ویرایش‌های آثار ترجمه شده کمک می‌گرفت. برای تحقق منظور خویش، آثاری را هم که خود او ترجمه یا تهذیب کرده بود، عوام فهم می‌کرد؛ بدین ترتیب که آنها را به صورت پرسش و پاسخ در می‌آورد.

از حنین، آثار زیادی بر جای مانده؛ اما مهم‌ترین اثر وی درباره چشم پزشکی، صرف نظر از رسالیه کوتاه وی، در کنار کتاب «المسائل فی العین»، او، همین «عشر مقالات فی العین» اوست که به نام «کتاب فی ترکیب العین و عللها و علاجها علی رأی ابقرط و جالینوس» موسوم گشته است. این کتاب عبارت است از «ماهیت چشم، ماهیت مغز، عصب بینایی و بینایی، بهداشت، علل سوانح مربوط به چشم، نشانه‌های شناسایی بیماری‌های چشم، قدرت داروها، داروهای چشم، درمان بیماری‌های چشم، داروهای مرکب برای چشم، و نسخه‌ها».

نسخه‌هایی از آن در دارالکتب قاهره (عکسی)، حلب و لنیگراد موجود است؛ و از قراین، قدیمی‌ترین نسخه موجود از آن همین نسخه تیموری پاشای قاهره است.^۱

دارای این مباحث است:

المقاله الاولى يذكر فيها طبيعه العين وتركيبها، المقاله الثانيه يذكر فيها طبيعه الدماغ و منافعه، المقاله الثالثه يذكر فيها العصب الباصره و الروح الباصر و البصر، المقاله الرابعه يذكر فيها جمل الاشيا التي لا بد منها في حفظ الصحه و اختلافها، المقاله الخامسه يذكر فيها اصناف الاعراض الكاينه العين، المقاله السادسه في علامات الامراض التي تحدث في العين، المقاله السابعه يذكر فيها قوى جميع الادويه عامه، المقاله الثامنه اجناس الادويه للعين خاصه و انواعها، المقاله التاسعه يذكر فيها مداواها امراض العين، المقاله العاشره في الادويه المركبه الموافقه لعلل العين.

متى خطى اين كتاب به صورت عكسى در كتاب نسخه برگردان آمده است.^۱

كتاب البصر و البصيره في علم العين و عللها و مداواتها*

نوشته ثابت بن قزّه حرّانی (۲۲۱-۲۸۸ق / ۸۳۶-۹۰۱م.) است. به عقیده ابن جُلجل مؤرّخ طب، که در حدود یک قرن پس از ثابت می‌زیست.^۲ ثابت بن قزّه را باید بیشتر فیلسوف شمرد تا طبیب. اما ابن ابی اصیبعه داوری دیگری دارد و وی را هم در عرصه طب و هم در قلمرو سایر علوم طبیعی و نیز در فلسفه، «در عصر خود بی‌نظیر» می‌خواند.^۳ از آثار طبّی وی که به دست ما رسیده، تنها کتاب «الذخیره فی الطبّ» چاپ انتقادی شده است. به احتمال زیاد، ثابت نیز هم چون حنین بن اسحاق، خود را ویرایشگر و مفسّر طبّ جالینوسی می‌دانست. ولی، در هر حال، وی بر خلاف حنین به سایر پزشکان پیش از اسلام و مسلمان نیز استناد می‌جست. از ثابت آثار زیادی بر جای مانده است. فؤاد سزگین ضمن بر شمردن آثار طبّی او، به برخی نسخ خطّی موجود از آنها در کتابخانه‌های دنیا اشاره کرده است؛ و از

۱. نسخه برگردان، ص ۳۱۲-۳۸۵.

* نسخه برگردان، ص ۸۷-۸۸.

۲. طبقات الاطباء، ابن جلجل، ج ۱، ص ۷۵؛ تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۳، ص ۳۵۰-۳۵۵.

۳. عیون الانباء، ج ۱، ص ۲۱۵.

کتاب «فی علم العین و عللها و مداواتها» صرفاً به نسخه حلب، بازیل اشاره کرده است.^۱ و احتمال این که نسخه تیموریاشای قاهره قدیمی‌ترین نسخه موجود از این اثر باشد، به قوه خود باقی است.

متن این کتاب به صورت عکسی از نسخه خطی در مجموعه نسخه برگردان آمده است.^۲

این کتاب دارای این مباحث است:

عدد امراض العین، امراض الجفن، امراض الماق، امراض الملتحمه، امراض القرنیه، امراض العنیه، امراض ثقب العنیه، امراض الرطوبه البیضیه، امراض الرطوبه الجلیدیة، امراض العصب المجوف، امراض الرطوبه الزجاجیه، امراض الطبقة الشبکیه.

فی تشریح العین

نوشته نجیب الدین ابوحامد (ابوالفتح) محمد بن علی بن عمر سمرقندی است. او از پزشکان بزرگ دوره اسلامی به شمار می‌رود. وی آثار زیادی در طب از خود به یادگار گذاشته است؛ اما در تاریخ پزشکی دوره اسلامی بیشتر با کتاب «الاسباب و العلامات» معروف شده است. پنج اثر معروف او را با عنوان «الخمسه النجیبیه» می‌شناسیم که عبارتند از: «الاسباب و العلامات، اصول التریب، اغذیه المرضی، الادویه المفرده المسهله فی کل مرض من الامراض المختار استعمالها فی اکثر البلاد، القربادین المرتبه علی نهج وقوع الامراض من الرأس الی القدم». وی در محاصره هرات توسط لشکر مغول به سال ۶۱۸ قمری به دست مغولان به شهادت می‌رسد.^۳

از نمونه نوآوری‌ها و اکتشافات این مرد بزرگ، محمد قاضی در مقاله خود در

۱. سیاط، فهرس، ج ۱، ص ۹۳.

۲. نسخه برگردان، ص ۲۸۶-۴۵۳.

۳. تاریخ پزشکی ایران، ص ۳۴۵؛ فهرست نسخه‌های خطی مجلس سنا، ج ۱، ص ۱۹۱.

مجله الضیاء، تحت عنوان «المساهمة الاسلامیه فی الطب» می‌نویسد: «... اما بیماری ورم کلیه پس از آن که توسط ریچارد برایت در قرن هجدهم میلادی کشف گردید و به این بیماری، «برایت» گفته شد، ماهیت این بیماری قرن‌ها پیش از او به وسیله یک پزشک مسلمان به نام نجیب الدین سمرقندی کشف گردیده بود».^۱

با نگاهی به آثار متعدّد نجیب الدین، به اهمیّت و نقش این مرد بزرگ در طبّ دوره اسلامی پی می‌بریم. بالاخص که دانشمندی بزرگ چون ابن نفیس (نقیس بن عیوض کرمانی) شرحی با عنوان «شرح الاسباب» یا «موجز الاسباب»، بر «الاسباب و العلامات» او می‌نگارد. شماری از آثار نجیب الدین چنین است: الفرق بین الامراض المشکله، المفردات (الادویه المفرده)، قرابادین علی ترتیب العلیل، الاسباب و العلامات، الاطعمه المرضی، الاغذیه و الاشربه، تشریح الابدان، التفریق بین الامراض، مفاصل، الادویه القلبیه، اصول التراکیب، ادویه العین، الادویه و الاغذیه و الاشربه الموفقه، العضد، النقرس، تقریب، مختصر فی الصناعات الطب، مداواه وجع المفاصل و...»^۲

رساله حاضر و نسخ موجود: در میان آثار نجیب الدین، رساله‌ای بسیار مختصر، با عنوان «فی تشریح العین» وجود دارد که به تشریح طبقات و رطوبات چشم پرداخته است. البته در کتب فهارس، عناوین دیگری چون «کیفیه ترکیب طبقات العین» و یا «تشریح العین و تعیین طبقاتها و رطوباتها» نیز بر این رساله متذکر شده‌اند. این رساله که در نسخ موجود از آن، از یک تا سه صفحه به چشم می‌خورد، حاوی تصویری از تشریح چشم است که از نظر تاریخ علم پزشکی این گونه تصاویر بسیار ارزشمند و قابل توجه هستند. مؤلف، در این رساله نخست به بیان رطوبات چشم و سپس به بیان طبقات آن پرداخته و هر یک را با تقدیم و تأخیر خود، به ترتیب برشمرده است.

۱. پزشکان برجسته در عصر تمدن اسلامی، ص ۱۵.

۲. فهرستواره مشترک نسخه‌های خطی پزشکی، صص ۵۹۷-۶۰۹؛ نیز: فهرستواره منزوی، ج ۵،

در برخی از کتابخانه‌های ایران و جهان از این رساله، نسخه‌هایی وجود دارد. برخی نسخ موجود از این رساله در کتابخانه‌های ایران عبارتند از: نسخه‌های کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، به شماره‌های ۷۴۶۷/۶ و ۷۴۶۷/۱۲؛ نسخه‌های کتابخانه مجلس سنا، به شماره‌های ۳۶۰/۶۵ و ۴۱۶/۴؛ نسخه‌های کتابخانه مجلس، به شماره‌های ۶۰۹۸/۶ و ۶۲۶۴/۱؛ نسخه‌های کتابخانه آستان قدس، به شماره‌های ۵۱۲۵/۲ و ۵۱۲۵/۱؛ نسخه کتابخانه مدرسه فاضلیه، به شماره ۲.^۱

مادر تصحیح این رساله، به دو نسخه اکتفا نمودیم: یکی نسخه شماره ۳۶۰/۶۵ از مجموعه کتابخانه مجلس سنای سابق که به سال ۱۰۰۸ قمری کتابت شده است. این مجموعه که به نام مجمع النفایس می‌باشد، شامل هفتاد و سه رساله پزشکی به عربی است که توسط ابوالحسن سالک الدین محمد حموی انصاری (۶۲۲-۱۲۰۱ ق.) که خود طبیب نیز بوده، کتابت شده است. جلد دوم مجمع النفایس، با عنوان حجله العرایس به زبان فارسی است و نسخه‌ای از آن به خط حموی در مؤسسه لغت‌نامه دهخدا نگهداری می‌شود.

نسخه دیگر که قدیمی‌تر از نسخه فوق است و شاید قدیمی‌ترین نسخه موجود از این اثر باشد، متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی است. شماره این نسخه ۶۲۶۴ و به همراه الموجز ابن نفیس می‌باشد. این نسخه تاریخ کتابت ندارد؛ اما در آن یادداشتی به تاریخ ۸۷۶ق به چشم می‌خورد.

نسخه مزبور موقوفی بوده و دارای یک مهر بزرگ نفیس وقفی به تاریخ ۱۰۵۶ق است که سجع آن نیز در یک صفحه از نسخه خوانده و نوشته شده است.

در تصحیح متن این رساله، در پاورقی‌ها از نسخه مجلس شورا با علامت اختصاری «م» و از نسخه مجلس سنا با علامت اختصاری «س» نام برده شده است.

متن تصحیح و تایپ شده این رساله در مجموعه ده رساله آمده است.^۲

۱. فهرستواره مشترک نسخه‌های خطی پزشکی، ص ۶۰۵.

۲. مجموعه ده رساله، ص ۴۲-۴۵.

محنه الکحّالین*

نوشته ابو زکریا یوحنا (یحیی) ابن ماسویه، ابو زکریا یوحنا (یحیی) بن ماسویه خوزی، پزشک ایرانی تبار و مسیحی نسطوری بود که از خانواده‌ای از پزشکان سریانی زبان گندی شاپور، به احتمال بسیار در حدود ۱۶۳ یا ۱۷۲ ق/ ۷۸۰ یا ۷۸۸ م. در گندی شاپور چشم به جهان گشود. چنان که از نسبت او، «خوزی»، برمی‌آید، از مردم خوزستان بوده است.^۱ و بنا بر اشاره‌ای که از قول جبرائیل بن بختیشوع درباره عجمی بودن او و تعلق اعاجم به صناعت و حرف اجدادی و طبقاتی آنان در کتاب قفطی (همان، ص ۳۸۴) آمده است، روشن می‌شود که تبار ایرانی داشته است. نام پدرش، «ماسویه» نیز در مقایسه با نام‌های ایرانی‌ای چون سیبویه، بابویه، مسکویه، برزویه مؤید این نظر است.

اطلاعات منابع در دست، درباره او و خاندانش، سخت درهم و مغشوش و گاه متناقض است. گفته‌اند که پدرش، ماسویه، در بیمارستان گندی شاپور به داروسازی مشغول بود و جبرائیل بن بختیشوع، پزشک مشهور گندی شاپوری ساکن بغداد، به معرفی و توصیه دهشتک، رئیس بیمارستان گندی شاپور، او را برای کار در بیمارستانی دعوت کرد که به فرمان هارون الرشید در بغداد ساخته می‌شد. ماسویه در آنجا به کمک جبرائیل با کنیز اسلاونزاد داود بن سربایون، ازدواج کرد و یوحنا و برادرش میخائیل از آن زن زاده شدند.^۲

همچنین روایت کرده‌اند که ماسویه نسبت به مقام جبرائیل رشک می‌برد و آن را بر زبان راند. این امر باعث شد تا به دستور جبرائیل از بیمارستان گندی شاپور اخراج گردید. ماسویه برای عذرخواهی به بغداد رفت، ولی جبرائیل او را نپذیرفت. ماسویه به یاری یکی از روحانیان نسطوری بغداد به آموختن چشم پزشکی پرداخت

* مجموعه ده رساله پزشکی، ص ۳۰۴-۳۱۵.

۱. قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۳۸۷.

۲. ابن ابی اصبیه، عیون الانباء، ج ۱، ص ۱۷۱.

و پس از مهارت در این علم، به معالجه چشم خادم فضل بن ربیع و سپس خود فضل پرداخت و توسط او به دربار خلیفه راه یافت. او به سرعت در دربار هارون ترقی کرد و مقامی برابر با جبرائیل بن بختیشوع به دست آورد و زن و فرزند خود، یوحنا، را که آن وقت خردسال بود، به بغداد فراخواند.^۱ البته در این سخن تردید است و بنا به دلایلی نمی‌توان آن را پذیرفت.^۲

اگر روایت قفطی را درباره ورود ماسویه به بغداد بپذیریم، جبرائیل به بختیشوع برجسته‌ترین و احتمالاً نخستین استاد یوحنا در طب بوده و همو یوحنا را به ریاست شاگردان خود گمارده است.^۳ همچنین گویا عیسی بن نون (یا ایشوع بر نون) نیز که سپس نسطوری شد، مدتی استاد او بوده است.

یوحنا در مقام جانشین پدرش از لطف هارون الرشید برخوردار شد و به سمت رئیس بیمارستان و پزشک مخصوص در بغداد و سامرا در آمد و تا زمان متوکل (درگذشت ۲۴۷هـ/۸۶۱م.) در این سمت باقی ماند. به اعتبار منابع در دست، از طرف خلیفه مأمون به بیزانس فرستاده شد تا کتاب‌های یونانی تهیه کند.

یوحنا با آن که بیشتر در زمینه طب تحصیل کرده بود. گویا منطق و حکمت نیز تدریس می‌کرده است و مجالس درس او را پر رونق‌ترین محافل علمی آن روز شمرده‌اند که همه گروه‌های اهل ادب در آن حاضر می‌شدند.^۴

به روایت ابن جُلجل^۵ هارون الرشید او را به ترجمه کتاب‌های طبّی که از آنقره (آنکارا) و عموریه آوردند، مأمور ساخت و نویسندگان و مترجمانی ماهر در خدمت او گماشت. از این‌رو، به نظر می‌رسد که یوحنا، جز سریانی و عربی، زبان یونانی نیز می‌دانسته است و این روایت به روزگار مأمون و تلاش او به منظور ترجمه آثار یونانی

۱. رهاوی، *ادب الطیب*، ص ۱۶۷-۱۶۹.

۲. درباره این دلایل، نک: *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ذیل «ابن ماسویه».

۳. *تاریخ الحکماء*، ص ۳۸۴.

۴. ابن ابی اصبیه، *عیون الانباء*، ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۶.

۵. *طبقات الاطباء*، ص ۶۵.

و نیز دوره معتصم و فتح عموریه باز می‌گردد.

درباره صلاحیت و توانایی علمی ابن ماسویه در طب آرای متناقضی آورده شده است، در حالی که به روایت قفطی یوحنا خود را از جالینوس در طب برتر می‌شمرد و همین امر خشم جبرائیل بن بختیشوع را برانگیخته بوده است.^۱ گفته‌اند که یوحنا میمونی نر به اسم «حماحم» داشت که به او عطا شده بود. هنگامی که میمون ماده‌ای برای خلیفه تحفه آورده بودند، خلیفه خواست تا آن را با «حماحم» تزویج کند؛ اما یوحنا از خلیفه اجازه می‌خواهد تا میمون خویش را تشریح کند و بر اساس مشاهدات خود کتابی در تشریح بنگارد؛ زیرا ساختار بدنی و خلقت میمون در میان حیوانات به انسان نزدیک‌تر است و به علت ممانعت دینی که برای تشریح انسان در آن عصر وجود داشت، بیشتر این اعمال روی حیوانات انجام می‌شد. خلیفه نیز اجازه می‌دهد و او کتاب التشریح خویش را بر این اساس می‌نگارد.^۲

ابن ماسویه از دختر عبدالله طیفوری پسری داشت. گفته‌اند که زن او بسیار زیبا، اما بسیار کودن بود و پسر نیز سست عقل و بلید (کند ذهن) از کار در آمد و به تعبیر یوحنا، بدترین صفات مادر و پدرش را گرفت و نه بهترین آنها را. سپس یوحنا می‌افزاید: «اگر به واسطه دخالت فرمانروا و مداخله او در کاری که به او مربوط نیست، نبود. این پسر را زنده تشریح کرده بودم؛ درست به همان گونه که جالینوس برای تشریح از انسان‌ها و خرها استفاده کرد؛ و در نتیجه تشریح کردن او، به علت بلاهت او پی می‌بردم و جهان را از نوع او آزاد می‌کردم و به وسیله آنچه در کتابی می‌نوشتیم، دانشی در اختیار مردم می‌گذاشتیم؛ نحوه تألیف بدن او و جریان شریان‌ها و رگ‌ها و اعصاب او؛ اما فرمانروا از این کار منع کرد.^۳

۱. تاریخ الحکماء، ص ۳۸۲.

۲. ابن ابی اصبیه، عیون الانباء، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. قفطی، تاریخ الحکماء، صص ۳۹۰-۳۹۱؛ به نقل از: گوناس، تفکر یونانی، فرهنگ عربی، صص

ابن ماسویه که بدین‌گونه از کالبدشکافی باز داشته شد، ناچار به بهترین بدیل متوسل شد. او ترجمه کتاب‌های کالبدشناسی جالینوس را از شاگردش، حنین بن اسحاق، درخواست کرد. حنین هم در حدود نه کتاب در کالبدشناسی از جالینوس ترجمه کرد که دو تا از آنها دقیقاً درباره موضوعاتی بود که یوحنا می‌خواست: کتاب فی تشریح العروق والأوراد، و کتاب فی تشریح العصب.

البته کار ترجمه بس دشوار بود. حنین، همچون همه مترجمان کتب یونانی در بغداد، باید به زبان و دانش‌های یونانی تسلط کافی می‌داشت. در آغاز کار، نتوانست رضایت استاد را جلب کند و یوحنا دست ردّ به سینه او گذاشت. حنین سه سال از انظار پنهان شد و سپس با دانش کافی از یونانی بازگشت، چنان‌که اشعار هومر را از بر می‌خواند.^۱

یوحنا از داروشناسی نیز اطلاعاتی داشته است. از کهن‌ترین منابعی که در زمان حیات ابن ماسویه تدوین شد و نویسنده در تألیف آن از نظریات ابن ماسویه بهره می‌برده است، کتاب فردوس الحکمه ابن ربّن طبری بود. همچنین موفق‌الدین هروی در کتاب الإبنيه عن حقایق الادویه، ابوریحان بیرونی در الصیدنه، ابن بطالان در تقویم الصحه، و ابن بیطار در جامع المفردات بسیار از او نقل قول کرده‌اند.

از شاگردان یوحنا، باید از یوسف بن ابراهیم، ابن حمدون بن عبدالصمد ملقب به ابوالعبیر طرد و اسحاق بن ابراهیم معروف به بیض البغل^۲ ابراهیم بن عیسی^۳ نام برد. اما مشهورترین شاگرد او حنین بن اسحاق است که چندی نزد ابن ماسویه پزشکی خواند؛ و چنان‌که اشاره شد، چون استاد او را از خود راند، حنین به جدّ به تحصیل علم همت گماشت و چندان پرآوازه شد که ابن ماسویه خود او را بسیار ارج می‌نهاد.^۴

۱. گوتاس، همان، ص ۱۹۴.

۲. ابن ابی اصیبه، عیون الانباء، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۸۳.

۴. قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۱۷۴-۱۷۵.

ابن ماسویه با بسیاری از دانشمندان و وزیران دوستی داشت و کندی، فیلسوف مشهور، رساله‌ای در «نفس» برای او نوشت^۱

آثار

ابن ماسویه مؤلفی پُر کار بود. حدود ۵۰ اثر از او یاد شده و یا به او منسوب شده است. ظاهراً شماری از آنها به نام‌ها و عناوین متعددی شهرت یافته بود که بعدها هر یک از آنها را اثر مستقلی پنداشته‌اند. ابن ابی اصیبه نیز از وی ۴۲ اثر پزشکی ذکر می‌کند، اما در میان آثاری که رازی از آنها بهره برده است، کتاب‌هایی چند دیده می‌شوند که ابن ابی اصیبه آنها را ذکر نکرده است.

بنابراین تا همه نسخه‌های موجود از آثار او که در کتابخانه‌های جهان موجود نگهداری می‌شود، بررسی و مقایسه نشود، فهرستی دقیق از آثارش را نمی‌توان تهیه کرد. همچنین هنوز درباره اهمیت پزشکی آثار ابن ماسویه بر مبنای آثار و نقل قول‌های به جای مانده از او پژوهشی دقیق انجام نشده است.

ابن ماسویه در پزشکی عملی در دو کتاب خود درباره چشم پزشکی، از بقراط، جالینوس، آهرون، اراسیستراتوس، مارسلوس امپیریکوس، اشلیمن سوری و کنکه هندی نقل قول می‌کند، ولی این احتمال نمی‌رود که ابن ماسویه از آثار همه این مؤلفان به صورت مستقیم نقل قول کرده باشد. در آثار وی، افزونی‌هایی نسبت به دانسته‌های یونانیان مشاهده می‌شود؛ از جمله در مورد التهاب قرنیه به همراه تشکیل آوندهای تازه («ریح السبیل» کور شدن قرنیه، غشای قرنیه) است که به علت گستردگی بیماری تراخم در مشرق زمین، بسیار بیش می‌آید.

به گفته سیریل الگود، دغل العین ابن ماسویه، قدیمی‌ترین اثر عربی در بیماری‌های چشم و نخستین اثر در نوع خود است که امروز در دسترس است.^۲ بعد از یوحنا، این کتب چنان توجه همگان را جلب کرد که آن را در زمان خلافت القاهر بالله (۳۲۰-۳۲۲ هـ.ق.) در زمره کتاب‌هایی قرار دادند که برای امتحان پزشکان

۱. ابن ابی اصیبه، همان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. الگود، تاریخ پزشکی ایران، ص ۱۱۴.

برای اعطای اجازه نامه طبابت از ایشان می‌پرسیدند و این امتحان طبی در آغاز زیر نظر سینان بن ثابت صورت می‌گرفت.^۱

چنانچه بخواهیم فهرستی از آثار او طبق آنچه در منابع ذکر شده یا نسخه‌ای از آن به دست ما رسیده است، ارایه دهیم، می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

۱. نوادر الطبّ یا النوادر الطّیبه یا الفصول الحکمیّه والنوادر الطّیبه التی کتبه‌ها یحیی بن ماسویه الی تلمیذّه حنین به اسحاق: یکصد و سی و دو اندرز با نثری ادیبانه و گاه فیلسوفانه که بعضی از آنها فلسفی و اخلاقی است، برای شاگردش حنین گردآوری شده است.

نسخه‌هایی از آن در لیدن، کتابخانه ملی مادرید، الازهر قاهره نگهداری می‌شود و در ۱۹۳۴م. در قاهره، پُل سباط، آن را با عنوان اصول متعارفه طبی یوحنا بن ماسویه بن چاپ رسانده است. همچنین ترجمه لاتینی آن با عنوان «*Aphorismi*» موجود است که نخستین بار کنستانتین آفریقایی آن را ترجمه کرده است.

۲. کتاب الحُمّیات: رازی در کتاب الحاوی بارها به این کتاب استناد کرده است نسخه‌هایی از آن در مجموعه حلیم و تیمورپاشای قاهره نگهداری می‌شود. این کتاب را پترس اسپانیایی همراه با ترجمه و شرح آن منتشر کرده است. ترجمه‌ای نیز به لاتین با عنوان «*De febribus*» از این کتاب در دست است.

۳. الکنّاش المشجّر یا المشجّر: همچنین رازی بارها در الحاوی از آن بهره برده است.

نسخه‌هایی از متن اصلی این کتاب در کتابخانه‌های گوناگون، از جمله بانکی‌پور و رامپور، نگهداری می‌شود و تا به امروز به چاپ نرسیده است، اما ترجمه لاتین آن را گرادوس کرمونایی در ونیز به سال ۱۴۹۷م. منتشر کرده است.

۴. کتاب فی جواهر الطبّ المفرده بأمسائها و صفاتها و معادنها: ابن ماسویه در این اثر درباره مواد معطری چون مشک، عنبر، کافور، قرنفل، صندل و مطالبی چون پاک کردن نوشته از دفاتر و ازاله لکه‌ها و آثار گوناگون سخن گفته است. نویری

از این کتاب بهره برده است.^۱

نسخه‌هایی از آن در کتابخانه ملک (ش ۱۵۶۹/۶)، لایپزیک و حلب نگهداری می‌شود و سباط، آن را با عنوان «رساله درباره مواد ساده معطر» در «بولتن انیستیتوی فرانسوی مصر» در سال ۱۹۳۶ م. با ترجمه فرانسوی به چاپ رسانده و ترجمه انگلیسی آن را مارتین لوی در «مجله تاریخ پزشکی» در ۱۹۶۱ م. منتشر کرده است.^۲

۵. کتاب اصلاح الادویه المسهله یا اصلاح الادویه المسهله یا فی ترکیب الادویه المسهله: که در منابع گوناگون^۳ آمده و رازی از این کتاب بهره بسیار برده است. نسخه‌هایی از آن در ایتالیا و انگلیس نگهداری می‌شود و ترجمه لاتینی آن با کمی تفاوت با متن اصلی در دست است.^۴

۶. کتاب خواص الأغذیه والبقول والفواکه واللحوم والالبان واعضاء الحيوان والابازیر والافاویه: نسخه‌هایی از آن در کتابخانه ملی مادرید و لیدن نگهداری می‌شود.

۷. کتاب ماء الشعیر: رساله کوچکی است در خواص ماء الشعیر.

نسخه‌هایی از آن در الجزیره و قاهره و غیره نگهداری می‌شود و ترجمه فرانسوی آن را پل سباط در «بولتن انیستیتوی فرانسوی مصر» در ۱۹۳۹ م. به همراه متن اصلی منتشر کرده است.^۵

۸. کتاب الأزمنه یا الأزمنه و الأمکنه: درباره فصول و ماه‌های سال و ارتباط آنها با خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی که بدن به آنها نیازمند است و نیز اقدامات

۱. نهاییه‌الارب، ج ۱۲، ص ۱۰۵-۱۱۹.

۲. مجله تاریخ پزشکی، ش ۱۶، ۱۹۶۱ م، ص ۳۹۴-۴۱۰.

۳. ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۵۴؛ قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۳۸۱؛ ابن ابی اصیبه، عیون الانباء، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. سزگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۳، ص ۳۰۵.

۵. ش ۲۱، ص ۱۳-۲۴.

پیش‌گیری طبی مانند فصد و حجامت در فصول گوناگون است. در این رساله شاید برای نخستین بار به رابطه بین پزشکی و احکام نجوم پرداخته شده و از این حیث در خور تأمل توجه است.

۹. کتاب الجواهر و صفات‌ها و فی ای بلدهی صفه الغواصین والتجار: در این کتاب ابن ماسویه به وصف سنگ‌های قیمتی و نحوه استخراج و محل‌های آن و نحوه تجارت و قیمت‌ها و اوزان مختلف آن در مشرق قدیم پرداخته است.

۱۰. ذکر خواص مختبره علی ترتیب العلل: نسخه‌ای از آن در ترکیه موجود است.

۱۱. المزه السوداء: ابن ماسویه در این رساله به بیان حالات طبیعی و غیر طبیعی خلط سیاه پرداخته است.

۱۲. المنجح فی التداوی من صنوف الأمراض والشکاوی یا المنجح فی الصفات والعلاجات.

۱۳. بُدیه لطیفه: در حقیقت بدون نام است و نسخه‌ای از آن در دارالکتب قاهره محفوظ است.

۱۴. البستان وقاعده الحکمه و شمس الآداب: نسخه‌ای از آن در تیموریه قاهره محفوظ است.

۱۵. مختصر فی معرفه أجناس الطب و ذکر معادنه: نسخه‌هایی از آن در لایپزیک و بغدادلی وهبی نگهداری می‌شود.

۱۶. کتاب ترکیب العین و عللها و أدویتهما: نسخه‌ای از آن در حلب از مجموعه حکیم نگهداری می‌شود.

۱۷. رساله فی العین: نسخه‌ای از آن در حلب از مجموعه حکیم محفوظ است.

۱۸. کتاب فی الأغذیه: نسخه‌ای از آن در حلب (بازیل) محفوظ است.

۱۹. کتاب فی الأشربه: الرقیق الندیم در کتاب خود، قطب السرور، از آن یاد کرده است نسخه‌ای از آن در حلب (بازیل)، نگهداری می‌شود.

۲۰. کتاب فی الفصد والحجامه: نسخه‌ای از آن در حلب، مجموعه جراح محفوظ است.

۲۱. کتاب فی الجذام: به گفته ابن ابی اصیبه کسی پیش از او کتابی در آن

- باب ننوشته است. نسخه‌ای از آن در حلب، مجموعه جراح نگهداری می‌شود.
۲۲. کتاب فی البلغم: نسخه‌هایی از آن در قاهره و حلب محفوظ است.
۲۳. کتاب علاج النساء اللواتی لا یحبطن (لایحملن): نسخه‌ای از آن در حلب، در مجموعه جراح محفوظ است.
۲۴. کتاب مالیکولیا و أسبابها و علاماتها و علاجها: رازی در الحاوی آن بهره برده و نسخه‌ای از آن در حلب محفوظ است.
۲۵. کتاب فی الصداع وعلله و أوجاعه و أدویته یا علاج الصداع: نسخه‌ای از آن در حلب نگهداری می‌شود.
۲۶. کتاب السموم و علاجها: رازی در الحاوی آن بهره برده و نسخه‌ای از این کتاب در حلب محفوظ است.
۲۷. کتاب التشریح: که ظاهراً نخستین اثر در این باب در طب اسلامی به شمار می‌رود و نسخه‌ای از آن در حلب نگهداری می‌شود.
۲۸. کتاب الصوت والبُحْه: نسخه‌ای از آن در حلب محفوظ است.
۲۹. کتاب دفع مضار الأدویه: رازی از آن در الحاوی نام می‌برد. نسخه‌ای از آن در آلورات محفوظ است.
۳۰. الجامع یا جامع الطبّ ممّا اجتمع علیه أطباء فارس والروم. ظاهراً نسخه‌ای از آن تا به امروز پیدا نشده است.
۳۱. کتاب الکمال والتمام: رازی در الحاوی بسیار بدان استناد کرده است. ظاهراً نسخه‌ای تا امروز از آن به دست نیامده است.
۳۲. الکامل فی [الأدویه] المنقیه: رازی در الحاوی با همین عنوان و نیز با عنوان اصلاح المسهله از آن یاد کرده است.
۳۳. کتاب الاسهال
۳۵. کتاب السدر والدوار
۳۶. کتاب فی ضرر الأغذیه
۳۷. کتاب شراب الفاکهه
۳۸. کتاب الرحم (الزحام)
۴۰. کتاب فی وجع المفاصل

۴۱. کتاب محنه الأطباء (الطبيب)

۴۲. المسائل: مسائلی است در طب است که در الحاوی از آن یاد شده است.

۴۳. کتاب الأبدال

۴۴. مقاله فی الجنین و کونه فی الرحم

۴۵. دغل العین: کهن‌ترین کتاب درسی چشم پزشکی است که در آن لغات و

اصطلاحات یونانی و فارسی به چشم می‌خورد. مایهوف و پروفور بخش‌هایی از ۴۷ فصل این کتاب را به آلمانی ترجمه کردند و در ۱۹۱۶ م. منتشر شد.^۱

نسخه‌ای در تیمور پاشای قاهره (نسخه حاضر) و به گفته سزگین نسخه دیگری در حلب نگهداری می‌شود.

۴۶. معرفه محنه الکحالیین: یکی از امتیازات رساله حاضر شرح و توضیح

طبقات و رطوبات چشم و برخی امراض آن است که گاه معادل لغات یونانی و سریانی آنها را ذکر می‌کند که این لغات و اصطلاحات نیز در بررسی واژه شناسی متون علمی بسیار حائز اهمیت‌اند. همچنین مبحث نظریه بینایی از دیدگاه یونانیان و انتقال آن به عالم اسلام را می‌توان با استناد به مباحثی که در این رساله ذکر شده است، بسط و گسترش داد.

نسخه‌هایی در تیمورپاشا و لنینگراد، کتابخانه گرگوار چهارم نگهداری می‌شود.

پروفور و مایهوف ترجمه‌ای از آن را با عنوان «قطعاتی درباره چشم پزشکی...» در (Ann. doculistidue) به سال ۱۸۹۹ م. منتشر کردند.^۲

نسخه‌های خطی مورد استفاده در این مجموعه: نسخه‌ای بسیار نفیس در

کتابخانه تیمورپاشای قاهره، به شماره ۱۰۰ از مجموعه طبّی، نگهداری می‌شود که شامل هشت کتاب بسیار مهم عربی در زمینه چشم پزشکی است. تاریخ کتابت نسخه، سنه ۵۹۲ قمری و کاتب آن عبدالرحیم بن یونس بن ابی الحسن الانصاری است. در چند جا کاتب نام خود را ذکر کرده و به صراحت اذعان داشته که نسخه را

۱. «مجله اسلام» (Der Islam)، (ش ۶، صص ۲۱۷-۲۵۶).

۲. ش ۱۲۲، صص ۳۴۸-۳۵۶.

از روی «نسخه بخط معلمی الحکیم عبدالرحمن بن ابراهیم بن سالم بن عماد المقدسی الانصاری» استنساخ کرده که «تاریخ‌ها یوم الجمععه ۱۷ من ربیع الثانی سنه ۵۳۹ [و یک جا ۵۴۰] للهجره و هو الیوم من ایلون سنه ۴۵۷ لذی القرنین الاسکندر الرومی الیونانی» است. این نسخه نفیس، قدیمی‌ترین نسخه در دست از آثار مندرج در این مجموعه است که به خط نسخ قدیم نگارش شده است و تصاویر بسیار نفیس و زیبایی در تشریح چشم دارد که از نظر مطالعات تاریخ چشم پزشکی بسیار حائز اهمیت و در نوع خود بی نظیر هستند.

چنان که ذکر شد، از دغل العین، جز این نسخه، نسخه‌ای در حلب است؛ اما نسخه تیمور پاشای قاهره قدیمی‌تر از نسخه حلب است. با توجه به ساینده‌گی و افتادگی حاشیه‌های نسخه در برخی اوراق، در مواردی کار تصحیح با مشکل مواجه شده است و این مواردی را با نقطه چین (...) مشخص کرده‌ایم. همچنین از کتاب معرفه محنه الکخالین نیز نسخه‌ای در لنینگراد، کتابخانه گرگوار چهارم، نگهداری می‌شود و به احتمال زیاد، نسخه تیمور پاشای قاهره از آن اقدم است.

صلاح الصّاح فی حفظ الصحه*

نوشته تاج الزمان افضل الدین احمد حامد کوهبنانی کرمانی، (درگذشت پس از ۱۵۶۴ق) از فضلا و نویسندگان بزرگ و برجسته کرمان در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. بیشتر او را با کتاب‌های تاریخی‌اش می‌شناسیم. معروف‌ترین کتابش، عقدالعلی للموقف الاعلی^۱ است و از دیگر آثار او می‌توان به: بدایع الازمان فی وقایع کرمان، والمضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان اشاره کرد.

* مجموعه ده رساله پزشکی، ص ۱۶-۱۷.

۱. این کتاب در سال ۱۳۱۱ برای اولین بار به تصحیح استاد مرحوم علی عامری نائینی به چاپ رسید و در سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی برای بار دوم، همان تصحیح، توسط دانشگاه کرمان با مقدمه استاد باستانی پاریزی به چاپ رسید.

آنچه از حیات وی بایست، استاد دکتر باستانی پاریزی در مقدمه عالمانه‌ای که برای عقدالعلی للموقف الاعلی افضل نگاشته‌اند، ایراد فرموده‌اند. وی زمان سلطنت طغرل شاه، از سلاجقه کرمان (متوفی ۵۶۵ ه.ق.)، اتابک محمد بزقش (متوفی ۵۹۲ ه.ق.)، ملک ارسلان بن طغرل شاه و دیگران امرای کرمان در این برهه را درک کرده و با آنها مراودت و مجالست داشته و در دربار ایشان صاحب مناصبی، از جمله منشی‌گری و دبیری بوده است.

نکته‌ای که لازم است مختصر بدان اشاره کنیم، تنها اثر طبّی افضل است که نوعی تعلیم بهداشت فردی و پیشگیری از بیماری‌ها و معلولیت محسوب می‌شود. در مقدمه‌ای که استاد باستانی پاریزی برای عقدالعلی نگاشته، رساله صلاح الصحاح افضل را نیز بدان ضمیمه نموده بودند که به علت ناخوانی و پرغلط بودن نسخه دانشگاه، متأسفانه مملوّ از اغلاط و موارد ناخوانا بود که در نسخه چاپی نیز بدون تصحیح، به غلط ضبط شده بود.^۱ لذا با توجه به اهمیّت رساله، که به احتمال زیاد اولین رساله مستقل فارسی در بهداشت فردی و حفظ صحّت است، بر آن شدید تا با تصحیح دوباره، با دقّت تمام موارد غلط و ناخوانای آن را رفع نماییم و متنی شُسته و زُفته جهت استفاده محققین و علاقه‌مندان عزیز ارائه نماییم.

البته این که افضل تاریخ نگار، همچون شعر و ادب، به طبابت نیز می‌پرداخته، روایات و وقایع و نشانه‌هایی در ضمن کتب تاریخی وی به چشم می‌خورد که حاکی از تبخّر وی در این فنّ شریف می‌باشد.^۲

نسخه منحصر به فرد از این رساله در ایران، در کتابخانه دانشگاه تهران،^۳ ضمن مجموعه‌ای به شماره ۲۳۸ می‌باشد که رساله نهم و در ۱۶ برگ (از برگ ۲۱۱ تا ۲۲۷) آن است. این رساله به خط نستعلیق و کاتب آن ابوالحسن بن محمدقلی

۱. چند سال پیش نقدی بر این رساله نگاشتیم که در شماره ۹۷ مجله آیینه پژوهش (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵) چاپ شد.

۲. برای اطلاع بیشتر و مشاهده موارد لازم، ر.ک: مقدمه عقدالعلی، صص ۴۰-۴۲.

۳. نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، صص ۲۳.

جرفادقانی است و تاریخ کتابت آن ۱۰۳۳ ق. می باشد.
بخشی از این کتاب درباره پیشگیری از نابینایی و پیشگیری از بیماری های
چشمی است.

منابع

- ابن ابى اصيبعة، عيون الانباء فى طبقات الاطباء، به كوشش أوگوست مولر، قاهره، ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲م. بيروت، ۱۳۷۷ق/۱۹۵۷م.
- ابن اثير، الكامل، بيروت، دارصادر.
- ابن اخوه، معالم القرية فى احكام الحسبة، به كوشش محمد محمود شعبان و احمد عيسى مطيعى، مصر، ۱۹۷۶م.
- ابن اخوه، معالم القرية، به كوشش روبن لوى، كيمبريج، ۱۹۳۷م.
- ابن اسفنديار، تاريخ طبرستان، به كوشش عباس اقبال آشتياني، تهران، ۱۳۲۰.
- ابن بشكوال، الصلة، قاهره، ۱۹۶۶م.
- ابن بطلان، دعوة الاطباء، به كوشش عادل بكرى، بيروت، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۲م.
- ابن جبير، رحلة، ليدن، ۱۹۰۷م.
- ابن جلجل، طبقات الاطباء والحكام ترجمه سيد محمد كاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- ابن خطيب، جيش التوشيح، به كوشش هلال ناجى، تونس، ۱۹۶۷م.
- ابن خلدون، تاريخ، بيروت، ۱۹۵۶م.
- ابن خير، محمد، فهرسة، به كوشش فرانسيسكو كودرا، سرقسطه، ۱۸۹۳م.
- ابن ربن، الدين و الدولة، به كوشش عادل نويهض، بيروت، ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م.
- ابن ربن، فردوس الحكمة، به كوشش محمد زبير صديقى، برلين، ۱۹۲۸م.
- ابن زكريا رازى، الحاوى، حيدرآباد دكن، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
- ابن زهر، «التذكرة فى الدواء المسهل»، به كوشش محمد عربى خطابى، الطب و الاطباء فى الاندلس الاسلامية، بيروت، ۱۹۸۸م.
- ابن زهر، التيسير فى المداواة و التدبير، به كوشش ميشيل خورى، دمشق، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- ابن سعيد، المغرب فى حلى المغرب، به كوشش شوقى ضيف، قاهره، ۱۹۵۳م.
- ابن سينا، القانون، به كوشش ادوار قش، بيروت، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م.
- ابن شاکر كنى، فوات الوفيات، به كوشش احسان عباس، بيروت، دار صادر.
- ابن شهر آشوب، معالم العلماء، نجف، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
- ابن فضل اللہ عمرى، مسالك الابصار، چ تصويرى، به كوشش فؤاد سرگين، فرانكفورت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۳م.
- ابن قف، العمدة فى الجراحة، به كوشش زين العابدين موسى و ديگران، حيدرآباد دكن، ۱۳۵۶ق.
- ابن قف، جامع الغرض فى حفظ الصحة و دفع المرض، به كوشش سامى خلف حمارنه، اردن، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
- ابن قفطى، اخبار العلماء، به كوشش يوليوس لبيرت، قاهره، ۱۳۲۶ق.
- ابن نديم، الفهرست، به كوشش گوستاو فلوگل، لايبزيك، ۱۸۷۲م.
- ابن نديم، الفهرست، به كوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۶۳.
- ابن هندو على بن حسين، مفتاح الطب و منهاج الطلاب، به كوشش مهدي محقق و محمدتقى

- دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۶۸.
- ابوتراب نفیسی، «خاطراتی از وضع طبابت ایران در گذشته»، خاطرات وحید، ش ۲۳ (۱۵ شهریور - ۱۵ مهر ۱۳۵۲).
- ابوحیان توحیدی، مثالب الوریین، به کوشش ابراهیم گیلانی، دمشق، ۱۹۶۱ م.
- ابوریحان بیرونی، صیدنه، ترجمه کهن فارسی از ابوبکر کاسانی، به کوشش ایرج افشار و منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۵۸.
- ابومنصور موفق هروی، الابنیه عن حقایق الادویه، به کوشش احمد بهمنیار و حسین محبوی اردکانی، تهران، ۱۳۴۶.
- احسان اوغلی و دیگران، فهرس مخطوطات الطب الاسلامی، استانبول، ۱۴۰۴ ق.
- احمد عیسی بک، تاریخ الیمارستانات فی الاسلام، دمشق، ۱۳۵۷ ق/۱۹۳۹ م.
- احمد فؤاد الاهوانی، ابن سینا، قاهره، ۱۹۵۸ م.
- احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، مؤسسه منطقه‌ای، ۱۳۴۸.
- احمد هاشمیان، تحولات فرهنگی ایران در دوره قاجاریه و مدرسه دارالفنون، ج ۱، تهران، ۱۳۷۹.
- اخوینی بخاری، هدایة المتعلمین فی طب، به کوشش جلال متینی، مشهد، ۱۳۴۴.
- ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، ۱۳۳۲.
- ادوارد براون، طب اسلامی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۴۴.
- بروکلمان، تاریخ الادب العربی، تعریب محمود فهمی حجازی و دیگران، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۳ م.
- بیهقی، تنمة صوان الحکمة، لاهور، ۱۳۵۱ ق.
- جابر بن حیان، مختار رسائل، به کوشش قراوس، قاهره، مکتبه الخانجی.
- جر جانی، الاغراض الطلیبة، چ تصویری، تهران، ۱۳۴۵.
- جر جانی، حُفَى علائی، به کوشش علی اکبر ولایتی و محمود نجم‌آبادی، تهران، ۱۳۷۷.
- جر جانی، ذخیره خوارزمشاهی، چ تصویری، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۵۵.
- جورج سارتن، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- حسن ره‌آورد، فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی، تهران، ۱۳۳۳.
- حسین شریفی، اراده‌های پولادین معاصر ایران، سعید فتح‌الهی راد، تهران، بی‌تا.
- حسین محبوی اردکانی، تاریخ تحول دانشگاه تهران و مؤسسات عالی آموزشی ایرانی...، تهران، ۱۳۵۰.
- حنین بن اسحاق، المسائل فی العین، به کوشش ب. سباط و م. مایرهِف، ۱۹۲۸ م.
- حنین بن اسحاق، کتاب العشر مقالات فی العین، به کوشش ماکس مایرهِف، قاهره، ۱۹۲۸ م. چاپ افسس: بیروت، بی‌تا.
- خلیفه بن خیاط، الطبقات، مقدمه اکرم ضیاء عمری، بغداد، ۱۹۶۷ م.
- دانشجویان ایرانی در اروپا: اسناد مربوط به قانون اعزام محصل (از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳)، به کوشش عبدالحسین نوایی و الهام ملک‌زاده، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲ ش.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر حداد عادل، ج ۱۲، تهران، ۱۳۸۷.
- دانشنامه دانش گستر، زیر نظر کامران فانی و دیگران، تهران، ۱۳۸۹.
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۹، ج ۷، تهران،

۱۳۷۵. ج ۵ و ۱۹. ج ۱۹، تهران، ۱۳۹۰.
- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، ۱۳۷۲، ج ۳، قسمت ۲، ص ۱۰۳۲-۱۰۳۳.
- ذهبی، تاریخ الاسلام، به کوشش بشار عواد معروف و دیگران، بیروت، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م.
- زرکلی، الاعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ج ۶، ص ۲۸۰، ۱۹۸۶ م.
- زندگی نامه علمی دانشوران، به کوشش احمد بیرشک، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- زهراوی، التصریف لمن عجر عن التألیف، چ تصویری، به کوشش فؤاد سرزگین، فرانکفورت، ۱۴۰۶ ق/۱۹۸۶ م.
- سعید نفیسی، ابن سینا در اروپا، تهران، کمیسیون علمی مبادلات فرهنگی، ۱۳۳۱.
- سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران، ج ۱، ص ۲۱۳.
- سیدحسین نصر، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۹.
- سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه باهر فرقانی، ۱۳۵۶.
- شطشاط، تاریخ الجراحة فی الطب العربی، بنگازی، ۱۹۹۰ م.
- عبدالحسین امینی، الغدیر، بیروت، ۱۳۸۷ ق.
- عبدالصاحب عمران دجیلی، اعلام العرب، نجف، ۱۳۸۶ ق/۱۹۶۶ م.
- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران، ۱۳۷۷.
- محسن روستایی، تاریخ طب و طبابت در ایران: از عهد قاجار تا پایان عصر رضاشاه به روایت اسناد، تهران، ۱۳۸۲.
- عبدالناصر کعدان، الجراحة عند الزهراوی، حلب، ۱۴۲۰ ق.
- علی ابن ابی زرع فاسی، الانیس المطرب، رباط، ۱۹۷۲ م.
- علی اهواری، کامل الصناعة الطیبة، بولاق، ۱۹۹۴ ق.
- علی بن عیسی کحال، تذکرة الکحالین، به کوشش محیی الدین قادری شرفی، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۳ ق/۱۹۶۴ م.
- علی رواقی، «الابنية عن حقائق الادوية»، سخن، تهران، ۱۳۴۷ ش، دوره ۱۸، شم ۷.
- علی عبدالله دفاع، اعلام العرب و المسلمین فی الطب، بیروت، ۱۴۰۲ ق.
- عمر فروخ، تاریخ الادب العربی، بیروت، ۱۹۸۲ م.
- عمرضا کحال، معجم المؤلفین، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۷ م.
- عیاض بن موسی قاضی عیاض، ترتیب المدارک، به کوشش احمد بکیر محمود، بیروت، ۱۳۸۷ ق/۱۹۶۷ م.
- فرات فائق خطاب، الکحالة عند العرب، بغداد، ۱۳۹۵ ق.
- فرانتس روزنتال، تاریخ تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، ۱۳۶۵.
- فضل الله بن ابی الفخر ابن صقاعی، تالی کتاب وفيات الاعیان، به کوشش زاکلین سوبله، بیروت، ۱۹۷۴ م.
- فؤاد سرزگین، تاریخ التراث العربی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۲ ق.
- قاسم غنی، ابن سینا، تهران، فرهنگستان ایران، ۱۳۱۵.
- قدرت الله عفتی، داود انطاکی، قم، دفتر فرهنگ معلولین، ۱۳۹۱.
- قفطی، تاریخ الحکماء، به کوشش یولیوس لیبرت، لایپزیک، ۱۹۰۳ م.
- قلقشندی، صبح الاعشی، به کوشش یوسف علی طویل، دمشق، ۱۹۸۷ م.
- کالین رنان، تاریخ علم کمبریج، ترجمه حسن افشار، تهران، ۱۳۶۶ ش.

کحال حموی، نور العیون و جامع الفنون، به کوشش محمد ظافر وفايي، ریاض، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.
ما الفراق او الفرق (کلام فی الفروق بین الامراض)، به کوشش سلمان قطابه، حلب،
۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.

مجموعه ده رساله پزشکی، به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۱.
محمد تقی بهار، سبک‌شناسی، تهران، ۱۳۵۶.

محمد تقی دانش‌پژوه، «الابنية عن حقائق الادوية»، راهنمای کتاب، تهران، ۱۳۴۵، س ۹، ش ۵.
محمد تقی میر، پزشکان نامی فارس، شیراز، ۱۳۴۸.

محمد رضا نامنی، تحول روانی آموزش و توانبخشی نابینایان، تهران، سمت، ۱۳۸۱.

محمد مهدی موحدی، زندگینامه مشاهیر رجال پزشکی معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۱-۱۳۷۹.

محمود نجم‌آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، تهران، ۱۳۵۲.

منوچهر امیری، فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار کتاب الابنية، تهران، ۱۳۵۳.

مهدی قلی‌هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، ۱۳۶۹.

میشیل خوری، «التعريف بابن زهر»، مجله مجمع اللغة العربية بدمشق، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م، س ۴۹،
ش ۴.

نامه دانشوران، به کوشش سیدرضا صدر، قم، ۱۳۳۸ق.

نسخه برگردان مجموعه چشم پزشکی، به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم، مجمع ذخائر اسلامی،
۱۳۹۱.

نظامی عروضی، چهار مقاله، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م.

ویل دورانت، تاریخ تمدن (عصر ایمان)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اقبال.

هوشنگ اعلم، «واژگان فارسی پزشکی سید اسماعیل جرجانی در الاعراض الطیبه»، مجموعه
مقالات کنگره بزرگداشت حکیم سید اسماعیل جرجانی، به کوشش فریبرز معطر و دیگران،
تهران، ۱۳۸۱.

یوسف الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربية و المعربة، قاهره، ۱۳۴۶ق/۱۹۲۸م.